

ناوكتشت ارباب طالعنا لاير من العبير



٧٩٤٧

مدد و فله السبحه سلطانا عظم المعظم الملك
والبحر حادوم اور من العبر السلطان اس
السلطان العار محمد حادوم و صاحبها
حرب القهر احمد سراج
المعصن و حادوم اور من
السر لعل
عمر لها



قَالَ اللهُ تَعَالَى
مَنْ لَمْ يَرْضَ
بِقَضَائِي فَلْيَطْلُبْ
رَبَّآ أُخَرَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ان الله عنده علم الكتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ان الله عنده علم الكتاب
و اعلم انه اخلف في قلوبنا
قبل ان كان قبل النبوة و كان احدها
و قبل ان كان قبل النبوة و كان احدها
او الكبر و يقول و كان احدها
و كان احدها و كان احدها
علي الانبياء

فرکل امر المنظور حضرت امیر المومنین و امام المعتبر
و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه

الحمد لله الذي دانت لعزته الجبارون وتضعفت دون
شکر و سپاس بر خدا که او را مقرب و مجرب او ملوک جباره و در برابر عظمت او
عظمت الالکاسین واتضحت الاعلام على تفرده بالهيبة
بر بزرگی او و باده شدن علم و روشن شدن نشانها بر کجائی او و بختی
وتخبرت الاوهام في كنهه هویتة انطق العقول المنشطه
و در کشتن و در غایت حقیقت وی در سخن آورد عقلها و بشا ط آورد
عز عقال الفضول فهي تعرب بواضح البيان عز صمدية
از بزرگی او و فضل او و بر آن عقول فصیح میگویی بظاهر و در روشن کردن از پناه ایشان
وانكم السننها ان تفوه بما يكشف عزلت ما هیتة فهو
و لای که اینها را بجا عقول را از آنکه سخن گوید به آنچه دارد از خلاصه جلوه وی پس او
الظاهرها بديع تده الباطن عن ان يحاط علم التحقيقه
ظاهر است و آن عقول را بنوا آورد و در آنجا که نماید است از آنکه محیط شوند به آن حق حقیقه

آن عظیم
آن عظیم

سبحانه من الله ما أعظم شأنه وأوضح برهانه ثم أفضل
مشراف است از طبقات چه بزرگ کرد کار او را و روشن کرد حجت خود را بر فاضلترین
الصلوحة وأزكى السلم على نبيه المصطفى محمد سيد الانام
درود و پاک ترین سلام بر پیغمبر او که برگزیده است محمد مشرفترین
وعلى عشرته الكرام أئمة الاسلام وبعد فقد تحقق
و بر خورشیدان وی که بزرگانند ائمان اسلام اند و بعد از خدا برستی که تحقیق شد
ان العلم انفس ما يتناقص فيه انفس العاقلين واشرف
که علم نفیس ترین از چیزهاست که رغبت کنند فتنها در و فتنها عاقلان و شریفترین
ما يرغب فيه قلوب الراغبين اذ يدق قوام الدنيا والدين
آنچه رغبت کنند درو دلتها رغبت کنندگان چون بدوست قایل بودند دنیا و دین
ونظام العالمين وله ممالك لا يد لطلبه ان ينل كلها
و ترتیب کار عالمیان و هر علم را در آنهاست تا جایی باشد مطلب کننده ویرا که بسیر و آفا
كي يحصل امانته ويذكرها ومن اهم طرقه سلوكها
تا حاصل کند آرزوهای خود را و در یاد آنها و از مهم ترین راهها علم سپردن
الوقوف على حقايق كلام العرب والعشور على دقائقها
و وقت یافتن است بر حقیقتها سخن عرب و در پیرو شدن بر مشکلات
يزمرون به في محاوراتهم من التكنس الضباب اذ به يطلع
ایح اشارت کنند بان در جوابها ایشان بگوید که از کلمات و در کزیده ها چون به دیده روشن

عَلَى بَدَائِعِ مَعَارِجِ كِتَابِ اللَّهِ الْعَزِيزِ وَرَوَائِعِ مَبَانِيهِ الْمَشْهُودِ
 بر نوادر و معینها کتاب خدا از مجذوبات و شکفت آورنده بنام او است
 هَذَا بِالتَّزْوِينِ وَهَكَذَا عَلَى أَسْرَارِ كَلَامِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ
 براد آن به پیرون آوردن و همچنین بر سرهای سخن بهتر و ستادگان و
 الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَالصَّحَابَةَ وَالتَّابِعِينَ وَقَدْ جَرَتْ الْعَادَةُ
 ائمان یاران و پیران رسول و پس روان بدستی جاری است
 بِأَنَّ يُونُسَ طَبَعَ الْمَشُوقِ إِلَى مَا هُنَاكَ وَخُجِرَ ذَهَبُ الْمُتَصَدِّقِ
 که انس کرد طبع شوق اندازنده با آنچه آنجا است و پیرون آوردن ذین پیشوا شونده
 لَطْلُبِ ذَلِكَ يَغْرِزُ مِنَ الشَّعْرِ الَّذِي أَرَى عَلَى السَّحَابِ ذَهْوِينَ
 برای طلب این بگریزد از شعر آنکه پیفود به سحر جوکت اواز
 مَفَاخِرِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَمَحَاجِرِ عَيُونِ الْأَدَابِ وَالْحِكَمِ
 فخرهای عرب و عجم است و چشم جانها ادبهاست و حکمتها
 وَكُلُّ مَنَاقِمٍ أَقَامَ لَهُ رَايَةً وَأَظْهَرَ فِيهِ آيَةً قَدْ عَنَى بِإِثْبَاتِ
 و همه از آنکس که برپا کرد او برای شوق و ظاهر کرد درونشانی و بر آوردند آنرا بپای
 شَوَارِدِ الْكَلِمِ وَأَصْطِيَادِ فَرَائِدِ الْحِكَمِ وَكَانَ الْمُبْتَغَى
 رسیدن سخنها و صید کردن یگانهای حکمتها و بود پیرون آوردن
 فَيْدٍ وَبِالْمَعْنَى فِي الْفَحْصِ عَنْ أَسْرَارِهِ وَمَبَانِيهِ مُعْظَمًا فِي سَائِرِ
 در و شکفتاننده در و پیرون کردن از سرها و آن واصلها بزرگ داشته در همه

الْأَمِّ فَذَلِكَ مَا رُخِّصَ لِلْمُتَأَدِّبِ الْمُنْتَبِصِرِ فِي الْأَنْحَافِ
 امتنا پس برای این رخصت نموده مراد بفرایکند و بنادول شونده را در بگردانیدن
 عَنْهُ وَتَرَكِ الْإِلْمَامَ بِطَرَفِ سِنْدِ بَلِ الْعُلَمَاءِ بِأَجْمَعِهِمْ وَزَوْجِهِمْ
 از او شعر و ترک کردن فرو آمدن بکناره از او بلك علما همه ایشان و تمامی ایشان
 كَلِفُوا الْجَمْعَ وَضَبَطَهُ وَالتَّخْرِصَ عَلَى حِفْظِهِ وَدَرَسِهِ وَ
 عطف شدند برای جمع او و ضبط او و بداند و تولید و یاد گرفتن آن و خواندن او
 نَقَشَهُ فِي الْقُلُوبِ وَغَرَسَهُ ثَمَرًا وَجَدْنَا هُمْ قَدْ اُعْتَبَرُوا فِي
 و نقش آن در دلها و نشاندن آن پس یافتیم ما ایشانرا بدستی اعتبار کردند در
 اخْتِيَارِ الْأَشْعَارِ حَالِ الشَّعْرَاءِ فِي الْحَسْبِ وَالنَّسَبِ وَالتَّوَدُّعِ
 برگزیدن شعرها حال شاعرانرا در حسب و نسب و همتی
 وَالْمُنْصَبِ حَقِّ قِيلَ وَخَيْرُ الشَّعْرَاءِ كَرِيمُهُ رَجَالًا وَشَرُّ الشَّعْرِ
 و اصل وجهه تا که کشد و بهترین شعر بدترین شعر
 مَا قَالَ الْعَبِيدُ وَنَحْنُ نَرَى أَرْبَابَ الشَّعْرِ الْمُودِدِينَ آيَةً أَدَقَّ
 و ما می بینیم شورا که دارد آورندگان را بار می
 مِنَ الشَّعْرِ وَالْطَّفِ مِنَ التَّخْرِصِ وَإِنْ كَانُوا قَدْ تَغْلَغَلُوا فِي شِعَابِهِ
 از موی و لطیف تر از سحر و اگر چه بودند که در شدند در جمع آوردن
 وَوَقَفُوا عَلَى دَقَائِقِهِ مِنْ جَمِيعِ أَنْوَاعِهِ فَقَدْ أَذْجَحَ أَكْثَرُهُمْ
 و معوق یافتند بر مشکلات او از جمیع بابها و بدستی که در برنده بدستی ایشان

الْحَقُّ فِي الْبَاطِلِ وَ مَزَجَ الْبُطُوقَ بِالْعَاطِلِ وَ قَسَّ أَبَاطِلَ
 حق را در باطل و بیاسیست علم را با جهل و باطنی را بیرون
 الْهَوَى وَ أَضَالِيلَ الْهَوَى مَا يَخْطُ الرِّجْسُ وَ يُرْضَى الشَّيْطَانُ
 بازی را و گمراهیها و پلیدیها را آنچه نجس آورد خدا را و خوشنود کند شیطان را
 فَلِذَلِكَ يَنْبَغِي طَبْعُ مَنْ غَلَبَتْ جِدَّتُهُ وَ هَزَلَتْ وَ طَاعَ
 پس برای این بازی جهد ازو طبع افس که غالب گشت کوشش او و منزل او و مطیع شد
 نَفْسُهُ عَقْلُهُ وَ طَبْعُ عَلَى الْفِطْرَةِ السَّالِمَةِ وَ نَشَأَ فِي الصَّبْغَةِ
 نفس او عقل او را و مهر در خلقت باسلامت و بیالید در آفریدن
 الْمُسْتَقِيمَةِ فَتَأَمَّلْتُ فَلَمْ أَجِدْ شَعْرًا أَشْرَفَ نَسَبًا وَ مُحْتَدًا
 راست پس اندیشه کردم و نگفتم نیافتم شوی شریفتر نسبت واصل
 وَ أَكْرَمَ مَنْشَأً وَ مَوْلَدًا وَ أَجْمَعَ لِفَوَائِدِ التَّارِخِ وَ أَجَلْ رُتَبَةً
 و بزرگتر بالیدن و جمع تر بر او فایده و مردوسا و بزرگتر مرتبه
 مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْأَشْغَارِ الْمَنْشُوبَةِ إِلَى سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ
 از شمس و قمر از اشعار نسبت کرده به منته و صبیان
 وَ وَصِي سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ إِمَامِ الْأَمَّةِ وَ أَفْضَلِ الْأَنْعَمَةِ دَاسِ
 روحی منته پیغمبران امراء است و فاضلترین امان
 الْعَتَرَةِ وَ دَبْنِ الدِّينِ وَ الْمِلَّةِ الْمَنْصُوصِ عَلَيْهِ مِنْ رِبِّ الْعَالَمِينَ
 خزانان و منته دین و ملت نص کرده بود از پروردگار عالمیان

الْمُلْقَتِ مِنْ لَدُنْهِ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَيْثٌ بِخِ غَالِبِ إِيَّيْهِ الْحَسَنِ
 لقب نموده از نزدیکی او بامیر مؤمنان لیس بر سران غالب
 عَلَى بَنِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَوَاتُ وَ السَّلَامُ فَقَدْ وَ اللَّهِ تَحَقَّقَ
 بدستی بنی حدیث که تحقیق
 أَنَّ مَا عَرَفْتَ سَقَبَةً مِنَ الْمَنَاقِبِ يُغَيِّبُهَا وَ مَرْتَبَةً مِنَ الْمَرَائِبِ
 که امر و شان آنست و فضایی از فضایل باک دارنده اند و مرتبه از مراتب
 يُرْغَبُ فِيهَا إِلَّا وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَصْلُهَا وَ نِظَامُهَا وَ لَكِ ذُرُوتُهَا
 که رغبت کنند در آن الا که امیر المؤمنین اصل آن باشد و نظام آن و مراد او بود
 وَ سِنَانُهَا فَلِشَرَفِ أَعْلَى الْمَرَائِبِ كَمَا أَنَّ لَهُ أَكْثَرَ الْأَعْظَمِ الْمَفَاخِرِ
 سر کوهان و بدران بر سر شو او را بلندترین مرتبه است چنانکه مراد او بزرگترین فخر است
 وَ أَشْرَفَ الْمُنَاصِبِ وَ كِفَاةُ شَرَفِ أَتَقْدُ مَنُوبِ إِلَيْهِ فَلْيَبْرِ
 و شریفترین منصب است و بسنده است او را بزرگی ای آنکه نسبت کرد به او پس استاده ام
 لَبِيرٍ مِنْ حِكْمَى حَانِبِهِ هُنَا مَعَ مَا جَمَعَ مِنَ الْمَعَانِي الْغَوَائِبِ
 استاده ام از مردو جانب آن نیست فضیلت شرف و آنکه از معانی غایب
 مَا أَرَى عَلَى كُلِّ غَرِيبَةٍ وَ تَصَمَّنَ مِنَ الْمُبَانِي الْعَجَائِبِ مَا أَرَى
 آنچه می بینم بر هر غریب آورنده و متضمن باشد از بنا و شکست آورنده آنچه عجیب آورده
 بِكُلِّ عَجَبَةٍ عَلَى أَنَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَا كَانَ يُتَعَبُّ فِي أَخْرَاجِ
 بهر کلامهای عجیب بر آنکه او نبود که هیچ کس نمی تواند باشد در فرمود آوردن

مَعَانِيهِ خَاطِرًا وَلَا يَحْكُلُ فِي إِبْدَاعِ كِبَانِيهِ نَاطِرًا بَلْ يُثَبِّتُهُ
 معنیها را و خاطر و کند و مانده نگردانید در نو آوردن اصلها و نظر بخود بلکه انشا کرد آرد
 انشاء المُرْجِلِ كَمَا يَبْدِي أَحَدُ نَايِبِ كَلَامِهِ الْمُبْتَدِلِ وَهَكَذَا
 انشا کردن سخن و فکر چنانکه ابتدا کند یکی از ما بسن خود و همچنین بود
 دَابُّهُ فِي خُطْبِهِ وَسَائِرِ كَلَامِهِ الَّتِي بَهَرَتْ الْعُقُولَ بِالْفَصَاحَةِ
 عادت او در خطبهها و او و سخن او آنکه قلبه کرد عقلها را به وضاحت
 وَبَلَّغَتْ الذِّزْوَةَ الْعُلْيَا مِنَ الْبَلَاغَةِ وَالْبَرَاعَةِ وَإِنْ تَعَجَّبَ
 و برسد سر کوهان بلندتر از تمام سخنی و بر سر آمدن بعلم و فضل از اصحاب و اگر عجب کرد
 مِنْ ذَلِكَ مُتَعَجِّبٌ فَكُلُّ أَعْمَالِهِ عَجَبٌ وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
 ازین عجب گیرند بر همه فعلها و عجبست و این فضل خدا است بدو
 مِنْ كَيْفَاءٍ وَقَدْ كُنْتُ عَلَى قَدِيمِ الذَّهْرِ ظَفَرْتُ بِمَجْمُوعٍ مِنْ
 آنکه ای که او خواهد و بدستی که بودم من در قدیم روزگار ظفر رفتم من به آن
 أَشْعَارِ الْجَامِعَةِ لِجَلِيلِ الْكَلِمِ وَعَقَائِلِ الْحَكَمِ نَحْوَمَا
 شعرا و دوی که جامع بود مرز کلمات و سخنها و دوی و نفیها و حکمتها نزدیکی از دوی
 بَيْتِ جَمْعِهَا أَمَامَ أَبَوَيْ الْحَسَنِ الْفَخْرِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ فَانْشَيْتُ
 بیت که جمع کرده بود آنرا امام ابو الحسن الفخری رحمه الله فانشایت
 بِذَلِكَ وَاجْتَهَدْتُ فِي اقْتِنَاصِ شَوَارِكِ عَلَى مَا فِيهِ زَوَائِدُ أَذِلُّ
 بدان و کوشش کردم در صید کردن رعیله ابراج در بود چون

يَكُنْ الْأَطْرَفَةُ مِنْ طَرَفِهِ وَذَرَّةٌ مِنْ صَدْفِهِ إِلَى أَنْ عَثَرْتُ
 بود که طرفه از طرفها و ذره از صدف او تا آنکه دیدم و کشتم
 عَلَى مَجْمُوعِ آخِرِ أَتَيْتُ مِنْهُ بَاعًا وَارْحَبَ ذِرَاعًا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ
 بر همه دیگر بگسترانید از دوی بهنو و فراخ تر بهارش و اگر چه نبود
 بِالَّذِي شَمِلَ الْكُلَّ وَاسْتَجَمَعَ الْكُثْرَ وَالْقَلَّ قَدْ اسْتَخْرَجْتُ بَعْضَهَا
 بآنکه شامل باشد همه را و جمع کرده باشد بسیار و اندک را بدستی که چون آورد
 مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ وَغَيْرِهِ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالتَّقِطُ بَعْضُهَا
 از کتاب محمد بن اسحق و غیر او از علما و در جیده بودند بعضی آنرا
 مِنْ سُتُونِ الْكُتُبِ مِمَّا وَجَدَ مَنْشُورًا إِلَيْهِ فَأَقْرَحَ عَلَى بَعْضِ الْأَخْوَانِ
 از اصول کتابها از آنچه یافته آنرا نسبت کرده بود او پس درخواست کردم بر من بعضی بدارد
 أَنْ أُجَرِّدَ مِنْ الْمَجْمُوعِ مَا اخْتَصَّ بِالْأَدَبِ وَالْحِكْمِ وَالْمَوَاعِظِ
 که ظاهر کنم از جمع آورده آنچه خاص است بآدبها و حکمتها و پندها
 وَالْعِبَرِ دُونَ مَا ذَكَرْتُ فِي سَائِرِ الْأَغْرَاضِ فَأَشْفَعْتُ سُؤْلَهُ
 و عبرتها جز آنکه یاد کردند در همه عرضها پس روا کردم حاجت او را
 وَحَقَّقْتُ مَأْمُولَهُ وَسَمَّيْتُ الْمَجْمُوعَ بِالْحَدِيقَةِ الْأَنْبَقَةِ
 و تحقیق کردم امید داشت او را و نام نهادم این جمع کرده را بهرستان شکفت آورده
 ثُمَّ وَقَعَ إِلَيَّ بِأَخْرِ مَجْمُوعٍ مِنْ أَشْعَارِ عَلِيِّهِ السَّلَامِ جَمْعَهُ السَّيِّدُ
 پس واقع شد به من با خرد جمع آورده از شواهد او و بود سلام جمع کرده او را رسید

در این کتاب از کتب
 در این کتاب از کتب

الْجَلِيلُ أَبُو الْبَرَكَاتِ هَبَةُ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيِّ فَلَمْ أَجِدْ كَثِيرًا
 بزرگوار ابو البركات هبه الله بن محمد الحسني بر نیافتم بسیاری
 مِمَّا وَصَلَ إِلَيَّ وَإِنْ كَانَ قَدْ أَوْرَدَ أَبْيَاتًا لَهُ كَمَا شَرَدْتُ مَنِيَّ وَ
 از آنجی واصل شد با من و اگر چه بود که وارد شد بیتم را که رسید به بود از من
 شَدْتُ مِنْ يَدَيَّ وَكُنْتُ فِي خِلَالِ ذَلِكَ أَجِدُ فِي الطَّلَبِ وَأَذَابُ
 و افتاده بود از دست من و بودم من در میان این جد کردم در طلب و ریخ بودم
 كُلِّ الذَّابِّ أَنْفَعُ كُتُبِ التَّوَارِيخِ وَالتَّحْقِيقِ مَا
 همه ریخ را که تفحص کردم کتابها تواریخ و سیرا و در جیدم آنچه
 أَقِفُ عَلَيْهِ مِنَ الْغُرَرِ وَالذَّرَرِ سَنَدًا وَمُرْسَلًا مُقْتَدًا وَمُهْمَلًا
 و قوت یافتم بر آن از گزیده و در را بسند رسانیده و رسانده در قید آورده و فرود گشته
 إِذْ كَانَ غَرَضِي أَنْ أَنْظِمَ أَفْرَادَهَا وَأَجْمَعَ آحَادَهَا فَلِذَلِكَ
 چون بود مقصود من که جمع آورم شما آنرا و جمع آورم بیکانه آنرا پس برادر این
 لَسْتُ أَدْعِي أَنْ كُلُّ فَلَقٍ فِيهِ يُسَمِّعُ مِنْ فَلَقٍ فِيهِ وَأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 نیستم که دعوی کنم برستی که هر باره که در دست شنیدند آنرا از میان من او برستی که او بر دهن
 قَطْعًا وَيَقِينًا نَاطِقًا وَمُنْشِيَةً بَلَّ كَثِيرٌ مِنْهُ أَخَذْتُ بِالظَّنِّ وَ
 قطعا و یقینا ناطق و منشیه بل کثیر منه اخذت بالظن و
 التَّحْقِيقِ إِذْ مِنْ الْمُتَعَذِّرِ فِي شِلْهِ الْحُكْمِ بِالْيَقِينِ فَإِنْ وَرَدَ عَلَى
 کان بعد از آنکه از دشوار آورده در مثل آن حکم کردن یقین پس اگر وارد شود بر

أَمْرٍ وَمَا يُبَيِّنُهُ فَحَسْبُهُ مِنَ الْكَلَامِ طَيْبُهُ هَذَا وَلَا أَزْعُمُ أَنِّي
 مردی آنچه بجان افکند او را بر سنده باشد از سخن خوش آن حکایت و دعوی نمی کنم برستی
 أَحْطَتْ بِجَمِيعِ أَشْعَارِهِ وَأَطْلَعَتْ عَلَى نَتَائِجِ افْكَارِهِ بَلْ أَجُوزُ
 کرده در آدمم همه شعرا او و دیده و کشدم بر نتایج افکار او بلکه روا میدارم
 أَنْ يَكُونَ الْحَاصِلُ عِنْدِي دُونَ مَا صَفَرْتُ مِنْهُ يَدَيَّ وَمَا عَلَى
 که باشد حاصل آن نزد یک من خورده آنچه تنی شد از دست من و نیت بر من
 إِلَّا بِذَلْ جُهْدِي وَارْجُو أَنْ يَكُونَ الْمَنْفَعَةُ بِهِ كَامِلَةً تَامَةً
 الا بخشیدن کوشش من و امید دارم که باشد سود بدین تمام شده
 وَالْفَائِدَةُ شَامِلَةٌ عَامَّةٌ وَهَذَا أَنَا ذَا قَدْ أَمَلْتُ زَمَامَ أَلْهَمَةِ إِلَى الْقِيَامِ
 و فایده کرد بر آمده عام شده و اینک من برستی میل داده ام مهارتت را بدخاستن
 بِهَذِهِ الْمُهْمَةِ وَرَأَيْتُ بَعْدَ أَنْ أَسَمِ هَذَا الْمَجْمُوعَ بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ
 بدین مهم و دیدم من بعد از آنکه نام نهم این جمع کرده را با نوار عقول
 مِنْ أَشْعَارِ وَصِيِّ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَاللَّهُ تَعَالَى
 از شعرا و وصی رسول و خدا ای تعالی
 الْمَوْفُورَ مَا يَزِلُّ لَيْفُ الْيَدِ وَيُحْطَى لَدَيْهِ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 توفیق دهنده بد آنجی نزدیک کرد و آباد و بهره مند گرداند نزدیک دی و پسند است مرا و خوش نگاهدایت
 قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَوَارِثُ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ
 قال امیر المؤمنین و امام المتقین و وارث علم النبیین و

وَحَبِيبٌ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَائِدُ الْفَرَجِ الْمَجْلِبِينَ عَلَى
 بَنِي طَالِبٍ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلُ عَلَى الْمَصْلُوبِينَ

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْقِتَالِ الْكُفَاءُ
 آدمیان از جهت صورت مانند یکدیگرند
 فَازَ يَكُنْ لَهُمْ فِي أَضْلِهِمْ شَرْفٌ
 پس اگر باشد در ایشان در اصل بزرگی
 مَا الْفَخْرُ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّهُمْ
 نیست فخر مگر اهل علم که ایشانند
 وَقِيمَةُ الْمَرْءِ مَا قَدْ كَانَ يُحْسِنُهُ
 و قیمت مرد آنست که باشد خوب داند او را

أَبُوهُمْ أَدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ
 پدر ایشان آدم است و مادر حوا
 يُفَاخِرُونَ بِهِ قَالَ طَيْرٌ وَالْمَاءُ
 که فخر کنند بان پس طیرست و آب
 عَلَى الْهُدَى لِمَنْ أَشْهَدَى إِدْلَاءُ
 بر راه راست در آنکه اگر طلب راه راست کند از ایشان
 وَالْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءُ
 و جاهلان در اهل علم را دشمنانند

وَلَعَلَّ السَّلَامَ

تَغَيَّرَتِ الْمَوَدَّةُ وَالْإِخَاءُ
 گریخت دوستی و برادری
 وَاسْأَلَنِي الزَّيْمَانُ إِلَى صَدِّقٍ
 و باز پرسد مرا زمانه تا دوستی

وَقُلِ الصِّدْقُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ
 و آنکه شد راستی و برید پند امید
 كَثِيرَ الْعُذْرِ لَيْسَ لَهُ رِعَاءُ
 بسیار عذر و گمراهیست او را نگهداشتی

إِخْلَاءٌ إِذَا اسْتَعْنَيْتَ عَنْهُمْ
 دوستی نه چون بی نیاز باشی از ایشان
 وَرَبُّ أَخٍ وَفَيْتُ لَهُ وَفِيَّ
 و برادر یکی که وفا کردم مرا و او نیز وفا کند

يُدْرِمُونَ الْمَوَدَّةَ مَا رَأَوْني
 دایم دارند دوستی را چندانکه بینند مرا
 فَإِنْ غَيَّبْتُ عَنْ أَحَدٍ قَلَّ فِي
 پس اگر غایب گردانم از یکی دشمن دارد مرا
 سَيَغْنِيَنِ الَّذِي أَغْنَاهُ عَنِّي
 زود بود که با نیاز کند مرا آنکه گمراهی نیاید از من
 وَكُلُّ مَوَدَّةٍ لِلَّهِ يَصِفُوا
 و هر دوستی که برای خدا بود صافی بود

وَكُلُّ جَرَا حَةٍ فَلَهَا دَوَاءُ
 هر جراحتی را پس در او دواست
 وَلَيْسَ بِدَائِمٍ أَبَدًا نَعِيمٌ
 و نیست همیشه عیش و سرور
 إِذَا أَنْكَرْتَ عَهْدًا مِنْ جَمِيمٍ
 چون عهد و دوستی بنیام از محبت دور

وَإِغْنَاءٌ إِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ
 و دشمنانند چون فرو آید بلا
 وَلَكِنْ لَا يَدُومُ لَهُ الْوَفَاءُ
 ولیکن همیشه نماند مرا و وفا

وَيَبْقَى الْوَدُّ مَا بَقِيَ اللَّفْظُ
 و باقی ماند دوستی چنانکه باقی ماند ویدار
 وَعَاقِبَتِي بِمَا فِيدَا كُتِفَاءُ
 و عاقبت کند مرا بآنچه بستگی میشد
 فَلَا فَتْرَ يَدُومُ وَلَا شَرَاءُ
 پس نه درویشی همیشه ماند و نه تو انگریز
 وَلَا يَصْفُو عَنْ الْفِتَنِ الْإِخَاءُ
 و صافی نبود از فتنه برادری

وَخُلِقَ السُّوءُ لَيْسَ لَهُ دَوَاءُ
 و خلق بد را نیست دوا و دوا
 كَذَاكَ الْبُؤْسُ لَيْسَ لَهُ بَقَاءُ
 عینین سختی را نیز نیست در او عیش و سرور
 فَفِي نَفْسِي التَّشْكُّرُ وَالْحَيَاءُ
 پس در نفس من بزرگی است و حیا

إِذَا مَا رَأَى أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَكَ	بِأَلْهَمٍ مِنَ النَّاسِ الْحَقَّاءُ
چون سراسل بیت یعنی پسر پشت فرو کرد	نظم شد ایشان از مردمان حق

وله عليه التحية

وَمَا طَلَبُ الْمَعِيشَةِ بِالْمَقْتَى	وَلَكِنْ أَلْقِ دَلُوكَ فِي الدَّلَاءِ
بیت جستن معیشت بآرزو	ولیکن در انداز دلو خود را در میان دلوها
تَحْيِكَ بِمِلَاهَا يَوْمًا وَيَوْمًا	تَحْيِكَ بِحِكْمَةٍ وَقَلِيلِ مَاءٍ
آید تو بری روزی و روزی	آید تو بآبروی بلوش و اندکی آب

وفى كلامه عليه السلام

لَنِعْمَ الْيَوْمُ يَوْمُ السَّبْتِ حَقًّا	لَصِيدَانِ أَرْحُفٍ بِلَا انْتِزَاعٍ
به آید نیک روزی است روز شنبه حق	برای صید کردن ارخوافی بی شکی
وَفِي الْأَحَدِ الْبَنَاءُ لِأَنَّهُ فِيهِ	تَبَدَّى اللَّهُ فِي خَلْقِ السَّمَاءِ
در یکشنبه بنانیدن برای آنکه در او	ابتدا کردن خواست در آفریدن آسمان
وَفِي الْأَشْنَيْنِ إِنْ سَافَرْتَ فِيهِ	سَتُظْفَرُ بِالْجُحَاجِ وَبِالشَّرَاءِ
در روز دوشنبه اگر سفر کنی در او	زود ظفر بایی بغیر روزی و توافری
وَمَنْ يُرِدِ الْجَمَانَةَ فَالْثَلَاثَا	فَفِي سَاعَاتِهِ هَرْقُ الدِّمَاءِ
و هر که خواهد بهنجاست بر سه شنبه	بر در ساعات آن ریختن خونها نیکست

وَإِنْ شَرِبَ امْرُؤٌ يَوْمًا دَوَاءً	فَنِعْمَ الْيَوْمُ يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ
و اگر آشامد مردی روزی دارویی	بر نیک روزی است روز چهارشنبه

وَفِي يَوْمِ الْخَمِيسِ قَضَا حَاجٍ	وَفِي الْجُمُعَاتِ تَزْوِجٌ وَعَزْجٌ
و در روز پنجشنبه کز آردن حاجت	و در جمعات ازدواج و عروسی
وَهَذَا الْعِلْمُ لَمْ يَعْلَمْهُ إِلَّا	نَبِيُّ آوُ وَصِيُّ الْأَنْبِيَاءِ
و این علم را ندانند مگر	پیغمبر یا وصی پیغمبران

وقال له كرم الله وجهه

وَنِعْ ذِكْرُهُنَّ فَمَا هُنَّ وَفَاءُ	رَجُ الصَّبَا وَعَهْدُهُنَّ سَوَاءُ
بگذار یاد ایشان را بر نیست ایشان وفا	باد صبا و عهد باد ایشان یکسانست
يَكْسِرُنَّ قَلْبَكَ ثُمَّ لَا يُجْبِرُنَّ	وَقُلُوبُهُنَّ عَزَّ الدَّوَاءُ خَلَاءُ
شکنند دل ترا بر باز نهند آنرا	و دلها ایشان از دور کردن غایب شد

وله عليه التحية والسلام

وَكَمْ سَاعٍ لِيُثْرَى لَمْ يَنْلَهُ	وَآخِرُ مَا سَعَى لِحَقِّ الشَّرَاءِ
و چند ساعی که تا تو ثروتمند نیافتی آنرا	و دیگری ساعی نکردی تا رسید به توافری

وله عليه السلام

لَيْتَكَ لَيْتِكَ أَنْتَ مُؤَلَّاهُ	فَا زَحَمَ عُيَيْنَا إِلَيْكَ مُلْجَاهُ
اگر چه جواب فرمان ترا تویی خواجہ دی	بس رحمت کن بنده را کہ بتو است پناه او
بَايَا الْمَعَالِي عَلَيْكَ مُعْتَمِدِي	طَوْنِي لِمَنْ كُنْتَ أَنْتَ مُؤَلَّاهُ
ای چیز دهنده بلندی بر تو است اعتماد من	خفک باد مرا نکس را کہ تو باشی خواجہ او
طَوْنِي لِمَنْ كَانَ نَادِمًا أَرْقَا	يُنْصِرُكَ إِلَى ذِي الْجَلَالِ بُلُوهُ
خفک باد مرا نکس را کہ باشد بشمار و شب پیدار	شکایت کند با خداوند بزرگی بلاء خود را

وله عليه السلام

سَأَلْتُ عَبْدِي وَأَنْتَ فِي كَفْيِ	وَكُلُّ مَا قُلْتَ قَدْ سَمِعْنَاهُ
سؤال کردی ای بنده من و تو در نگاه داشت من	در هر چه گفتی برستی کہ ما شنیدیم
صَوْتُكَ تَشَاقُّهُ مَلَأَ كَفِّي	فَذَنْبُكَ الْآنَ قَدْ غَفَرْنَاهُ
آواز ترا مشتاق شد پریشان کن	بس گناه ترا این شکام برستی بیا مرزیدم آنرا
فِي جَسَدِ الْخُلْدِ مَا مَتْنَاهُ	طَوْبَاهُ طَوْبَاهُ ثُمَّ طَوْبَاهُ
در پشت جاویدی است آبی آرزو خدای آنرا	خفک باد او را خفک باد او را بس خفک باد او را
سَلَى بِلَا حِمْمَةٍ وَلَا هَيْبِ	وَلَا خَفَ إِنْ نِيْنَا إِلَهُ
سؤال کن مرا ای حجاب و نه ترس	در ترس که من منم خدای

وَسَاعٍ يَجْمَعُ الْأَنْوَالُ جَمْعًا	لِيُورِثَهَا عَادِيَةُ الشَّقَاءِ
و ساعی کند کہ گرد کند کرد مالها کرد کردنی	تا میراث دهد آنرا بدشمن خود از بد بختی
وَمَا سَيَّارٌ ذُو خَيْرٍ بَصِيرٌ	وَأَخْرَجَاهِلَ إِلَى سَوَاءٍ
یکسان نیست خداوند آگاهی بین	و دیگر نادان نیست یکسان
وَمَنْ يَتَغَيَّبُ الْحَدَثَانِ يَوْمًا	يَكُنْ ذَا الْعِتَابِ لَهُ عَنَاءُ
و هر که آشتی جوید گردش روزگار را روزی	باشد آن شتی خواستن مراد را رنج
وَيُزِرِّي بِالْفَتَى الْأَعْدَامُ حَتَّى	تَنْصِبَ الْمَقَالَ يَقُولُ أَسَاءُ
و بعبیب آورد جو از در نا داشتی تا کہ	مر کاسی کہ خوب گوید گویند بد گفت

وله عليه التحية والسلام

هِيَ حَالَانِ شِدَّةٌ وَرَخَاءُ	وَسَجَالَانِ نِعْمَةٌ وَبَلَاءُ
دنیا دو حالت سختی و آسانی	دو دولت نعمت و بلاء
وَالْفَتَى الْحَادِثُ الْأَدِيبُ وَإِذَا مَا	خَانَهُ الدَّهْرُ لَمْ يَخْنَهُ عَزَاءُ
و جو از در کاروان خروشد چونکہ	خیانت کند او را روزگار خیانت نکند او را
إِنْ الْمَتُّ مُلِمَةٌ بِي فَإِنَّهُ	فِي الْمَلَامَاتِ صَحْفٌ صَمَاءُ
اگر فرو آید حادثه بمن بدستی کہ من	در حادثها سنگی است سخت
عَالِمٌ بِالْبَلَاءِ عِلْمًا يَأْتِ	لَيْسَ يَدُومُ النِّعَمُ وَاللَّوَاءُ
داننده ای بلاء دانستی بآن کہ	نیت کہ دایم ماند نعمت و سختی

و هر که آشتی جوید گردش روزگار را روزی

مَا بِهِ عِلَّةٌ وَلَا سِقَمٌ	آنکثر من حُبِّهِ لِمَوْلَاهُ
نیست به او علت و نه رنجوری	پیشتر از دوستی او و خواهر او را
إِذَا خَلَا فِي الظَّلَامِ مُبْتَهَلًا	فَأَجَابَ اللَّهُ مُتَمَلَّئًا
چون بماند بخلوت در تاریکی دعا کننده	اجابت کند او را خدای بس لیبیک گوید او را

وَمَا نَسَبُ الْبِرِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَلَا تَصْحَبُ أَخَا الْجَهْلِ وَآيَاتُ الْآيَةِ	فَكَمْ مِنْ جَاهِلٍ أَرَدَى حَكِيمًا حِينَ
صحبت مدار با برادر نادان و پرستیز از	و چندان از نادانی که هلاک کرد مرد حکیم را چون برادر کرد با
نُقَاسُ الْمَرْءِ بِالْمَرْءِ إِذَا مَا هُوَ مَاشًا	وَاللَّيْثُ عَنِ الشَّيْءِ مَقَابِلُ وَأَشْيَاءُ
قیاس کند مرد را بر مرد چون آمد شد کند او با او	و چیزی را از چیزی قیاسها و مانند است

وَاللِّقْلِبِ مِنَ الْقَلْبِ دَلِيلٌ حِينَ يَلْقَاهُ

مرد را از دل راست و حق که نرسد با او

وَلَعَلَّ السَّلَامَ بِرَبِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

أَمِنْ بَعْدِ رُكُوفِ النَّبِيِّ وَدَفْنِهِ

ازین پس که رفتن و دفن او

بِأَنْوَاعِهِ آسَاءٌ عَلَى هَآلِكَ نَوَى

بجایگاه او انواع بدیها بر حالیکه نیت شد و خاک

بسی اندک و نوزد بر پادشاه و صلی الله علیه و آله

رُزِينَا رَسُولَ اللَّهِ فِينَا فَلَنْ نَرَى

چهرت رسانیدند ما را به پیغمبر در میان بس نمی بینیم

وَكَا زَلْنَا كَالْحَصْنِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ

بود ما را چون حصار از پیش اهل او

وَكُنَّا بِرُؤْيَا نَرَى التَّوَدُّدَ الْهَدَى

و بودیم ما که بدیدیم او میبیدیم روشنی و هدایت را

فَقَدْ غَشِينَا ظِلْمَةً بَعْدَ مَوْتِهِ

بدستی که رسید ما را تاریکی پس از مرگ او

فَيَا خَيْرَ مَنْ ضَمَّ الْجَوَانِحَ وَالْحَشَا

ای بهترین آنکس که بایم آورد استخوانها و پیلو و تنه را

كَانَ أَمُودَ النَّاسِ بَعْدَكَ ضَمِينَتِ

گویند که کارهای مردمان را پس از تو در نهاده اند

وَضَاوِقُ فِضَا الْأَرْضِ عَنْهُمْ خَيْرٌ

و شک شد بیابان زمین از نشیمن با فراخی او

فَقَدْ نَزَلَتْ بِالْمُسْلِمِينَ مُصِيبَةٌ

بدستی که فرو آمد بمسلمان مصیبتی

فَلَنْ يَسْتَقِيلَ النَّاسُ تِلْكَ مُصِيبَتَهُ

حل نخواهند کرد آدمیان بار این مصیبت را

و بستاند آنرا

بِنَاكَ عَدِيلًا مَا حِينَا مِنَ الرَّدَى

بان برابری مدت آنکه زیم از هلاکت

لَهُ مُعْقِلٌ خَرَزٌ حَرِيزٌ مِنَ الْعَدَى

مرا و را سرگوه بلند باشد نیای استوار از دشمنان

صَبَاحَ سَاءَ رَاحٍ فِينَا أَوْ غَمَلًا

از بامداد و شبانگاه نفی یا بامداد و غمی

فَهَانًا فَقَدْ زَادَتْ عَلَى ظِلْمَةِ الدَّيْ

بروز که زاید بود آن ما را بر تاریکی شب

و يَا خَيْرَ مَنِ ضَمَّ التُّرْبَ التُّرَى

وای بهترین مرده که بایم آورد او را خاک خاک خاک

سَفِينَةً مَوْجٍ حِينَ فِي الْبَحْرِ قَدِيمًا

کشتی موجی که در دریای بیابا رود

لِفَقْدِ رَسُولِ اللَّهِ إِذْ قِيلَ قَدْ مَضَى

برای نایافتن رسول خدا چون گویند که بگذشت

كَصَدْعِ الصَّفَا لَا شُعْبَ لِلصَّدْعِ فِي الصَّفَا

چون شکافتن سنگ سخت بایم آمدن نباشد در شکاف

وَلَنْ يَحْبِرَ الْعَظَمُ الَّذِي مِنْهُمْ وَهَى

و بسته نشود استخوانی که از ایشان شکسته و شسته است

و بستاند آنرا

وَفِي كُلِّ وَقْتٍ لِلصَّلَاةِ بِهِمْ
وَيُطْلَبُ اقْوَامٌ مَوَارِيثُ هَالِكٍ
در هر وقتی برای نماز برانگیخته کرده اند
و طلب کنند مردمان میراثگذاران شده

بِلَالٍ وَيَدْعُو بِاسْمِهِ كَمَا دَعَا
وَفِينَا مَوَارِيثُ الثَّبُوحِ وَالْهَدَى
بلال و خواند بنام او هرگاه که خواند
و در میان ما میراثگذار پیغمبری است و هدایت

وَلَعَلَّ عَلَى النَجْدِ وَالسَّلَامِ

صَرَبْنَا غَوَاةَ النَّاسِ عَنْهُ تَكْرُمًا
فَلَمَّا آتَانَا بِالْهَدَى كَأَنَّا كُنَّا
نَصْرُنَا رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا تَنَابَرُوا
زیریم ما غاوین را دور از او بزرگداشتن
پس آنکه که آمد با هدایت کشیم همه
با یاری کردیم رسول خدا را چون ایشان فرو کردند

وَلَمَّا رَأَوْا قَصْدَ السَّبِيلِ وَلَا الْهَدَى
عَلَى طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَالْحَقِّ وَالثَّقَى
وَتَابَ الْيَدِ الْمُسْلِمُونَ دُونَ الْحَى
وَبَارَكْشَدَ بَابُ مُسْلِمَانِ فَهُوَ تَدَانِ فَرْدِ

وَلَعَلَّ عَلَى السَّلَامِ عَلَى قِفَةِ السَّاءِ

أَحْسِنَ إِنِّي وَاعِظٌ وَمُؤَدِّبٌ
وَاحْفَظْ وَصِيَّةَ وَالْمُحْتَنِ
بِهستی که من به شما را وادارم و ادب دهم
و نگاه و رعایت بپیر مردمانی کنند

فَأَفْهَمَ فَإِنَّ الْعَاقِلَ الْمُتَادِبُ
يَقْدُوكَ بِالْأَدَابِ كَمَا لَقَطِبُ
پس فهمان بپستی که عاقل ادب پذیرنده است
خود را به تو با ادب مانند آنکه لایق است

أَبْنَى إِنَّ الرِّزْقَ وَمَكْفُولٍ بِهِ
لَا تَجْعَلَنَّ الْمَالَ كَنْبَكَ مُفْرَدًا
مگردان مال را کسب خود تنها
پایه آن شد خدا بر روزی سر آفریده

كَفَلَ إِلَّا لَهُ بِرِزْقٍ كُلِّ بَرِيَّةٍ
وَالرِّزْقُ اشْرَعُ مِنْ تَلَقُّتِ نَاطِرٍ
وَمِنْ الشُّيُولِ إِلَى مَقَرِّ قَرَارِهَا
وَأَزْ سِيلًا تَأْتِي جَايَ قَادِرِهَا

أَبْنَى إِنَّ الذِّكْرَ فِيهِ مَوَاعِظُ
فَأَقْرَأْ كِتَابَ اللَّهِ جَهْدَكَ وَأَنَّهُ
بِتَفَكُّرٍ وَتَحَنُّنٍ وَتَقَرُّبٍ
وَعَبْدُ الْهَلِكِ ذَا الْمَعَارِجِ مُخْلِصًا

بِهستی که از خود را که خداوند بلند است باطل
پس بخوان کتاب خدا را با کوشش خود و در پی او
ببفکر و در مسکاری و نزدیکی جستن
و عباد الهلک ذالمعارج مخلصا

تَعْلِيكَ بِالْإِنْجَالِ فِيمَا تَطْلُبُ
وَتُقَرُّ الْهَلِكُ فَاجْعَلَنَّ مَا تَكْسِبُ
وَمَالُ عَارِيَّتِهِ تَجِي وَتَذْهَبُ
وَالْمَالُ عَارِيَّتُهُ تَجِي وَتَذْهَبُ

سَبَبًا إِلَى الْإِنْسَانِ حِينَ يَسْبُبُ
وَالطَّيْرُ لِلْأَوْكَارِ حِينَ يَصُوبُ
فَمَنْ الَّذِي يَعْطَايْتَهُ يَتَادَبُ
بِهستی که از خود را که خداوند بلند است باطل
پس برکت آنکس که پند دارد او ادب پذیرد
و برای سبب آدمی آن وقت که سبب سبب
و الطیر للأوکار حین یصوب

فَمَنْ الَّذِي يَعْطَايْتَهُ يَتَادَبُ
فِيمَنْ يَقْرُمُ بِهِ هُنَالِكَ وَيَنْصِبُ
إِنَّ الْمُقَرَّبَ عِنْدَ الْمُقَرَّبِ
وَأَنْصَبْتَ إِلَى الْأَمْثَالِ فِيمَا تُفَرِّقُ

در میان آنکس که تقایم باشد با او و رنج برد
پس نزدیکی کرد اندیشه نزدیک او نزدیک جویی است
و انصبت الى الامثال فيما تفرق
و خاموش در آنچه از او جدا است و دور کرد

وَإِذَا مَرِئْتُ بِأَيَّةٍ مَخْشِيَةٍ
 و چون بگذری بایه ترسناک
 يَا مَرْيُوتُ بَيْنَ يَشَاءُ وَعَدْلِهِ
 ای ای که عذاب کند آنکس که خواهد بپردازد
 إِنِّي أَبُو وَبِعَثْرَتِي وَخَطِيئَتِي
 برستی که من باز میگردم بهر در آمدگی خود و گناه خود
 وَإِذَا مَرِئْتُ بِأَيَّةٍ فِي ذِكْرِهَا
 و چون بگذری به آیتی که در یاد کردن آن
 فَاسْئَلِ إِلَهَكَ بِالْإِنَابَةِ مُخْلِصًا
 بر سوال کن خدا را بخدا بازگشتن با خلاص
 وَاجْهَدْ لَعَلَّكَ أَنْ تَحُلَّ بِأَرْضِهَا
 کوشش کن تا بهشد که فرو آیی بر زمین آن
 وَتَسْأَلَ عَيْشًا لَا انْقِطَاعَ لَوْفَتِهِ
 و بپای زندگان که برین نباشد وقت آنرا
 بَادِرْ هَوَاكَ إِذَا هَمَمْتَ بِصَلَاةٍ
 پیش از سر هوا خود را چون قصد کنی بکار نیکی
 وَإِذَا هَمَمْتَ بِبَيْتٍ فَارْحُضْ لَهُ
 چون قصد کنی بهیچم فرو گیر تا آرا

تَصِفُ الْعَذَابَ فَقِفْ وَدَمْعُكَ
 که صفت کند عذاب را پس ایست و آب چشم تو بر آید
 لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ يُعَذَّبُ
 مگردان مرا در میان آنکه عذاب کنی
 هَرَبًا وَهَلْ إِلَّا إِلَيْكَ الْمَهْرَبُ
 بگریز و نیست مگر به تو جاوید گریز
 وَصِفِ الْوَسِيلَةَ وَالنَّعِيمَ الْمَعْجِبُ
 صفت کند نزدیکی را و نعمت شکست آورنده را
 دَارَ الْخُلُودِ سُؤَالَ مَنْ يَتَقَرَّبُ
 سرای جاویدی را چون سوال آنکس که نزدیکی جوید
 وَتَسْأَلَ رَوْحَ مَسَاكِينٍ لَا تَحْرَبُ
 و بپای راحت جایبایی که خراب نشود
 وَتَسْأَلَ مُلْكَ كَرَامَةٍ لَا تَسْلُبُ
 و بپای بادشاهی بزرگ که منزه باشد آنرا
 خَوْفَ الْغَوَالِبِ إِذْ تَحْتِي تَغْلِبُ
 از ترس غایب شوند با چون میاید برین غالب شود
 وَتَجْنِبُ الْأَمْرَ الَّذِي يُجَنَّبُ
 و پرهیز از کاری که پرهیزند از آن

وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلصَّدِيقِ وَكَلِمَةً
 و فرو نه بال خود برای دوست و بانی او را
 وَالصَّنْفَ الْكَرِيمَ مَا اسْتَطَعْتَ
 و همانرا بزرگ داشت کن چندانکه توانی بپای او را
 وَاجْعَلْ صَدِيقَكَ مِنْ إِذَا أَخِيَّتُهُ
 و گردان دوست خود را آنکس را که چون به او در کنی با او
 وَاطْلُبْهُمْ طَلَبَ الْمُرْفِيفِ شَفَاةٍ
 و بجوی ایشانرا چون جوید بهار شفا و خوراک
 وَاحْفَظْ صَدِيقَكَ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا
 و نگه دار دوست خود را در جایها و همه آن
 وَأَقِلْ الْكَذُوبَ وَقُرْبَهُ وَجَوَانُ
 و دشمن دار دروغ زن را و نزدیکی او را و همسایگی او
 يُعْطِيكَ مَا فَوْقَ الْمَنْعِ بِلِسَانِهِ
 به تو آید بالای آنچه از خود بود بر زبان خود
 وَاحْذَرْ ذَوِي الْمَلِكِ اللَّيَامِ فَإِنَّهُمْ
 و بذر کن از خداوندان عالمی زبانی که ایشان
 لَيَنْعَوْنَ حَوْلَ الْمَرْءِ مَا طَعَّوْا بِهِ
 شتاب کنند کرد مرد را تا اقامه طمع دارند
 شتاب کنند کرد مرد را تا اقامه طمع دارند

كَأَبٍ عَلَى أَوْلَادِهِ تَجِدُ
 چون پدری که بر فرزندان خود عهد بپای نماند
 حَتَّى يُعَذَّبَكَ وَإِنْ تَأْتِيَنَّكَ
 تا که بشود ترا میراث خدایی که نسبت جوید
 حَفِظَ الْإِخَاءَ وَكَانَ ذُو بِلَاضٍ
 نگه داشت برادران را و همیشه فریادش تو را
 وَدَعِ الْكَذُوبَ فَلَيْسَ مِنْ تَصْحَبِ
 دوست بدار دروغ زن را از آنکه با او صحبت داری
 وَعَلَيْكَ بِالْمَرْءِ الَّذِي لَا يَكْذِبُ
 و بر تو باد بر مردی که دروغ نگوید
 أَرِ الْكَذُوبَ مِلْحَةً مِنْ تَصْحَبِ
 بهرستی که دروغ زن آلوده کند است آنکس را که صحبت داری
 وَيَرُوعُ عَنْكَ كَمَا يَرُوعُ الثَّغْلُ
 در رو باد باری کند از تو چنانکه گاو از شتر رو باد
 فِي الثَّائِبَاتِ عَلَيْكَ مِنْ لُطْبٍ
 در طاعتها بر تو از آنکس بود که سیر خویش
 وَإِذَا نَبَا دَهْرُ جَفَا وَتَغَيَّبُوا
 و چون بازخیزد روز کاری بجا کنند و غایب شوند

وَلَقَدْ نَصَحْتُكَ إِنْ قَبِلْتَ نَصِيحَتِي
بستی که نصیحت کردم ترا اگر قبول کنی نصیحت مرا

فَالْتَفُحْ أَرْحَضَ مَا يَبَاعُ وَيُوهَبُ
بر نصیحت از زبان ترس آن چیست که فروشد از ترس و بخشد

وَالْعَلَيْهِ السَّلَامُ

وَأَفْضَلُ قِسْمٍ اللَّهُ لِلْمَرْءِ عَقْلُهُ
وفاضلهش بخش خدا مرد را عقل است

فَلَيْسَ مِنَ الْخَيْرَاتِ شَيْءٌ يُقَارِبُهُ
بر نیست از خیرات چیزی که نزدیک او باشد باد

إِذَا اكْمَلَ الرَّحْمَنُ لِلْمَرْءِ عَقْلَهُ
چون تمام کرد خدا مرد را عقل او

فَقَدْ كَمَلَتْ أَخْلَاقُهُ وَمَارَبُهُ
بر برستی که تمام شد خویشاوند او و حاجتمند او

يَعِيشُ الْفَتَى فِي النَّاسِ بِالْعَقْلِ أِنَّ
نیز جوان در میان مردمان بعقل برستد

عَلَى الْعَقْلِ يَجْرِي عَمَلُهُ وَتِجَارَتُهُ
بر عقل رود دانش او و آزاریش او

فَمَنْ كَانَ غَلَايَا بِعَقْلٍ وَتَجَدُّ
بر مرد که باشد غلبه شده بعقل و دلیری

فَدَوَّ الْجَدِّ فِي أَمْرِ الْمَعِيشَةِ غَالِبُهُ
بر خد اوند فت در کار معیشت غلبه کننده او بود

يَزِينُ الْفَتَى فِي النَّاسِ صِحَّةُ عَقْلِهِ
زیور و جود او در میان مردمان و صحت عقل او

وَإِنْ كَانَ مُحْظُورًا عَلَيْهِ مَكَا سَبِي
و اگر چه باشد حرام بر او کسب و داد

يَشِينُ الْفَتَى فِي النَّاسِ قَلَّةُ عَقْلِهِ
بیشتر و بد او در میان مردمان اندکی عقل او

وَإِنْ كَرُمَتْ أَعْرَاقُهُ وَمَنَاسِبُهُ
و اگر چه بزرگ باشد رگها و وجهها و نسبت او

وَالْعَلَيْهِ السَّلَامُ

سَلِيمُ الْعِرْضِ مَنْ حَذَرَ الْجَوَابَا
با سلامت نام و ننگ باشد المکر که بر میزد از جواب

وَمَنْ دَارَى الرِّجَالَ فَقَدْ صَابَا
و آنکس که از کرد با مردان برستی که صواب بود

وَمَنْ هَابَ الرِّجَالَ تَهَيَّبُوهُ
و هر که بپسیت باشد مردان بپسیت دارند او را

وَمَنْ يَهِنَ الرِّجَالَ فَلَنْ يُهَابَا
و هر که حقیر دارد مردانرا پس بشکوه ندارند او را

وَالْعَلَيْهِ السَّلَامُ

الَّذِي يُخَيِّتُ أَحْيَانًا قِلَادَتَهُ
و زنجار کلو بگیرد وقتا کردن بند او

عَلَيْكَ لَا تَضْطَرِبُ فِيهِ وَلَا تَشْ
بر تو اضطراب منها درو از بر تو

حَتَّى يُفْرَجَهَا فِي حَالِ مُدَّتِهَا
تا که باز مرد آنرا در حال زمان آن

فَقَدْ يَزِيدُ اخْتِنَانًا كُلَّ مُضْطَرِبٍ
برستی که زاید شود بکلو کردنش هر مضطرب و جنبنده

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَيْسَ الْبَلِيَّةُ فِي أَيَّامِنَا عَجَبٌ
نیست بلا در ایام ما عجب

بَلِ السَّلَامَةُ مِنْهَا أَعْجَبُ الْعَجَبِ
بلکه سلامت درو عجب ترین عجبست

لَيْسَ الْجَمَالُ بِإِثَابِ زُرِّيَّتِهَا
نیست جوی مجاهدا که پادشاهی آنرا

إِنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ
برستی که خوی خوبی دانش است و ادب

لَيْسَ الْيَتِيمُ الَّذِي قَدِمَاتِ الدُّنْيَا
نیست یتیم آنکه آمده باشد بهرادر

إِنَّ الْيَتِيمَ يَتِيمُ الْعَقْلِ وَالْحَسَبِ
برستی که یتیم یتیم عقل و نسبت

وقال على عليه السلام

لَا تَطْلُبَنَّ مَعِيشَةً بِمَذَلَةٍ
وَأِذَا افْتَقَرْتَ فَذَا وَفَقْرَكَ بِالْغِنَى
فَلْيَرْجِعْكَ إِلَيْكَ رِزْقَكَ كُلَّهُ

*میری معیشت مخارت
و چون درویش شوی دوا کن درویشی خود را بترسان
پس هر آنچه باز کردد البته بر روزی تو برآید*

وَارْزُقْ بِنَفْسِكَ عَنْ دَنِي الْمَطْلَبِ
عَنْ كُلِّ ذِي دَنَسٍ كَجِلْدِ الْأَجْرِبِ
لَوْ كَانَ أَبْعَدَ مِنْ مَحَلِّ الْكَوْكَبِ

*و برادر نفس خود را از زبون جستن
از هر خداوندی بر کنی چون دست لکن
اگر چه باشد دورتر اگر چه باشد ستاره*

وله عليه السلام

وَذِي سَعَةٍ يُوَاجِهُنِي بِجَهْلٍ
يَزِيدُ سَعَاهُ وَأَزِيدُ خِلْمًا

*و خداوند بزرگواری را با بی‌خردی من
زیاد شود او بی‌خردی را و زیاد شود من بزرگواری*

وَأَكْرَهَ أَنْ أَكُونَ لَهُ مُجِيبًا
كَعُودِ زَادٍ فِي الْأَخْرَاقِ طَيِّبًا

*و گراست و ابرام که باشم او را جواب گوینده
چون عود زاید در بوی خوش*

ومن كلامه عليه السلام

إِذَا جَادَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجِدْهَا
جَوْنُ مَخَاوِثِ كُنْزِهَا

*چون غلبه دنیا بر تو شد
چون مخرافات گنجش*

عَلَى النَّاسِ طَرًّا إِنَّهَا تَنْقَلِبُ
بِرَأْسِهَا

*بر آدمیان بر سرستی که آن می گردد
بر آید*

فَلَا الْجُودَ يُفْنِيهَا إِذَا هِيَ أَقْبَلَتْ
بِسُوءِ مَخَاوِثِ غَيْبَتِ كُنْزِهَا جَوْنُ رُوحِ آوَدَتْ

وَلَا الْبَحْلُ يُبْقِيهَا إِذَا هِيَ تَذَهَبُ
وَسُوءُ مَخَاوِثِ بَقِيَّتِهَا جَوْنُ آن بَرَدَتْ

وله عليه الصلوة والسلام

إِذَا اشْتَمَلْتَ عَلَى الْيَأْسِ الْقَلُوبِ
وَأَوْطَنْتِ الْمَكَارِءَ وَاطْمَأَنَّتِ
وَلَمْ تُرَ لَكَ نَكْشَاتُ الضَّرِّ وَجْهٍ
أَتَاكَ عَلَى قَنَوطٍ مِنْكَ عَوْنٌ

*چون کرد در آید بر غمخیزی دلها
و وطن گیرند دلها مکر و میهارا آرام گیرند
و نه بیند بر تو باز شدن گزند روی
آید تو با تو میروی از تو یاری*

وَضَاقَ بِمَا بِهِ الصَّدْرُ الرَّحِيبُ
وَأَرْسَتْ فِي أَمَاكِنِهِ الْكُرُوبُ
وَلَا أَغْنَى حِيلَتُهُ الْإِرْيَبُ
يَمُنُّ بِهِ اللَّطِيفُ الْمُسْتَجِيبُ

*و تنگ شود مرا از آن گداز دست سینه فراخ
و استوار شود در جایگاه آن نه و میهار سخت
و نه غنی نیاید حیل او از آن مرد عاقل
که منت زده بان لطف کننده اجابت کننده*

رواه أبو قبيبة قبل ذلك لبعض بني سليم ثمثله

فَإِنْ تَسْأَلْنِي كَيْفَ أَتَيْتَنِي
أَكْرَمُ سَوَالٍ كُنْ مَرَاكِمُ

*چون بپرسی که چگونه آمدم
اگر سوال کن مرا که بگویند تو چه پرسیدی که من*

جَلِيدٌ عَلَى رَبِّ الزَّمَانِ صَلِيبُ
بَلَدٌ بِرَدَائِلِهَا زَمَانُ

*بلند بر دستان زمانه
بلد بر دایره آن زمانه*

حَرِيصٌ عَلَى أَنْ لَا تُرَى فِي كَابَتِهِ	فِي شَمَتٍ وَاشِ أَوْلِيَاءَ حَبِيبٍ
با حرص بر آنکه نه بیند	بر شادگانه شود سخن چمن یا غلجین که داند چو دخت

وَلَعَلَّهِ السَّلَام

فَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا ثَلَاثَ أَنْفِطَةِ	وَفَضْلٌ وَعَقْلٌ نَلِيتُ أَعْلَى الْمَرَاتِمِ
اگر بود دنیا که باشدی او را با یک پنی	و فضل و عقل یافتی من بلند ترین مرتبه
وَلَكِنَّمَا الْآنَ ذَا قِطْطٍ وَ قِسْمَةٍ	بِفَضْلِ مَلِكٍ لَا يَحِيلُهُ طَالِبٌ
و لیکن روزیها بهره است و بخشش	بفضل پادشاه زبیری به جوینده

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَام

وَمَا الدُّهُرُ إِلَّا يَوْمٌ الْآخِرُ	زَيْنَةُ مَالٍ أَوْ فِرَاقُ حَبِيبٍ
نیست روزگار و روزگار آخرت است	سعیت مال یا بهیابی دوست
وَإِنَّ أَمْرًا قَدْ جَرَّبَ الدُّهُرُ أَخْفَافَ	تَقَلُّبُ حَالِيهِ لَعَنَ لَبِيبٍ
برستی که مدتی که آنموده باشد روزگار امان نامه	که درین دو حالت او را نه فراموشد یاد

وَلَعَلَّهِ السَّلَام

غَالِبَتْ كُلَّ شَدِيدَةٍ فَجَلَبَتْهَا	وَالْفَقْرُ غَالِبِي فَاصْبِرْ غَالِي
غلبه او بر همه سختی	و فقر غلبه من است صبر کن غلبه من

إِنْ أَبَدَ يَفْضَحْ وَإِنْ كَرَاهِي	يَقْتُلُ فَفَتْحٌ وَجْهَهُ مُصَاحِبُ
اگر خاشاک کنم او را رسوا کند و اگر طاعت کنم او را	کشته پس زشت باد روی او زیار بودن

وَلَعَلَّهِ السَّلَام

عَجِبْتُ لِمَا زِعَ بِأَلِ مُصَابٍ	بِأَهْلِ أَوْحَمِيمٍ ذِي كِتَابٍ
عجب گرفتم به شکایتی گفته که نیده مصیبت سیده	بزن و فرزند با خورشید خوانده اندام دگر
شَقِيقُ الْجَيْبِ دَاعِ الْوَيْلِ جَهْلًا	كَأَنَّ الْمَوْتَ كَالشَّيْءِ الْعَجَابِ
شکافته گریبان خواننده و او را بنا دانی	گویند که مرگ چون چیزی عجیب است
وَسَوَى اللَّهِ فِيمَ الْخَلْقِ حَقٌّ	نَحَى اللَّهُ عَنْهُ كَمْ يُجَابِ
و کیسان کرد این خدا درو خلق را تاه	همه خدا را از او نجا بگردد و سون نه شمشیر
لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ	لِذِوِ الْمَوْتِ وَأَبْنَاءِ الْخَرَابِ
بر او را مرگشته است که آواز کند هر روزی	که بر آید برای مرگ و بنا کنند برای خرابی

وَلَعَلَّهِ السَّلَام

قَدْ شَابَ رَأْسِي وَرَأْسُ الْحَرِصِ لَمْ يَشِبْ	إِنَّ الْحَرِيصَ عَلَى الدُّنْيَا لَفِي تَعَبٍ
پستی که سپید شد سر من و سر مرعی سپید نشد	برستی که حرص بر دنیا در پیج بود
مَالِي أَرَانِي إِذَا مَا رُمْتُ مَرْتَبَةً	فَلِنَهَا طَحَتْ عَيْنِي إِلَى رُتَبٍ
بهیست مرا که می بینم تو را که چون طلب کردم مرتبه	بر یا غم تو را که در پیش من به مرتبه دیگر

<p>بِاللهِ رَبِّكَ كَمْ بَنِي مَرَزَتْ بِه بخدا که پروردگار توست که چند خانه که بگوشتم بان</p>	<p>فَلَا وَدَيْكَ مَا الْأَزْوَاقُ بِالطَّلَبِ برکت از پس آن بر او داد و مال ببارت برده</p>
<p>طَارَتْ عَقَابُ الْمَنَافِي فِي جَوَانِبِهِ برتر از ملک در سپید آن</p>	<p>فَصَارَ مِنْ بَعْدِهَا الْوَيْلُ وَالْحَرْبُ پس نه حق پروردگار تو که نیست روزی بخت</p>
<p>أَحْبَبَ عَنَانُكَ لَا تَجْمَعُ بِهِ طَلِبًا باز گشت احوال خود را سگشی که مان بخت</p>	<p>وَبَرِكَ الْمَالُ مِنْ قَدْ جَدَّ فِي الطَّلَبِ و بگذازد مال را کسی که شش کرد باشد در بخت</p>
<p>قَدْ يَأْكُلُ الْمَالُ مِنْ كَمْ يُخَفِّفُ رَاحِلَةً چندان بود که بخورد مال را آنس که سوده کند بار کشتن خود را</p>	

وَابْتَغِ الْفَلَاحَ

<p>الْبَيْتِ أَخَاكَ عَلَى عَيْبِهِ پیشش برادر خود را بر عیبهای او</p>	<p>وَأَشْرَوْ عَقْطَ عَلَى ذُنُوبِهِ و پیشش و عاود در انداز بر گنای او</p>
<p>وَأَمِيرٍ عَلَى ظِلْمِ التَّعْنِيهِ و مدیر کن بر ستم بی ضرر</p>	<p>وَاللَّزِمَانِ عَلَى خُطُوبِهِ و در زمانه را بر کار واد سخت او</p>
<p>وَدَعْ الْجَوَابَ تَفَضُّلاً و است بر جواب را بفضول کردن</p>	<p>وَكُلِ الظُّلُومَ إِلَى حَبِيبِهِ و باز که از ستمکار را به شمار کننده او</p>

وَقَالَ ابْنُ أَبِي نَجْدٍ

<p>إِذَا شِئْتَ أَنْ تَقْلَى فَرُشْتَوَاتِهَا چون خواهی که دشمن دارند ترا زیارت کن بیای</p>	<p>وَأَنْ شِئْتَ أَنْ تَزِدَ أَدْحَابَ فَرْغِيهَا و اگر خواهی که زاید کنی دوستی را بر زیارت آن از او بفری</p>
<p>سَادِمَةُ الْأَنْسَانِ تَحْسُنُ مَرَّةً سمنشینی مردم خوب باشد یکبار</p>	<p>وَأَنْ كَثُرَتْ إِذَا مَا نَهَا أَفْسَدَ الْحَبَا و اگر بسیار شود لما نشت آفتابه کند دوستی را</p>
<p>وَقَفَّ عَلَيْهِ التَّمَرُ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ يَا بَنِي آدَمَ بخت و کمر بخت بر کمر بخت</p>	
<p>فَدَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ يَجْمَعَ لِقَيْهِ الْأَعْلِيَّ وَالزَّصْبِ الْجَمِيلِ الْأَعْلَى فدای تو باد ای رسول خدا برستی که بشکلی بای زشت است که از تو و برستی که صبر خوب است الا از تو و خواه</p>	

<p>مَا غَاظَ دَنِي عِنْدَ نَاشِئَةٍ که که داندیم ترا برای کبر سب</p>	<p>أَلَا جَعَلْتُكَ لِلْبُكَاءِ سَبَبًا که که داندیم ترا برای کبر سب</p>
<p>وَإِذَا ذَكَرْتُكَ سَاخَتْكَ مِدَّةً و چون یاد کنم ترا غشش کند ترا مان</p>	<p>مَتَى الْجَفْوُونَ فَفَاضُوا نَسْكَبًا از من بگمهای چشم من روان شود و در زبان شود</p>
<p>إِنِّي أَجَلُ تُرَى حَلَّتْ بِهَا پس من بزرگ میدارم غم که اگر و آمدی بآن</p>	<p>عَنْ أَنْ أَرَى سِوَاهُ مَكْتَبًا از آنکه بنده مرا برای حسن آن اندوه نبرنده</p>
<p>وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ قَبْرِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَشْتَدُّ شَوْقًا عَلَيَّ وَكَانَ يَأْتِي نزد کن کمر فاطمه</p>	

الْقَبْرِ كُلِّ لَيْلَةٍ يَأْتِي بِأَجْبَتَاهُ فَلَا يَحْبِيهَا حِدٌ فَلَا كَانُوعٍ سَنَاءً شَدَّ
 بگردد ستان هر شب و او از او ای دوست من پس جواب نداد یکی بر چون بود پس بشارت

شَوْقُ جُنَا قُبْكِي وَحَبَّ عَلِيٍّ يَقُولُ الْبَيْتَيْنِ

گفت

شده دوستی و وفاداری بر کبریت و در آتش و شوق

مَا لِي وَقَفْتُ عَلَى الْقَبْرِ رَسَلًا

بیت مرا که باشادم بر کبریت سلام کننده

قَبْرِ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَرِدْ جَوَابِي

کور دوست بر باز نگذاشت جواب مرا

أَحْبَبُ مَا لَكَ لَمْ تَرِدْ جَوَابَنَا

ای دوست چیست ترا که ردیفی جواب مرا

أَمَلْتُ بَعْدِي خَلَّةَ الْأَحْيَاءِ

ای ملول شدم بر از من از دوستی دوستان

فَأَجَابَ بِهَا تَقَمُّ خَارِجَ الشَّرَفِ قَوْلًا

پس جواب داد او را جواب کننده بیرون از قبر پس میگفت

قَالَ الْحَبِيبُ وَكَيْفَ لِي بِجَوَابِكُمْ

گفت دوست چگونه باشد مرا جواب شما

عَمَّا نَفَعْدَا مَيْتٌ رَهْزَنُ تَرَابٍ

بقصد که برستی که گشتم کرو خاک

أَكَلُ التَّرَابِ حَاجِي فَنَسِيْتُكُمْ

خورد خاک من حاجت من فراموش کردم شما

وَحَجَبْتُ عَنْ أَهْلِي وَعَنْ أَرْثَابٍ

و باز داشتم را از اهل من و از مردگان من

فَعَلَيْكُمْ مِنِّي السَّلَامُ تَقَطَّعَتْ

پس بر شما باد از من سلام بریده شد

عَنْ وَعَنْكُمْ خَلَّةُ الْأَحْيَاءِ

از من و از شما دوستی دوستان

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاطْمَئِنَّا عَلَيْهَا السَّلَامُ

حَبِيبُ لَيْسَ بَعْدَهُ حَبِيبٌ

دوست نیست بعد او دوست

وَمَا السَّوَاءُ فِي تَسْلِي نَصِيبٍ

و نیست ازل من نصیب و بهر

حَبِيبٌ غَابَ عَنْ جَسَدِي وَعَيْنِي

دوستی که غایب شد از تن من و چشم من

وَعَنْ قَلْبِي حَبِيبٌ لَا يَغِيبُ

و از دل من دوست غایب نشود

وَلَعَلَّكَ السَّلَامُ

شَيْءٌ لَوْ بَكَتِ الدِّمَاءُ عَلَيْهِمَا

و چیز است اگر بگریه خونها بر آن دو

عَيْنَايَ حَتَّى تَوْذَنَا بِذَهَابِ

دو چشم تا که آگای و منمردو بر رفتن

لَمْ يَبْلُغِ الْمَعْشَارُ مِنْ حَقِّهِمَا

نرسند بهر یکی از حق آن دو

فَقَدْ الشَّبَابُ وَفُرْقَةُ الْأَحْيَاءِ

تا یافتن جوانی و جدایی دوستان

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَرَضَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَتُوبُوا

و اجبت بر مردمان که توبه کنند

لَكِنْ تَرَكَ الَّذِينَ تَوْبُوا حَبِيبٌ

ولیکن که آشتی کنان و اجبت نیست

وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَرْفِهِ عَجِيبٌ

و در زکار در گردش او عجیب است

وَعَفْلَةُ النَّاسِ فِيهِ أَعْجَبٌ

و غفلت آدمیان در او عجیب تر است

وَالصَّبْرُ فِي التَّائِبَاتِ صَعْبٌ

صبر کردن در حادها دشوار است

لَكِنْ قُوَّةُ الثَّوَابِ أَصْعَبُ

ولیکن دست بردن ثواب دشوار تر است

وَكُلُّ مَا يُزَجِّحُ قَرِيبٌ

و آنچه میبرداند نزدیکی است

وَالْمَوْتُ مِنْ كُلِّ ذَاكَ أَقْرَبُ

و مرگ از همه آن نزدیک تر است

والمصطفى عليه السلام

حُسَيْنٌ إِذَا كُنْتَ فِي بَلَدٍ

ی حسین چون باشی در شهری

فَلَا تَخْرُنْ فِيهِمْ بِالتَّهَى

و فرنگ در میان ایشان مخزن

وَلَوْ عَمِلَ ابْنُ لُطَيْبٍ

که کار کند کردی بهر ابی طالب

وَلَكِنَّهُ اعْتَمَ أَمْرًا لَّهِ

و لکن او برگزید فرمان خدا را

عَزِيرَكَ مِنْ ثِقَةٍ بِاللَّهِ

بیار عزرت از معتمدی باینجه

فَلَا تَمْرَحَنَّ لَا وَزَارَهَا

بس شاد مشو بهاد با راه آن بی بی دنیا

قِرَالِغْدِ لَا مِنْ كَيْتَرِيحٍ

قیاس کن فردا را بهی تاراحت یابی

كَأَنِّي بِنَفْسِي وَأَعْقَابِهَا

ای من باین نفس و فرزند آن نفس

غَرِيبًا فَعَا شَرَّ بَادِيَهَا

غریب بس زنگاری کن بادیه آن

فَكُلَّ قَبِيلٍ بِالْبَارِيهَا

بس سرگردی بخوردهای خود بهشنده

بِهَذِي الْأُمُورِ كَأَسْبَابِهَا

باین کارها چون سببها را آن چنانکه بستی

فَأُحْرَقَ فِيهِمْ بِأَنْبِيَايَهَا

بس سوختند در میان ایشان بدنه انداد آن

يُنِيلُكَ دُنْيَاكَ مِنْ طَائِفِهَا

که سید چه ترا دنیای تو از خوشیهای آن

وَلَا تَضْجُرَنَّ لِأَوْصَائِهَا

و شک دل مشو برای رنجهای آن

وَلَا تَبْتَغِ سَعْيَ رُغَابِهَا

بس بجوی چون سعی رغبت کنندگان او

وَبِالْكَزْبِ بِلَاءٌ وَمَحْرَابِهَا

بکذب بلام و جهایا و حرب او

فَتَحْضَبُ مِنَّا اللَّحَى بِاللِّتَامَا

بس زنت کند از ما ریشها را بخون

أُذِيهَا وَلَمْ يَكْ رَأَى الْعِيَانَا

فرای نماید آزار من و نیست دیدن معاینه

مَصَائِبُ تَأْبَالُكَ مِنْ أَنْ تَشُدَّ

مصیبت که باز میدارد ترا از آنکه باز کردنی

سَقَى اللَّهُ قَائِمَنَا صَاحِبَ

ستایت کند خدا را قیام ما را که صاحب

هُوَ الْمَذْرُوكُ الشَّارِبُ يَا حُسَيْنَ

اوست در یابنده کینه مرا ای حسین

لِكُلِّ دِمٍّ أَلْفُ أَلْفٍ وَمَا

براه هر خونی هزار بار هزار و نیست که

هَذَا لَكَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ

آنجی سود نمکند مستکاران را

حُسَيْنٌ فَلَا تَضْجُرَنَّ لِلْفِرَاتِ

حسین بس شک دل مباش برادر جدایی

سَلِ الدُّورَ تَخْبِرُوا أَفْصَحَ بِهَا

بس سراسر را تا خبر دهد و چه هیچ گوید آن

خِصَابُ الْعُرُوسِ بِأَثْوَابِهَا

چون زنت کردن عروس جهای او را

وَأُوتِيَتْ مِفْتَاحَ أَبْوَابِهَا

و بدادند مرا کلید درهای آن

فَاعِدْ دُكُلَهَا قَبْلَ مَتَابِهَا

بس ساز کن برادر آن پیش از تربت آن

الْقِيَامَةِ وَالنَّاسُ فِي دَابِهَا

قیامت در دمان در خوی دعا و خودشانند

بَلَى لَكَ فَاصْبِرْ لَا تَعَابِهَا

ای برادر تو بس صبر کن مر رنجهای آنرا

يَقْصُرُ فِي قَتْلِ أَخْرَابِهَا

تقصیر کند در کشتن گروهی آن

قَوْلًا بَعْدَ وَاعْتَابِهَا

گفتاری بعد و آشتی خویش آن

فَدُنْيَاكَ أَصْحَتْ لِحْجَرِهَا

بس دنیا و تو گشت برادر خراب شدن او

بِأَنَّ لَا بَقَاءَ إِلَّا زَبَابِهَا

ای که نیست بقای مگر زنده آن آنرا

أَنَا الَّذِينَ لَا شَكَّ لِلْمُؤْمِنِينَ
فَصَلِّ عَلَى جَدِّكَ الْمُصْطَفَى

بِآيَاتٍ وَنَحْيٍ وَإِجَابَهَا
فَصَلِّ عَلَى جَدِّكَ الْمُصْطَفَى

وَأَعْلِيهِ السَّلَامُ

قَرِجُ الْقَلْبِ مِنْ وَجَعِ الذُّنُوبِ
أَضْرَجْتُمْ سَهْرَ اللَّيَالِي
وَعَبْرَ لَوْ أَنَّ خَوْفَ شَدِيدٍ
يُنَادِي بِالْبَضْرِ يَا إِلَهِي
فَزَعْتَنِي إِلَى الْخَلَائِقِ مُسْتَعِينًا

نَحِيلُ الْجَنَمِ يَشْفُقُ بِالْخَيْبِ
فَصَارَ الْجَنَمُ مِتَّةً كَالْقَضِيبِ
لَمَّا لِقَاهُ مِنْ طَوْلِ الْكَرُوبِ
أَقْلَى عَثْرَتِي وَاسْتَرْعَيْتَنِي
فَلَمْ أَرَ فِي الْخَلَائِقِ مِنْ حَبِيبِ

وَأَنْتَ بِحَبِيبٍ مَنْ يَدْعُوكَ دَعْوَةً
وَدَاغِي بَاطِنٌ وَلَدَيْكَ طِبُّ

وَتَكْشِفُ ضَرْعَ عَبْدِكَ يَا حَبِيبِي
وَمَنْ لِي مِثْلُ طِبِّكَ يَا طَبِيبِي

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَلَمْ يَرَكَ الدُّنْيَا بِهَا اغْتَرَاهُهَا
أَمْرٌ عَلَى رَمْسٍ الْقَرِيبِ كَأَنَّهُ
فَوَاللَّهِ لَوْ لَا أَنْتَ كُلُّ سَاعَةٍ
أَذَامَا اغْتَرَيْتَ الدَّهْرَ عَنَّا حِيلَةً

وَلَا كَالْيَقِينِ اسْتَوْحَشَ الدَّهْرَ ضَا
أَمْرٌ عَلَى رَمْسٍ الْقَرِيبِ كَأَنَّهُ
أَذَاهُ شَيْتٌ لَا قِيَتَ أَمْرًا مَاتَ صَاحِبُهُ
يَجْدُدُ حَزَنًا كُلَّ يَوْمٍ يُوَادُّهُ

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

تَرَدَّدَ رَدَاؤُ الصَّبْرِ عِنْدَ التَّوَابِ

تَنْزِلُ مِنْ جَمِيلِ الصَّبْرِ حُزْنُ الْعَوَاقِبِ

وَكُنْ صَاحِبًا لِلْجَلَمِ فِي كُلِّ شَيْءٍ

و باش با در هر جای حاضر شدی

وَكُنْ حَافِظًا لِعَهْدِ الصَّدِيقِ وَنَسِيبًا

و باش نگاه دارنده عهد دوست را و رعایت کننده

وَكُنْ شَاكِرًا لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ

و باش شکر کننده خدا را در هر نعمتی

وَمَا الْمَرْءُ إِلَّا حَيْثُ يَجْعَلُ نَفْسَهُ

و نیست مرد مگر در جای که او انداخته نفس خود را

وَكُنْ طَالِبًا لِلرِّزْقِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ

و باش جوینده روزی را از هر حلالی

وَصُنْ مِنْكَ مَاءَ الْوَجْهِ لَا تَبْدُلْنَهُ

و نگه دار از خود آب روی را و مباد آن را

وَكُنْ مُوجِبًا حَتَّى الْجُلُوسِ إِذَا اتَى

و باش واجب نشسته حتی نشستن را چون آمد

وَكُنْ حَافِظًا لِلْوَالِدَيْنِ وَرَاعِيًا

و باش نگاه دارنده پدر و مادر را و رعایت کننده

تَمَّا الْجِلْمُ الْآخِرُ خَذِنْ وَصَا

بر نهایت علم مگر بهترین دوست و یار

تَذُقْ مِنْ كَمَالِ الْحِفْظِ صَفْوُ الْمَشَا

تا بچشش از تمام نگاه داشتی صفای مشایخ را

يَتَّبِعْ عَلَى التَّغْيِ جَزِيلُ الْمَوَاهِبِ

تا پیروی کنی از دهنده ترا بر نعمتها تمام بخششها

مَكُنْ طَالِبًا فِي النَّاسِ عَلَى الْمَرَاتِبِ

و باش جوینده در میان مردمان بالاترین مرتبه

يُضَاعَفْ عَلَيْكَ الرِّزْقُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ

تا دو شود بر تو روزی را از هر جانبی

وَلَا تَسْأَلِ إِلَّا نَدَا فَضْلِ الرَّفْعَا

و سوال کن ز بوی نامرزا فضل رفعت کردار را

إِلَيْكَ بِرِصَادِ قِسْمِكَ وَأَجِبْ

به تو بنیکوی راست از تو واجب

لِجَارِكَ ذِي الْقُوَى وَأَهْلَ الْأَقْبَا

بر صاحب قوت را و خاندان بزرگوار را و خدای خود را

و آخر السلام

لَوْ صِغَ مِنْ فَصَّةٍ نَفْسٌ عَلَى قَدَرٍ

اگر بزرگ از تنم نفس بر تقدیر

مَا لِلْفَتَى حَسَبُ إِلَّا إِذَا تَكَلَّمَتْ

نیست مرد جوانی از اصل و بزرگی مگر چون تمام شود

فَا طَلِبْ فَدَيْتِكَ عِلْمًا وَكَتَسِبْ

بر طلب کن خدایت را و کسب کن آس

لِللَّهِ دَرَفَتِي أَنَا بِهِ كَرَمٌ

و خدا را است و خدایت را این که من به او بزرگی

هَلِ الْمَرْوَةُ إِلَّا مَا تَقُومُ بِهِ

هست مرده که آنچه قیام کن بر آن

مَنْ لَمْ يُؤَدِّ بِهِ دِينَ الْمُصْطَفَى أَدَبًا

هر کس که ادب ندهد او را دین مصطفی ادب

لَعَادٍ مِنْ فَضْلِهِ لِمَا صَفَى ذَهَبًا

هر آینه که در از فضل او آنکه از صفای شود

أَدَابُهُ وَحَوَى الْأَدَابَ وَالْحِكَا

ادبها داد و جمع کند ادبها را و منزه را

تَنْظُرُ بِدَالِ السَّيْرِ وَاسْتَجْمَلَ الطُّلُبَا

تا نظریا به دوست تو جان و خوب کردان جستن را

يَا حَبَنَّا كَرَمًا أَضْحَى لَهُ نَسَبًا

ای فرزندان بزرگی که گشته باشد مرا از نسب

مِنْ الذَّمِّ مَامٌ وَحِفْظُ الْجَارِ أَعْيَا

از زنا ری و نگه داشت همسایه اگر غضب کند و

مَحْضًا تَحْتَرِفُ فِي الْأَحْوَالِ وَأَضْطَرُّ

خالص سرگشته در حالها و جنبان شود

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْحَنْدَقِ فِي قَتْلِ عَمْرِو بْنِ

عَبْدِ وَجَّهِ رَوَاهُ الْخَشْعَنِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ سَعْدَانَ

أَعْلَى تَفْتَحُ الْفَوَارِسَ هَكَذَا

آنگاه که در می آید سواران بجهنم

عَنِّي وَعَنْهُمْ آخِرُ وَاصْحَابِي

از من و از ایشان تا خیر کنید صحاب من

الْيَوْمَ تَمْنَعُنِي الْفِرَارُ حَفِيطِي
 امروز منع میکند مرا از گریختن ننگ و نام من
 اَلْاِبْنُ عَبْدِ حَنِ شَدَّ اِلَيْهِ
 سوگند فرزند بر عبد و الله حله آورد سوگند خوردن
 اَلَا يَصْدُ وَلَا يَهْلُ قَالَ لَقِيَ
 بایک بازنگردد و الا الله نکوید سر فراسیدند
 فَصَدَدَتْ حِينَ رَأَيْتُهُ شَقِطًا
 بر بازگشتم آن وقت دیدم او را افتاده
 وَعَفَفْتُ عَنْ اَثْوَابِهِ وَلَوْ اَنْتَ
 و باز هستم از جاها و او را / من

وَصُمْتُمْ فِي الْهَامِ لَيْسَ بِنَائِي
 و شش بران در سر جگه نیست باز جسته
 وَحَلَفْتُ فَاسْتَمِعُوا مِنَ الْكُذَّابِ
 و سوگند نمودم پس بشنوید از دروغ زن
 رَجُلَانِ يَضْطَرَّانِ كُلَّ ضَرْبٍ
 دو مرد که می روند هر روزی
 كَالْجُذْعِ بَيْنَ دَكَاذِلِكُ وَرَوَائِي
 چون تنه درخت فرما میان کوسها و پشتها
 كُنْتُ الْمُفْطَرِّ بِرَبِّي اَثْوَابِي
 بودی افتاده بر بودی جاها و مرا

و زاد غیرها

عَبْدُ الْحَجَّاقِ مِنْ سَفَاهَةِ رَأْيِهِ
 برستیته شدت یعنی بت از بی خردی را و او
 عَرَفَ ابْنُ عَبْدِ ابْنِ صَارِغًا
 شناخت بر عبد و چون بدید شمشیر بران
 لَا تَحْسِبُوا الرَّحْمَنَ خَاذِلًا دِينَهُ
 مبادید خدا را فروگذارنده دین خود را

وَعَبْدُكَ رَبِّ مُحَمَّدٍ بِصَوَابِ
 و برستیتم خدا را محمد را برستیستی
 يَهْتَرَاتُ الْأُمْرُ غَيْرَ عِلَابِ
 که جنبید که کار نه بازی است
 وَبَيْتُهُ يَامُفْشَرَا لَا خَرَابِ
 و بیتیته موزرا ای گروه کردن

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْحَيِّ نَشَدَهُ أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدًا الْقَاضِي
 خواند او را
 قَالَ لَشَدْنَا أَبُو عَمْرٍو الْقَاضِي عَزَائِدَ حَلَّةٍ لَامِي الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 از بر او از حد که ایستد منان بود

أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ صِفِّينَ دَارَنَا منع کند خدا مگر که صفین سر او باشد	وَأَزْكُو مَا لَاحَ فِي الْأَفْرَاقِ و سر او شدت الله در خنده در کنار و عاکم
أَلَى أَنْ تَمُوتُوا أَوْ تَمُوتَ وَمَا لَنَا تا آنکه میرید و چه کم	وَمَا لَكُمْ مِنْ حَوْمَةِ الْمَوْتِ مَهْرَبٍ و نه شارا از کرم کاه مرگ که ترسای

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسَامِرَةِ جَمَاهِيرِ خَيْبَرِ

أَنَا عَلِيٌّ وَابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ منم علی و عبد المطلب	مُهَذَّبٌ ذُو سَطْوَةٍ وَذَوِ حَسَبٍ پاکیزه را و خداوند بخت و خداوند بخت
قِرْنٌ إِذَا لَاقَيْتُ قِرْنًا لَمْ أَهْبِ همسری امروز فراسد بهم سری نترسم	مَنْ يَلْقَى بَلْقَى الْمُنَايَا وَالْكَرْبِ هر که فراسد بن فراسد بر کما و اندوهها

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسَامِرَةِ جَمَاهِيرِ خَيْبَرِ

أَنَا عَلِيٌّ وَابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ منم علی و عبد المطلب	أَحْيَى ذِمَارِي وَأَذْبُ عَنْ حَسَبِ زنده کنم دیم و دزدی و عیب
---	--

قَرْنٌ إِذَا لَاقِيَتْ قَرْنَكَ لَهَبٌ

عسری که چون فرا رسید بهیتری میرشد

وله عليه السلام في الواقعة الثانية من صفين

أَنَا الْعَلَامُ الْعَرَبِيُّ الْمُنْتَسِبُ

منم کو ذکی غلی که منسوب جوینده

بِأَيُّهَا الْعَبْدُ اللَّيْمُ الْمُسْتَدِيبُ

ای بنده ای بزدل فریاد کننده

وَأُثِّبْتُ رَوِيًّا أَتَى الْكَلْبَ

و ثابت باش اندکی ای سگ دیوانه

مِنْ خَيْرِ عَوْدٍ فِي صَاحِرِ الْمُطْلَبِ

از بهترین اصل در خلاصه عبد المطلب

إِنْ كُنْتُ لِلْمَوْتِ مُحِبًّا فَأَقْرَبُ

اگرستی مردن را دوست پس نزدیک آی

أَوْ لَا قَوْلَ هَارٍ بَأَثَمَ انْقِلَبِ

یا میریشت فروتن کریم بنده پس باز کرد

وله عليه السلام رواه عبد الله بن الحنفية عن

آيَا تَدْعُو فِي الْوَعْدِ يَا أَلَا تَرَى

ای فراوان در وعده ای بهر کسی که ابرو داد

مَنْ يَخْطِئُ مِنْ الْجَمَامِ يُنْسَرِبُ

هر کس که خطا کند از گلهای بیداد

أَنْ لَسْتُ بِالْحَرْبِ الْعَوَازِ بِالْأَدَبِ

الایستم خوب دوم بآداب

وَفِي يَمِينِي صَارِمٌ يُنْذِرُ اللَّهَبَ

و در دست که شمشیر تراست که ظاهر کند زبانه آتش

لَقَدْ عَلِمْتُ وَالْعَلِيمُ ذُو أَدَبٍ

برستی که دانستم و دان خدایند آداب

وَعَنْ قَلِيلٍ غَيْرِ شَلِكٍ انْقِلَبِ

و از زمان اندک نه شک باز کردم

وقال عليه السلام في مبارة هزيع بن ابي الحقيق

بَعْدَ الْبَقِيَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ الْعَرَبِيَّةِ

بعد از بقیه هاشمی عربی

مَنْ ذَا الْجَلِصِ أَوْ ذَا قَانِ الزَّهَبِ

کس است آنکس که جدا کند سید را از زر

فَأَسْتَنْقِي عَنْهَا بِالْوَيْلِ وَالْحَرْبِ

پس طلب کن بآن با وای و جنگ

أَنَا عَلَى وَأَعْلَى النَّاسِ فِي الشَّيْبِ

منم علی و بلند ترین مردمان در شب

قُلْ لِلَّذِي غَرَّهُ مَتَى مُلَاطَفَةٌ

بگو آنکس که فریفت او را از من لطفت کردنی

هَبَّتْ عَلَيْكَ رِيَّاحُ الْمَوْتِ قَافِيَةٌ

بخت بر تو باد بادی مرگ با پوشنده

وقال عليه السلام

إِذَا كُنْتُ تَبْعِي خَيْرَ الصَّوَابِ

اگرستی که جوی خیر راست

بِأَنَّهُمْ أَوْعِيَةُ الْكِتَابِ

با آنکه ایشان بار دانه و کتابدین

فَلْيَبْذُلْكَ مَعَشَرَ الْأَخْرَابِ

پس بپاش آن را با جماعت کلاه

بِأَيُّهَا السَّائِلُ عَنْ أَصْحَابِي

ای سوال کننده از یاران من

أَنْبِيَاكَ عَنْهُمْ غَيْرَ مَا تُكَذِّبُ

بیا گفتم ترا از ایشان که نه دروغ

صَبْرٌ لَدَى الْهَيْجَاءِ وَالضَّرَبِ

صبران آنه نزد زاری و زدن یکدیگر

وله عليه السلام في مبارة حارث مولى معاوية

أَنَا عَلَى وَابْنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ <i>من علی و ابن عبد المطلب</i>	نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالْكُتُبِ <i>ما حق خانه خدا که اولیتریم بکتابها</i>
بِالنَّبِيِّ الْمُصْطَفَى غَيْرِ الْكَذِبِ <i>بپیغمبری برگزیده نه دروغ</i>	أَهْلُ اللُّوَاءِ وَالْمَقَامِ وَالْحُجُبِ <i>اهل ایل و مقام و حجب</i>
نَحْنُ نَضْرِبُ نَاهٍ عَلَى كُلِّ الْعَرَبِ <i>ما یاری کنیم او را بر همه عرب</i>	يَا أَيُّهَا الْعَبْدُ الذَّلِيلُ الْمُسْتَدْبِرُ <i>ای بنده و پیغمبر ضعیف و خفیه</i>
إِنْ كُنْتُ لِلْمَوْتِ مُحِيًّا فَاقْتَرِبْ <i>اگرستی مردن را دوست بر نزدیکی آی</i>	وَأَثَبْتُ لَنَا يَا أَيُّهَا الْكَلْبُ الْكَلْبُ <i>و ثابت باش ما را ای سگ سگ</i>

وله عليه السلام

سَتُشْهَدُنِي بِالْكَرِّ وَالطَّغْنِ رَأِيَةً <i>زود بود که گواهی ده بر او در کوه و دشت و دیده را</i>	حَبَانِي بِهَا الظُّهْرُ النَّبِيُّ الْمُهَذَّبُ <i>که بر او در آنرا بایک پیغمبر پاکیزه را</i>
وَتَعْلَمُ أُنِّي فِي الْحَرْبِ إِذَا انْقَطَعَتْ <i>و دانستی که من در جنگ چون زیاده زان</i>	بَنِي رَأِيَهَا اللَّيْثُ الْهُمُوسُ الْمَجْرُبُ <i>با تشنه او شیر ام خرم و آژنوده</i>
وَمِثْلِي لَا فِي الْهَوْلِ فِيهِ يَمْلَعَانِ <i>و مانند من در ترس و شرم در جایی که می بلعند</i>	وَقُلْتُ لِي الْجَيْشُ الْحَنِينُ الْعَطِشُ <i>و گفتم من لشکر را و لشکری که تشنه و دراز است</i>
وَقَدْ عَلِمَ الْأَحْيَاءُ أُنِّي زَعِيمُهَا <i>و دانستند زنده که من زعمای ایشان</i>	وَأُنِّي لَدَى الْحَرْبِ الْعَنِيُّ الْمُرْجَبُ <i>و من نزد جنگ غمناک و دراز است</i>

وله عليه السلام

لَدَى الْهَيْجَاءِ تَحْسَبُهُ شَهَابًا <i>نزد ایت که زار که بپزدی آنرا پاره آتش</i>	سَيُخَفِّفُنِي الْمَلِيكَ وَخُدَيْفِي <i>زود بود که مرا گفایت کند خدا و پیغمبر من</i>
شَدَّ دَبَّ عَرَابِهِ أَنْ لَا يُعَايَا <i>گرفت گدوم جاده فرو رفت بسته او را عیب نیاره</i>	وَأَشْمُرُ مِنْ رِمَاحِ الْخَطِّ لَدَيْ <i>و نینزه کنم کون از نیزه ها خطی نزد</i>
إِذَا كَانَا الْحَرْبُ أَضْرَمَتْ إِلَيْهَا <i>چون کار زار را برافروزد زبانه او را</i>	أَذُوْدُهُ الْكَتِيبَةُ كُلُّ يَوْمٍ <i>بر اتم باد لشکر را هر روزی</i>
يُرْجُونَ الْغَنِيْمَةَ وَالنِّهَايَا <i>تا خیر کنند غنیمت و نجات را</i>	وَحَوْلِي مَقْشُورٌ كَرُمُوا وَطَابُوا <i>و گرد من گروی اند که برزگی اند و خوش</i>
سُؤَالَ الْمَثَالِ فِيهَا وَالْإِيَابَا <i>سوال کردن مای را در آن و باز گشتن را</i>	وَلَا يَخُونُ مِنْ حَنْدِ الْمَنَايَا <i>و قصه نمکنند از بر زمین مرگها</i>
إِذَا اخْدَتِ صَلِيَتُهَا شَهَابًا <i>چون فرو میرد بر افروزی مرا آنرا پاره آتش</i>	فَدَعُ عَنْكَ التَّهَكُّدَ وَاصْلَانَا <i>بس بر از خود ترسانیدن را و درود آتش</i>

ومن كلامه عليه السلام

أَجَاوُوا وَإِنْ أَغْضَبَ عَلَى الْقَوْمِ <i>اجابت کنید و اگر خشم بر مردم</i>	أَلَمْ قَوْمِي إِذْ دَعَاهُمْ أَخُوهُمْ <i>آلمی منی گروه را که چون خواند ایشان را برادر ایشان</i>
--	--

هُم حَفِظُوا غَيْبِي كَمَا كُنْتُ حَافِظًا
 ایشان نگه دارند عیب مرا چنانکه من نگاه داشتم
 لِقَوْمِي أَجْزَى مِثْلَهَا إِنْ تَغَيَّبُوا
 مردم خود را جزا دهم مانند آن اگر غایب شوند
 وَأَبَاؤُهُمْ أَبَاؤُ صَدِّقٍ وَأَنْجَبُوا
 و پدران ایشان پدران راستی اند و بزرگان را پندارند

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحَابُ عُمَانَ بْنِ عَفَانَ

وَإِنْ كُنْتُ بِالشُّوْرِى مَكْتُبًا مَوْهَمًا
 اگر من نزد تو در شوری مکتوب باشم
 وَإِنْ كُنْتُ بِالْقُرْبَى حَجَّتْ خَصِيمَتُهُمْ
 و اگر من نزد خویشی رسیده باشم حجت آن دشمنانم

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ذَهَبَ الْوَفَاءُ ذَهَابَ أَمْرِ الدَّاهِيَةِ
 رفت وفا چون رفتن امری داهیه
 وَتَأَسَّسَ ابْنُ مَخْلَبٍ وَمَوَارِبِ
 و تأسیس کرد بن مخلاب و موارب
 وَقَلُوبُهُمْ مَحْتَوَةٌ بِعَقَارِ
 و دلها ایشان پر گردانست بکبر و هوا

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

خصیمت

كُنْ ابْنُ مَنْ شُنْتُ وَكَتَبْتُ بِأَدَبٍ
 باش پسر من که شوم و کتب کن ادب
 فَلَيْسَ يُغْنِي الْحَبِيبَ نَسَبُهُ
 بر نیست که بی نیاز کند دوست نسبت او
 إِنْ الْفَتَى مَنْ يَقُولُهَا أَنَا ذَا
 اگرستی که جویند الفت است که گوید که من اینم

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فَاةِ التَّاءِ

قَدْ دَايَتِ الْقُرُونُ كَيْفَ تَفَانَتْ
 برستی که دیدم که چگونه نیست شدند
 هِيَ دُنْيَا الْحَيَةِ تَنْفُتُ السَّمَّ
 این دنیا چون مایست که دهد زهر را
 كَمْ أُمُورٍ لَقَدْ تَشَدَّدَتْ فِيهَا
 چندان کارها که سخت گردانیدند در آن
 دَرَسَتْ ثُمَّ قِيلَ كَانَتْ وَكَانَتْ
 آفریدند پس گفتند که بود و بود

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ الْقَلِيلَ مِنَ الْكَلَامِ بِأَهْلِهِ
 اگرستی که اندکی از سخن با اهل او
 حَسَنٌ وَإِنْ كَثِيرُهُ مَعْصُومٌ
 خوبست و اگر بسیار باشد معصوم است

مَا نَزَلَ ذُو صَمْتٍ وَمَا مِنْ مَكْرٍ
مگر که بفرزد و عیب نکند خاموشی را
مگر که بفرزد و عیب نکند خاموشی را
از کجا می طوق ناطق من فضله
اگر باشد که سخن گوید سخن گوینده از بیم

إِلَّا يَنْزِلُ وَمَا يَعَابُ صَمُوتُ
مگر که بفرزد و عیب نکند خاموشی را
والصمت دُرٌّ زَانَهُ الْيَاقُوتُ
بس خاموشی در سیت که بیاراید آنرا یاقوت

رَوَى الْأَخْطَبُ بِإِسْنَادِهِ فِي الْمَنَاقِبِ عَنِ الْحَارِثِ قَالَ
لَمْ يَأْمُرْ الْمُؤَنِّبُ عَلِيًّا فِي الْمَنَاقِبِ لَمْ يَقُولْ شَيْئًا يَفْعَلُ عَلَيْهِ

أَتَمَّا الدُّنْيَا فَنَاءً لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثَبُوتٌ
برستی که دنیا فانیست نیست ثبات را و ثباتی
وَلَقَدْ كَيْفِيكَ فِيهَا أَيُّهَا الْعَاقِلُ قُلْ
برستی بسنده است مگر از او ای عاقل قوت

أَتَمَّا الدُّنْيَا كَيْتٌ نَجَّهَهُ الْعَنَكُوتُ
برستی که دنیا چون خانه است که بافته باشد او را کرانه
وَلَمْ يَرْى عَنْ قَلِيلٍ كُلِّ نَفْسٍ فِيهَا مَوْتٌ
و همچنان در زندگانی من که از زمان اندک هر که دروست می

السلام

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الدُّهْرَ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ
ای روزی که روزگار روز است و شب
فَقُلْ لِلْجَدِيدِ الثَّوْبُ لَا يَذْمُنُ
بس بپوشد از جامه که تازه است از لعلی

يَكْرَهُ أَنْ يَنْسَبَتْ جَدِيدُ السَّبْتِ
که می گردند از بشنبه نوها شنبه دیگر
وَقُلْ لِلْجَمْعِ الشَّمْلُ لَا يَذْمُنُ
و بگوید کردن بر اندکی را که جاست از بر اندکی

والسلام

نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ
نفس من بر ناله ها او دل بنده کرده است
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَالْمَوْتِ
نهی نیست بر از تو در زندگانی و ببردستی

يَا لَيْتَهَا خَرَجْتَ عَلَى الزَّفَرَاتِ
ای کاشکی بیرون آمی و ناله ها
أَبْكَى مَخَافَةً أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي
ی کریم از ترس که دراز شود زندگانی من

وله عليه النجاة والسلام

هَلْ يَدْفَعُ الدَّرْعُ الْحَصِينَ مَيَّةً
است که باز دارد زره استوار مرگ را
إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ مُجْتَمِعٍ
برستی که می دانم که هر گرد آمده
يَا أَيُّهَا الدَّاعِ التَّذِيرُ وَمَنْ بِهِ
ای وای خواننده بیم کننده و التماس که باد
أَطْلُقْ فَدَيْتُكَ لِابْنِ عَمِّكَ أَمْرٌ
رها کن فدا تو بادام بر برعم خود را که دادا
فَالْمَوْتُ حَقٌّ وَالْمَنِيَّةُ شَرِبَةٌ
بس مرگ حقیقت و مردن شربتی است

يَوْمًا إِذَا حَضَرَتْ لَوْ قَتِ مَحَاتِي
روزی که چون حاضر شود مرگت مرگ را
يَوْمًا يَوُلُّ لِفِرْقَةٍ وَشَتَاتٍ
روزی باز گردد بر او جدایی و پراکنده گی
كُشِفَ الْإِلَهِ دَوَاكِدَ الظُّلُمَاتِ
باز برده خدا بر هم نشسته تاریکیها
وَأَزِمَهُ عَبْدًا تَكُ عَنْهُ بِالْجَمْرَاتِ
و بپزد از دشمنان ترا از بس سنگها
يَا أَيُّهَا الْيَتِيمُ فَادِرِ الزُّكَاةِ
ای یتیم دست گیر بجزا و زکات شد

ولم عليه السلام

دَبُّوا دَيْبَ الْقَتْلِ لَا تَقْنُوتُوا

خیزید چون خیزیدین مور که فایت نکند دید

أُولَا فَإِنِّي طَالَمَا عُصِيتُ

یا نه برستی که دراز گشت آنکه تا فرمانی کردند مرا

لَيْسَ لَكُمْ مَا شِئْتُمْ وَشِئْتُ

نیست مرشاه از آنچه خواستید شما و خواهم من

كَيْمَاتِنَا وَالْدِّينَ أَوْتُونَا

تا بیاید دین را یا بیاید

قَدْ قُلْتُمْ لَوْ جِئْتَنَا فَجِئْتُ

پرستی که گفتید اگر بایستی با پس بیایدم

بَلْ مَا يَرِيدُ الْحَيُّ وَالْمُمِيتُ

بلکه آنست که خواهد زنده کند و بپرانند

ولم عليه السلام

يَا جَامِعًا لِلْمَالِ سَاعَاتُهُ

ای که گرد کند ممال او را ساعتی او

ارْجِعْ فَإِنِّي عِنْدَ مُخْلِيفِ الْقَنَاءِ

باز گردستی نزد یک مشت نیزه

وَدَنْتَ مَنِيَّتَهُ لَهُ وَوَفَاتَهُ

و نزد یک آمد مرگ مرا و وفات او

لَيْتُ تَكْرُرَ عَلَى الْعِدَى جُرَاتُهُ

شیر ای که باز کرد و بر دشمنان دلیر بیاورد

ولم عليه السلام

أَقُولُ لِعَيْنِي إِحْدَى اللَّحَظَاتِ

ای چشم من از لحظه ها

وَلَا تَنْظُرِي يَا عَيْنُ بِالتَّرَقَاتِ

و نه کن ای چشم من بر زوایا

تَكُمُ نَظْرَةً قَادَتِ إِلَى الْقَلْبِ شَهْوَةً

بس منظره ای که کشد دل آزاد

فَأَصْبَحَ مِنْهَا الْقَلْبُ فِي حَرَاتٍ

بس گشت باشد از آن دل در شماینها

ومما نسب إليه عليه السلام

خَلِيلِي لَا وَاللَّهِ مَا مِنْ مُلْتَمَةٍ

ای دوستان من نه گداز که نیست هیچ حادثه

فَإِنْ نَزَلَتْ يَوْمًا فَلَا تَخْضَعَنَّ لَهَا

بس اگر فرو آید روزی بس فرو نمی کن بر آردا

فَكَمْ مَرْكَرِيمٍ يَنْتَلِي بِرَوَائِبِ

بس چند از بزرگی که باز نماید او را انحواشی

تَدُومُ عَلَى حَيٍّ وَإِنْ هِيَ جَكَتْ

که دایم ماند بر زنده و اگر چه آن بزرگ باشد

وَلَا تُكْثِرِ الشُّكْرَى إِذَا التَّعْلَزَلَتْ

و بسیار مکرده آن شکایت چون نعل بلند

فَصَابِرُهَا حَتَّى مَضَتْ وَاضْجَلَتْ

بس صبر کند تا که بگذرد و باطل شود

قافیه الجحيم ولم عليه السلام

إِذَا النَّايِبَاتُ بَلَغْنَ الْمَدَى

چون حادثه ها برسند بنایت

وَحَلَّ الْبَلَاءُ وَبَانَ الْعِزَّاءُ

و فرو آید بلا و ظاهر شود مصیبت

وَكَادَتْ لَهْزُ تَذْوِبِ الْمُهْجِ

و قریب آن باشد مرا تا را که بگذارد جانها

فَعِنْدَ السَّيِّئِ كَيْفَ الْفُجْجِ

بس نزد یک نهایت رسیدن باشد رازی

ولم عليه السلام

و لم يوص له عليه السلام على قافية الساء

لَنْ كُنْتُ مُحْتَاجًا إِلَى الْحِلْمِ إِنِّي اگر باشم محتاج حکم کردن برستی که من	لَنْ كُنْتُ مُحْتَاجًا إِلَى الْحِلْمِ إِنِّي اگر باشم محتاج حکم کردن برستی که من
وَلِي فَرْسٌ لِلْحِلْمِ بِالْحِلْمِ مُسْرَجٌ در اسبی است بر او نادانی که نادانی کرده زین زده	وَلِي فَرْسٌ لِلْحِلْمِ بِالْحِلْمِ مُسْرَجٌ در اسبی است بر او نادانی که نادانی کرده زین زده
فَمَنْ شَاءَ تَقَرَّبِي فَإِنِّي مُقَوِّمٌ بس که خواهد راست گردانم من بس من راستم	فَمَنْ شَاءَ تَقَرَّبِي فَإِنِّي مُقَوِّمٌ بس که خواهد راست گردانم من بس من راستم
فَالْجَهْلُ لَا أَرْضَى وَلَا هُوَ شَقِي بس نادانی کردن را رضی نمی و نه آن عاقبت بد	فَالْجَهْلُ لَا أَرْضَى وَلَا هُوَ شَقِي بس نادانی کردن را رضی نمی و نه آن عاقبت بد
فَإِنْ قَالَ بَعْضُ النَّاسِ فِيهِ سَمَاءٌ بس اگر گویند بعض مردان که در او ناهوشی است	فَإِنْ قَالَ بَعْضُ النَّاسِ فِيهِ سَمَاءٌ بس اگر گویند بعض مردان که در او ناهوشی است
الْأَرْتِمَاضُ وَالْفَضَاءُ بِأَهْلِهِ بر آن که جزا برد که شک شود بیایان با اهل او	الْأَرْتِمَاضُ وَالْفَضَاءُ بِأَهْلِهِ بر آن که جزا برد که شک شود بیایان با اهل او

وَلَعَلِّي السَّلَامُ

قَرَّبِي إِلَى الْفَقَارِ فَاطِمَةُ مَعِي نزدیکی آوردن فقر ای فاطمه من	قَرَّبِي إِلَى الْفَقَارِ فَاطِمَةُ مَعِي نزدیکی آوردن فقر ای فاطمه من
قَرَّبِي إِلَى الْقَتْلِ وَالْحَسَامِ فَإِنِّي نزدیکی آوردن کشتن بر آن که بستی که من	قَرَّبِي إِلَى الْقَتْلِ وَالْحَسَامِ فَإِنِّي نزدیکی آوردن کشتن بر آن که بستی که من

وَرَدَ الْيَوْمَ نَاصِحٌ يُنْذِرُ النَّاسَ دارد شده امروز نیکخواهی که بیم کند آدمیان را	وَرَدَ الْيَوْمَ نَاصِحٌ يُنْذِرُ النَّاسَ دارد شده امروز نیکخواهی که بیم کند آدمیان را
وَنَدَى وَأَمْرٌ عَيْنٌ يَنْفَعُونَ قَتْلِي ار شدند شتاب کنندگان که میجویند کشتن مرا	وَنَدَى وَأَمْرٌ عَيْنٌ يَنْفَعُونَ قَتْلِي ار شدند شتاب کنندگان که میجویند کشتن مرا
وَحَرَابُ الْأَوْطَانِ وَقَتْلُ النَّاسِ ویران کردن جایگاه و کشتن مردمان	وَحَرَابُ الْأَوْطَانِ وَقَتْلُ النَّاسِ ویران کردن جایگاه و کشتن مردمان
سَوْفَ أَرْضِي الْمَلِيكَ بِالضَّرْبِ مَا زود بود که خشنود کم بادشاه عالم را بزدن مثل آنکه	سَوْفَ أَرْضِي الْمَلِيكَ بِالضَّرْبِ مَا زود بود که خشنود کم بادشاه عالم را بزدن مثل آنکه
مِنْ ظُهُورِ الْأَسْلَامِ أَوْ يَأْتِي الْمَوْتُ بظلم شدن مسلمان یا پاییز مرگ	مِنْ ظُهُورِ الْأَسْلَامِ أَوْ يَأْتِي الْمَوْتُ بظلم شدن مسلمان یا پاییز مرگ

وَلَعَلِّي السَّلَامُ

كُلَّ خَلِيلٍ لِي خَالَتُهُ هر دوستی که مرا است که دوستی کردم با او	كُلَّ خَلِيلٍ لِي خَالَتُهُ هر دوستی که مرا است که دوستی کردم با او
وَكُلَّكُمْ أَرْوَعٌ مِنْ تَعْلِيكَ و همه شما را چهارم از تعلیم	وَكُلَّكُمْ أَرْوَعٌ مِنْ تَعْلِيكَ و همه شما را چهارم از تعلیم

وَلَعَلِّي السَّلَامُ

وَمِنْ يَصْحَبِ الْأَشْرَارَ يُوقِظُ صَاحِبَهُ <i>وهر که صحبت دارد با برادر که نیکو در دهان تا نجات یابی و سلامت</i>	أَصْحَابُ خِيَارٍ النَّاسِ يَجْعَلُ سُلَامًا <i>وهر که صحبت دارد با برادر که نیکو در دهان تا نجات یابی و سلامت</i>
فَلَقِيَ الَّذِي لَا تَشْتَهِي حِينَ تَمُوتُ <i>بر فرازی باغ فزونی انگاه که مزاج کنی</i>	وَأَيُّكَ يَوْمًا أَنْ تَمُنَّ بِجَاهِلٍ <i>وهر نیز روزی که مزاج کنی با نادانی</i>
فَتَشَبَّهَ كَلْبًا بِالسَّفَاهَةِ يَنْجُ <i>بر مانند بستر بستی بی خودی باکت کنند</i>	وَلَا تَكُ عَرِضًا تَأْتِمُرُ مِنْ دَنَا <i>و بستر در عرض روزنه که بشام دی که نزدیک آید</i>
فَقُلْ قَوْلَ حُرِّ مَا جِدَّ يَتَسَمَّحُ <i>بس بگو کشار مرد آزاد که سخاوت کنند</i>	إِذَا مَا كَرِيمٌ جَاءَ يَطْلُبُ حَاجَةً <i>چون مرد بزرگ آید و جوید حاجتی</i>
وَمَنْ يَشْتَرِ جَدَّ الرَّجَالِ سَيَرْتَحُ <i>وهر که بخرد ستایش مردان زود بود که سود کنند</i>	فِي الرِّاسِ وَالْعَيْنَيْنِ مَخْرُجَاتُهَا <i>بر سر و چشم ازین گزاردن آن</i>

وله عليه السلام

الرِّفْقُ زَيْنٌ وَالْإِنَانَةُ سَعَادَةٌ <i>چون نرمی کردن با مردم زینت است سعادت</i>	فَتَأَنَّ فِي أَمْرٍ تَلَا وَجْهًا لَهَا <i>بر هوشی کن در کار تا فرازی به چهره زری</i>
وَلَعَلَّيْنَا السَّلَامَ رَدَى الْبَيْتَ الْأَوَّلَ الْطَيِّبَ <i>وهر که بخرد ستایش مردان زود بود که سود کنند</i>	الْوَشَائِعِ الْأَضْمَعِي

فَلَا تُفْسِدْ سِرَّكَ إِلَّا الْبَيْتَ <i>بس فاش مکن راز خود را مگر مغز</i>	فَإِنْ لِكُلِّ نَصِيحٍ نَصِيحًا <i>برستی که هر نیک خواهی را نیک خواهی هست</i>
فَإِنِّي رَأَيْتُ غَوَاةَ الرِّجَالِ <i>که برستی که من دیده ام بی رهان مردان را</i>	لَا يَرْكُونَ أَدِيمًا صَحِيحًا <i>که نگه دارند پوستی را درست</i>

ومن كلامه عليه التحية

اللَّيْلُ دَاجٍ وَالْكَبَاشُ تَنْطَلُجُ <i>شب تاریکی است و قوجان سرورنده</i>	نِطَاحُ أَسَدٍ مَا أَرَاهَا تَضَطَّلُ <i>چون مرد شیران نمی نماید مرا که صلح کنند</i>
أَسَدٌ عَرِينٌ فِي الْقَاءِ وَتَدْمِجُ <i>شیران پیشه در کارزار که نشاط کنند</i>	مِنْهَا نِيَامٌ وَفَرِيقٌ مُسَبِّحُ <i>از آنها بعضی خفتگان و یارده برودر افتاده</i>
فَمَنْ نَجَا بِرَأْسِهِ فَقَدْ رَتَحُ <i>بر هر که غلبات یافت بر سر خود برستی که سود کرد</i>	

وله عليه السلام على قاض الحناو كان من احوال علي السلام

أَفْلَحَ مَنْ كَانَ لَهُ مَرْخَةٌ <i>نیروزی یافت آنکس که مردورا زنی باشد</i>	يَزُخُّهَا ثُمَّ يَنَامُ الْفَحْخَهَ <i>که بجمعت کند باد بر خواب کند</i>
وَلَعَلَّيْنَا السَّلَامَ رَدَى الْبَيْتَ الْأَوَّلَ الْطَيِّبَ <i>وهر که بخرد ستایش مردان زود بود که سود کنند</i>	

این شعر در کتاب...

اَدَمَ اَيَّامِكَ ثَلَاثَةٌ يَوْمٌ اَنْتَ فِيهِ فَاعْمَلِ النَّفْسِكَ
آدم روزها تو سه است روزی که تو در هستی پس کار کن برای نفس خود
 وَاَجْهَنْهَا وَاَمْسِرْ يَوْمٌ مَّا ضَرَّ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ
و که شش کن برای او و دی روز گذراند نیکی او و بدی او
 وَلَا تَذَرِكْهُ وَغَدٌ مُّقْبِلٌ بِخَيْسِهِ وَسَعِيدٌ
و در نیایی آفتاب و زقیقت فردا روزی آورنده بدی او و نیکی او
 لَا تَذَرِي أَنْ تَبْلُغَهُ أَمْ لَا تَمُرُّ أَنْشَاءُ يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
خانی تو که رسیده باو یا نه پس ابتدا کرد و شوی گفت بر او باد سلام

مَضَى أَمْسُكَ الْمَاضِي شَهِيًا مَكْلًا
گذشت دی روز تو گذراند کوه ای را که گذشته
 فَإِنْ كُنْتَ بِالْأَمْسِ اقْرَبَ سَاءَةً
پس اگر باشی بدی روز که کسب کرده باشی بد
 وَلَا تُرْجِعْ فِعْلَ الْخَيْرِ نَوْمًا إِلَى غَدٍ
و اگر برگردانی فعل خیر خوابیدن تا فردا
 وَيَوْمَكَ إِنْ أَعْتَبْتَهُ عَادَنَقَهُ
و روز تو را اگر بنگری به او نزدیک شود
 وَاصْبَحْتَ فِي يَوْمٍ عَلَيْكَ شَهِيدٌ
و گشتی تو در روزی که بر تو گوشت
 فَتَنْ يَاجْهَانِ وَأَنْتَ حَمِيدٌ
پس دو توان بنگوی کردن و تو ستوده باشی
 لَعَلَّ غَدًا يَأْتِي وَأَنْتَ فَقِيدٌ
که فردا آید و تو غایب باشی
 عَلَيْكَ وَمَاضِي الْأَمْسِ لَيْسَ يَعُودُ
بر تو گذشته دی روز نیست که باز آید

مَكْتُوبًا عَلَى رَأْسِهِ عَلَى الْحَيَّةِ وَالسَّلَامِ

هَذَا عَلَيَّ وَالْهُدَى يَقُودُهُ
بیت علی هدایت می کشد او را
 مِنْ خَيْرِ فُرْسَانِ قُرَيْشٍ عَوْدُهُ
از بهترین سواران قریش است اعود او

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرْوَاهُ الْمَبْرَدُ

يَا شَاهِدَ اللَّهِ عَلَيَّ فَاشْهَدْ
ای گواه خدا بر من گواه باش
 مَنْ شَكَّ فِي الدِّينِ فَإِنِّي مُهْتَدٍ
هر که شک کند در دین بدین که من راه را یافته ام
 إِنِّي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ أَحْمَدُ
من بر دین نبی احمد
 يَا رَبِّ فَاجْعَلْ فِي الْجَنَانِ مَوْدِعِي
ای پروردگار که در دانه در بشت جای داده شدن من

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

جَنَنِي تَجَا فَا عَنِ الْوَسَادِ
بغوی من دور شد از بالش و بستر
 مَنْ خَافَ مِنْ سَكَنِ الْمَنَابِإِ
هر که ترسد از سخن و گمان جان کن
 قَدْ بَلَغَ الزَّرْعُ مُنْتَهَاهُ
برستی که رسید گشت به نهایت او
 خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ وَالْمَعَادِ
از ترس مرگ و جای بازگشتن
 لَمْ يَزِدْ مَا لَزَقَ الرُّفَادِ
نزداند که جیت شد غراب
 لَا بُدَّ لِلزَّرْعِ مِنْ حَصَادِ
ناچارست گشت از روز

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ان الذين بنوا فطال بنائهم
بستی که تا آنکه بنا کردند پس دراز شد بناایشان
جرت الرياح على محل ديارهم
روان شد بادها بر جا و سراپا راایشان

فاستمتعوا بالاهل والاولاد
پس برخورداری گرفتند بر اهل و فرزندان
فكانتهم كانوا على سعاد
برگویی که ایشان بودند بر وعده گاه

وله عليه السلام

الموت لا والد ابقي ولا ولدا
مرگ نه پیر باقی ماند و نه فرزند
كان النبي ولم يخلد لامته
بود پسر و جانی که داشت و را بر او ماند
للموت فنيا سها م غير خاطئة
و مرگ را در میان ما تیرا نه خطا گنده

هذا السبيل الى الا ترى احدا
اینست راه تا که نبینی کسی را
لو خلد الله خلقا قبله خلدا
اگر بودید که آشتی خدا خلق را پیش از او جا و پیرماندی
من فانه اليوم سنم لم نفيته غدا
مرگ یافت شود امروز تیری نایت نشود از فردا

وفي حديثه الى ابن عباس عن عليهما السلام

عليك ببر الوالد ببرك كليهما
بر تو باد بر پیر و پدر و بر تو باد بر هر دو
فلا تفصبن الا نقيتا مهذبنا
پس نه بگشاید نه بگشاید نه بگشاید نه بگشاید

وبر ذوى القربى وبر الا بعد
و بر ذوی اقربان و بر او بعد
عفيما ذكيتا منجز المواعد
پس تا که از کینه و از کینه و از کینه و از کینه

وقارن اذا قارنت حراما مؤدبا
و نزدیک باش چون نزدیک باشی باز ای او را
وكف الاذى وحفظ لسانك
و باز بست از زبانی بد و زبانی خود را و چشم خود را
ونافس تبدل المال في طلب العلى
و رغبت کن ببدل کردن مال در طلب بلند
و كن واثقا بالله في كل حاد
و باش اعتماد کننده بخدا در هر حادثه
و بالله فاستعصم ولا تدع غيره
و بخدا چسب و چسب و چسب و چسب
و غص عزم المکر و طوفك و جنت
و بر من نه از کمره چشم خود را و پیر
ولا تبين الدنيا ببناء مؤمل
و بنا کن در دنیا چون بنا کردن امیدوارنده
و كل صديق ليس في الله وده
و هر دوستی که نیست در او خدا دوستی او

فمن بني الأحرار زير المشاهد
پس از بنی آزادان زینت بدار حاشیه
قد تيك في ود الخليل المساعيد
قدار تو بدارم در دوستی دوست موافق
بهمة محمود الخلائق ما جرد
بهت هموار افلاک بزرگوار
يصنك مدى الأيام من غير حاد
تا که در روزگار در هر روزگار از چشم خود را
ولا تيك في النعماء منه بجارد
و نباش در نعمت از او انکار کننده
اذى الجار و استمك بجمل الحامد
از زبانی بد و استمک بجمل ستودند
خلودا فما حى عليها بخالد
جاویدی بر نیست زنده بر جاویدی
فناد عليه هل به من مزاهد
پس ندا کن بر او که هست چه مزید کننده

وله عليه السلام

وله عليه السلام

وَبَقِيتُ بَعْدَ فِرَاقِهِمْ وَحْدِي وَبَانَدَمِ بِسِوَةِ اِيْشَانِ شَد	ذَهَبَ الَّذِينَ عَلَيْهِمْ وَحْدِي بِرَفْتِ اَنَامَتِ بَرِيْشَانِ بُوْدِ اَمْرِهِ مِنْ
شَبْرَانِ فَهُوَ بَغَايَةُ الْبُعْدِ وَدُوْدِ بَسْتِ بِسِوَةِ بَغَايَتِ دُوْدِ بُوْدِ	مَنْ كَانَ بَيْنَكَ فِي التُّرَابِ وَبَيْنَهُ اَلْمَسْكَ كَمَثَلِ مِيَّانِ تَرْدِ خَاكِ وَسِيَّانِ
لَمْ يُعْرِفِ الْمَوْلَى مِنَ الْعَبْدِ نَشَانَسَنْدِ خَوَاجَه رَا اَزْ بِنْدِهِ	لَوْ كُشِفَتْ لِلْخَلْقِ اَطْبَاقُ الثَّرَى اَكْرَبَ بَاَزْ بَرَنْدِ بَرِ اَرْخَلِ طَبَقِ خَاكِ رَا
يَطَافُ التُّرَابُ بِمَا عِمَّ الْخَدَّ وَلَمْ يَسِيْرُ خَاكِ رَا بِتَاوَنِ رِيْخِ خَوَاجَه	مَنْ كَانَ لَا يَطَافُ التُّرَابُ بِرَجُلٍ اَكْرَبَ بُوْدِ اَكْرَبِ خَاكِ رَا بِبَايِ خَوَاجَه
قَبِيْعُهُ وَلَوْ بِكَفٍّ مِنْ دُمَادِ بِسِوَةِ بَرُوْشِ اَوْرَا وَاَكْرَبِيْكَ كَنْتِ خَاكِيْتِ بُوْدِ	اِذَا مَا الْمَرْءُ لَمْ يَحْفَظْ ثَلَاثًا بَرَنْدِ مَرُوْدِ اَكْرَبِ نَزَارُوْدِ سَهِيْرَا
وَكَيْفَ السَّرَّاءُ فِي الْفَوَادِ وَبَاَزْ بُوْشِيْدِيْنِ رَا اَزْ بَرَنْدِ	وَقَاءَ لِلصَّدِيقِ وَبَدَلَ مَالٍ وَنَا كَرُوْنِ دُوْستِ رَا وَنَحْشِيْدِيْنِ مَالِ

وما نسب اليه عليه السلام

بِكَيْتِ عَلَى شَبَابٍ قَدْ تَوَلَّى بِسِيْمِ بَرِ جَوَانِ كَمَثَلِ بَرُوْشِ فَرُوْدِ	فَيَا لَيْتَ الشَّبَابَ لَنَا يَعُوْدُ بِسِوَةِ اَشْبَاحِ جَوَانِ بَرُوْشِ فَرُوْدِ
--	--

فَاصْبِرْ قَرْمًا هَبْرًا يَا مُجْتَنَّا بِرَكْشَتِ بَاشَدِ مَتَدِيْ بَغَايَتِ قَرَبِ بَرُوْشِ فَرُوْدِ	وَذُوْهَتِهِ كَمْ تَرْضَى بِالضِّيمِ نَفْسُهُ وَمَتَدِيْ اَوْدَعَتِ كَمْ رَا ضِيْعِيْ بَاشَدِ بَظَلَمِ نَفْسِ اَوْدَعَتِ
تَحَالُ اهْتِرَازُ الرَّمَحِ فِيهِ تَرْدَا بِنَدَارِيْ اَمْرَشَدِ نِيْزِهِ كَمَثَلِ دُوْدِ بُوْدِ	اِذَا خَامَرَتْهُ بِالْأَنْدَى اَرْحِيَّتُهُ بَرُوْنِ خَالِطِهِ كَمَثَلِ بَاوِ بَظَلَمِ اَوْدَعَتِ نَفْسِ اَوْدَعَتِ
هُمَا مَا كَرِيْمًا بِأَذْخِ الْمَجْدِ أَصِيْدَا مَتَدِيْ بَرُوْشِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ كَمَثَلِ دُوْدِ بُوْدِ	أَبَى إِلَهًا إِلَّا أَنْ يَكُنْ مُعْظَمًا مَنْعَ كَمَثَلِ خَدِ اَكْرَبِ كَمَثَلِ بَرُوْشِ فَرُوْدِ
فَأَصْبَحْتَ الْإِيَّامَ تُزْهِى بِأَغْيَا بِرَكْشَتِ بَاشَدِ رُوْزِ كَارِ مَجْمُوْزِيْ لَطِيْنِ نَرْمِ بَرُوْشِ فَرُوْدِ	لَقَدْ صَابَرَ الْإِيَّامَ حَزْمًا وَحِيلَةً بِسِيْمِ كَمَثَلِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ كَمَثَلِ دُوْدِ بُوْدِ
وَأَبْدَى سَمَاحًا بِذَلِكَ وَسُودَا وَاَطْلَقَ اَكْرَبِ بَرُوْشِ مَخَافَتِ مِيَّانِ اَنِ وَنَمَتَدِيْ	وَحَلَّ بِأَعْلَى ذُرْوَةِ الْفَخْرِ سَامِيًا اَفْرُوْدِ اَمْرِهِ بَاشَدِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ كَمَثَلِ دُوْدِ بُوْدِ
مُعَانًا بِنَصْرِ اللَّهِ عَبْدًا مُسَدَّدَا بَايِ كَرُوْدِ بِيَّارِيْ خَدَارِ بِنْدِهِ رَاسَتِ كَرُوْدِ اَمْرِهِ	وَمَا الْفَخْرُ إِلَّا أَنْ يَكُنْ مُوَفَّقَا اَمْرِيْتِ فَوَلَمَّا اَكْرَبِ بَاشَدِ سَاوَرَا اَكْرَبِ بَرُوْشِ فَرُوْدِ
وَكَمْ مِنْ فَقِيٍّ بِاللَّهِ أَصْحَى مُوَبِّدَا وَجَدَا اَزْ جَوَانِيْ كَمَثَلِ اَكْرَبِ نَقْوِيْتِ كَرُوْدِ اَمْرِهِ	فَكَمْ مِنْ فَقِيٍّ كَمْ يَغِيْرُ مِنْ حُلِّ النِّقَةِ بِرَجْمَةِ اَزْ جَوَانِيْ كَمَثَلِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ كَمَثَلِ دُوْدِ بُوْدِ
فَصَارَ عَلَى الْأَعْدَاءِ سَيْفًا مُهْتَدَا بِرَكْشَتِ بَاشَدِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ كَمَثَلِ دُوْدِ بُوْدِ	أَلَا رُبَّمَا شَدَّ الْكَرِيمُ اعْتِرَاضَهُ بِرَكْشَتِ بَاشَدِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ كَمَثَلِ دُوْدِ بُوْدِ
بَسِيفٍ وَلَكِنْ يَأْتِيْدِيْ مُجْدَا بِسِيْمِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ كَمَثَلِ دُوْدِ بُوْدِ	وَمَا السَّيْفُ مَا قَدْ كَانَ فِي بَطْنِ حِفْدَةٍ بِسِيْمِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ بَرُوْشِ كَمَثَلِ دُوْدِ بُوْدِ

فَلَوْ كَانَ الشَّابُّ بِبَيْعٍ
بِسِوای جوانی نرودشند
وَلَا كَانَ الشَّابُّ إِذَا تَوَلَّى
وَلیکن چون پشت کرد

لَا عَظِيْتُ الْمُبَايَعِ مَا يُرِيدُ
هر آینه بر ادوی فرودشده را آنچه خواهد
عَلَى شَرَفٍ فَمَطْلَبُهُ بَعِيدُ
بر کنگره با بس جاد جستن او دورست

وَلَعَلَّ السَّلَامُ

لَوْ كَانَتْ الْأَزْوَاقُ تَجَرَّى عَلَى
اگر بودی روزیها که جاری بودی
لَكَانَ مَنْ يَخْدُمُ مُسْتَحْدِمًا
هر آینه بودی کسی که خدمت میکند طلب کننده
وَاعْتَدَلَ الدَّهْرُ إِلَى أَهْلِهِ
وعدل میکند روزگار با اهل خود
لَكِنَّهَا تَجَرَّى عَلَى سَمْتِهَا
ولیکن ی رود پرشته و نشان خود

مِقْدَارِ مَا يَسْتَاهِلُ الْعَبْدُ
اندازه آنکه سزاوار بود بنده
وَقَابَ خُشْيٌ وَبَدَأَ سَعْدُ
و بهمان شدی غمی و ظاهر شدی سعدی
وَأَقْصَلَ السُّودُ دُ وَالْحَجْدُ
و پیوسته شدی مهتری و بزرگی
كَمَا يُرِيدُ الْوَاحِدُ الْفَرْدُ
چنانکه خواهد خدا را یگانه تنها

وَلَعَلَّ السَّلَامُ

صَدِيقُ عَدُوِّي دَاخِلٌ فِي عِدَائِي
دوست و دشمن من داخلست در دشمنی من

وَإِنِّي لَمِنْ وَدَّ الصَّدِيقُ وَدُودُ
برستی که من کس را دوست دارد دوست را دوستم

فَلَا تَقْدِرِينَ مِنِّي وَأَنْتَ صَدِيقِي
بس نزدایت میای از من و تو دوست او باشی

فَأَنَّ الَّذِي بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعِيدُ
برستی که آنچه میان دماست دورست

وَلَعَلَّ السَّلَامُ

مَا وَدَّ نِي أَحَدًا إِلَّا بَدَلْتُ لَهُ
دوست نداشت مرا مگر بخشیدم من او را
وَلَا قَلَانِي وَإِنْ كَانَ الْمُسْتَبِينَا
و دشمن نداشت مرا و اگر چه بود بد کردار ما
وَلَا انْتُمْتُ عَلَى سِتْرٍ فَحُتُّ بِهِ
و این نکرد آینه مرا بر داری که شکا کرده باشم از
وَلَا أَقُولُ نَعَمَ يَوْمًا فَأَتْبَعُهُ
و نگویم آری روزی که می آورده باشم آنرا

صَفَوُ الْمَوَدَّةِ مِنِّي أَخِرَ الْأَبَدِ
صافی دوستی از من آخر همیشه
إِلَّا دَعَوْتُ لَهُ الرَّحْمَنَ بِالرَّشْدِ
مگر که خوانم برای او خضر رحمن را بر راه راست
وَلَا مَدَدْتُ إِلَى غَيْرِ الْجَمِيلِ
و نکشیدم بغیر خویشتن دست خود
مَخْلًا وَلَوْ ذَهَبْتُ بِأَمَالِ الْوَلَدِ
بخشلی و اگر چه بخوای برد مال فرزندی

وَلَعَلَّ السَّلَامُ

مَا أَكْثَرَ النَّاسَ لَا بَلَّ مَا أَقْلَهُمْ
چه بسیارند مردمان بل چه اندک اند ایشان
إِنِّي لَا فَتَحَ عَيْنِي حِينَ افْتَحُهَا
برستی که باز نمی کشیدم چشم خود را آن روز که باز می کشیدم

وَاللَّهِ أَعْلَمُ إِنِّي لَمَّا أَقْلَفْنَا
خدا می داند که من بنگشتم در رخ
عَلَى كَثِيرٍ وَلَكِنْ لَا أَرَى أَحَدًا
بر بسیاری و لیکن نمی بینم یکی را

وله عليه السلام

هُمُومٌ رِجَالٌ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ

فصلها مردان در کارها بسیار است

يَكُونُ كَرُوحٍ بَيْنَ جَسَدَيْنِ قَبِيحَتِ

که باشد چون روح که در میان دو تن قبیحت کردنی

وَهُيْ مِنَ الدُّنْيَا صِدْقُ مُسَاعَدٍ

و تقدیر من از دنیا دوستی موافق

فَجَنَّمَا هُمَا جِئْمَانُ وَالرُّوحُ وَاحِدٌ

بس دو تن ایشان در تن بود و روح یکی بود

وإنك عليه التحية

وَمَا نَسِبَ إِلَيْهِ إِلَّا إِلَى غَيْرِهِ وَقِيلَ إِنَّهُ لَا يَزُكُّ الْقَيْسَ

تَعَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى

بخت رواز جایاد نمود در جستن بلندی

تَفَرَّجُ هَمِّهِ وَالنَّاسُ مَعِيشَةٍ

وایرون اندود و جستن چیزی که زندگان بدو

فَإِنْ قِيلَ فِي الْأَسْفَادِ ذُلٌّ وَغَرَبٌ

بس که گویند که در سفار ذلت است و غی

فَمَوْتُ الْعَتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَقَامِهِ

بس مرگ عتو بهتر است از مقام او

وَسَافِرٌ فِي الْأَسْفَادِ خَيْرٌ فَوَائِدِ

و مسافر که در سفار بخ فایده است

وَعِلْمٌ وَأَدَابٌ وَصَحْبَةُ مَا جَدِ

و علم و ادب و صحبت کسان بخ

وَقَطْعُ الْفِيَا فِي وَارْتِكَابِ الشَّدَا

و بریدن بیابانها و ترکب شدن سختیها

بِدَارِهِوَانِ بَيْنَ وَاشْرَحَاسِدِ

برای قرار میان سخن وین و حد برنده

وله عليه السلام

مَنْ لَمْ يُزِدْكَ فَخْلُهُ لِمُرَادِهِ

آنکس که نخواهد ترا بس بگذارد او را بمراد خود

وَقَدْ رَوَى الْمَدَائِنُ رَفْعَهُ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجَةِ

و برستی که روایت کرد مداین برداشت این را با ام سلمه

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ ابْنِ

نبتی که محمد بن اسحق بن

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَنَى سَجْدَهُ الَّذِي بِالْمَدِينَةِ

بنام کرد سجده خود را که بیدین است

فَقَرَّبَ اللَّيْلُ وَمَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى

بر نزدیک بردن فشت و آنچه احتیاج دارند بان بس برخواست بخت

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوَضَعَ رِدَاءَهُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ الْمَهَا

برس نهاد رداء خود را پس نگاه که بیدین آردا

وَالْأَنْصَارُ الْقَوَائِدِ يَتَهَمُّمْ وَجَعَلُوا يَرْتَجِرُونَ وَيَقُولُونَ

و انصار بیداختند رداء خود را و برستادند و جزای کشید و می کشید

وَيَعْمَلُونَ لَنْ يَعْبُدَنَا وَالنَّبِيُّ يَعْمَلُ ذَلِكَ إِذَا الْعَمَلُ

و کاری کردند اگر او را بشنم و بخت کار کند این که کاری باشد

جُرُون
جرون

مُضَلَّلٌ وَكَانَ عُمَانُ رَجُلًا خَفِيفًا فَكَانَ يَحْمِلُ

م. راه کرد اینده و بود عثمان مردی نازک پس بود بری داشت

لَبْنَةً وَتَجَافَا بِهَا عَنْ ثَوْبِهِ فَإِذَا انْقَضَ كَمِيَّهُ فَرَأَاهُ

خشی و دور میداشت آنرا از جامه خود چون بی نما و آنرا بی افشانه سرودن

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَكَرَّرَ

امیر المؤمنین گفت

لَا يَسْتَوِي مَنْ عَمَرَ الْمَسَاجِدَ

کسان نباشد که آبادان کند مسجدها

يَدَابُ فِيهَا قَائِمًا وَقَاعِدًا

درخیزد درو استاده و نشسته

وَمَنْ يَبِيتُ رَاكِعًا وَسَاجِدًا

و آنکس که شب گذارد برکوع و سجود

وَمَنْ يَهَيِّئُ هَكَذَا مَعَابِدًا

و کسی که مقید دارد همچین جای عبادت را

وَمَنْ يُرَى عَنِ الْغُبَارِ حَانِدًا

کسی که چندی او را از گرد میل کننده

ذَكَرَ الْأَمَامَ عَلِيَّ بْنَ أَحْمَدَ الْوَاحِدِيَّ وَهُوَ مَا مَرَّ

یاد کرد پیشوا علی بن احمد واحدی را و پیشوا

أَصْحَابُ الشَّافِعِيِّ خُرَاسَانَ عَنْ مُدَافِعٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ

یاران شافعی بود خراسان از مدافع از زهری

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبٍ بِرِمَالِكٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ

عبد الرحمن بن کعب بریمالک از جابر بن عبد

اللَّهُ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنْشِدُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از خداوند گفتم شنیدم از علی بن محمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله

أَنَا أَخُو الْمُصْطَفَى لَا شَكَّ فِي تَسْمِيٍّ

منم برادر مصطفی نیست شک در تسمیه

جَدِّي وَجَدَّ رَسُولِ اللَّهِ مُتَّفَقٌ

جد من و جد رسول خدا متفق است

صَدَقَتْهُ وَجَمِيعُ النَّاسِ فِي ظِلِّ

من باه و شتم او را و مردمان در سایه او

فَأَحْمَدُ لِلَّهِ شُكْرًا لِأَشْرِيكَ لَهُ

بر ستایش من خدا را شکر گردی نیست ستایشی او را

مَعَهُ رَيْبٌ وَسِبْطُهُمَا وَلَدٌ

با او مردود نیست و مردود فرزند او ایشان فرزند

وَفَاطِمَةُ رَوْحَتِي لَا قَوْلَ ذِي فَهْدٍ

و فاطمه زن منست و کشتار خداوند درون

مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْأَشْرَارِ وَالتَّكْذِبِ

از گمراهی و شرارت آوردن و از کذب

الْبَرِّ بِالْعَبْدِ وَالْبَاقِي بِلَا أَمَدٍ

نیکو کارم بر بنده و باقی بخشنده بی نهایت

قَالَ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ

گفت پس خندید رسول خدا صلی الله علیه و آله و آیت

صَدَقْتَ يَا عَلِيُّ وَقَدْ أوردَهُ الشَّيْخُ الْمُفَنِّيدُ

راست گفتی ای علی و آورده شیخ مفنید

كَذَلِكَ إِلَّا الْبَيْتَ الثَّالِثَ وَرَوَى ذَلِكَ أَخْطَبُ

همچنین که بیت سیم را و روایت کرد این را اخطب

خَوَارِزْمٍ فِي الْمَنَاقِبِ وَعَنْ أَبِي الْعَلَاءِ الْحَسَنِ الْعَطَّارِ

خوارزم در مناقب و از ابوالعلاء حسن العطار

الْهَمْدُ لِي عَنْ الْحَسَنِ الْمُقْتَرِي عَنْ أَبِي أَحْمَد
 عَبْدَ اللَّهِ الْخَافِظَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُظَفَّرٍ عَنْ عَلِيٍّ
 بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مَرْوَانَ الْمُقْتَرِي عَنْ زُبَيْرِ بْنِ حَكَّارٍ
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَلَوِيِّ هَذَا الْبَيْتُ

وقال عليه السلام وهو مخموم يري فاطمة عليه

وَإِنْ حَيَوْتِي مِنْكَ يَا نَبْتَ أَحْمَدٍ
 أَنْصُرْ عَنِّي الْحُمَّى لَدَيْكَ وَأَشْكِي
 أَصْرَ عَلَى صَبْرٍ وَأَقْوَى عَلَى مَنِي
 وَلَكِنْ لَا مِرَا لَلَّهِ تَغْنُورُ قَابِنَا
 بَاطْهَارِ مَا أَحْفَيْتُهُ لَشَدِيدِ
 إِلَيْكَ وَمَالِي فِي الرِّجَالِ نَدِيدِ
 إِذَا صَبِرُ خَوَارِ الرِّجَالِ بَعِيدِ
 وَلَكِنْ عَلَى حُكْمِ الْأَلِ حَلِيدِ

وَفِي هَذِهِ الْحُتَّى دَلِيلُ بَاقِهَا
 لَمَوْتِ الْبَرَايَا قَائِدٌ وَبَرِيدُ
 وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرًا يَمَثُلُ بِهَذَا الْبَيْتِ
 لَمَّا رَأَى ابْنَ الْحُجْمِ لِعَائِنِ اللَّهِ عَلَيْهِ تَشْكُرِي
 أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي
 عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِ

ولم عليه السلام

الْأَيْتُهَا الْمَغْرُورُ بِالْقَوْلِ وَالْعَدْوِ
 وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ أَحْمَدِ بْنِ حَمْرَةَ
 فِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ بْنِ كَامِلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ
 أَتَانِي أَنْ هُنْدًا حَلَّ صَحْبِ
 دَعَتْ دَرْكَاءَ وَبَثَّوْهُ الْهُنُودَا

فَإِنْ تَفَخَّرَ بِحَسَنَةٍ حِينَ وَلَدَتْ
 بِسِوَاكَ بَرَزِي كَنَدَ اَو بَلَشَقْ هَمَزَه آن وقت که بشت که
 فَأَنَا قَدْ قَتَلْنَا يَوْمَ بَدْرٍ
 بِسِوَاكَ بِرَسْتِي کَمَا بَلَشَقْتُمْ رَوَز
 وَشَيْبَةَ قَدْ قَتَلْنَا يَوْمَ ذَاكُم
 وَشَيْبَةَ رَا بِرَسْتِي بَلَشَقْتُمْ اَن رَوَزْمَان
 فَيَبْقَى فِي جَهَنَّمَ شَرُّ دَارٍ
 بِسِوَاكَ اَرَدُو زَخْ کَه بَرَزِي سَرَايِ
 فَمَا سِتْيَانٍ مِّنْ هُوَ فِي حَجِيمٍ
 بَلَسَانِ نِيَسْتِ اَنَسْ کَو اَو رَوَزْ بَشَد
 وَمَنْ هُوَ فِي الْجَنَانِ يَلِدُ فِيهَا
 وَانَسْ کَو اَو دَرِشْتَن مَاشَه بِرَسْتِي دَانِيَدَن اَلَسَدَه

مَعَ الشُّهَدَاءِ مُحْتَسِبًا شَهِيدًا
 ۱۰ شَمَا مَحْضُ شَيْبَةُ كُشْتَه
 أَيْ جَاهِلٍ وَعُتْبَةَ وَالْوَلِيكَ
 اَبَا جَهْلٍ رَا وَعُتْبَةَ وَوَلِيَدِ رَا
 عَلَى أَثْوَابِهِ عُلِقَ جَسَدُكَ
 بِرَجَاءِ اَو بُوَد خُون غَلِيظُ بِيَتَه جَسَدِيَه
 عَلَيْهِ لَمْ يَجِدْ عَنْهَا حَيًّا
 بِرُو نِيَا فِت وَنِيَا بِه اَز اَنَا بَلَر دِيَرِي
 يَكُونُ شَرًّا بِي فِيهَا صَدِيدًا
 كَه بَشَد اَشَابِيَه اَو رَوَز رَوَزَاب
 عَلَيْهِ الرِّزْقُ مُغْتَبَطًا حَيًّا
 بِرُو رَوَزِي شَادَانِ بَرَزَانِ بِرَدَه سَتَوَدَه

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ امِضَا فِي أَحَدٍ

اللَّهُ حَتَّى قَدِيمٍ قَادِرٍ صَمَدٍ
 هَذَا اَمَزَه اَسْتِ مِشْكِي تَوَانِ بِنَا دِيَا مَنَدَان
 هُوَ الَّذِي عَرَفْتَ الْكُفَّانَ مِنْهُمْ
 بِسِوَاكَ اَمَزَه اَسْتِ مِشْكِي هَذَا اَمَزَه اَسْتِ مِشْكِي بَايِ اِيْشَانِ

وَلَيْسَ بِشَرِّكَهُ فِي مَلِكِهِ أَحَدٌ
 اَنِيَسْتِ كَه مَبَارَزِ بَشَدِ دَر بَاوَشَايِ اَو سِيَكِي
 وَالْمُؤْمِنُونَ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ
 رَوَزِي مَوْضِعًا لِّمَنْ يَشَاءُ اَو دَرِشْتَن مَاشَه بِرَسْتِي دَانِيَدَن اَلَسَدَه

فَإِنْ تَكُنْ دَوْلَةً كَانَتْ لَنَا عِظَةٌ
 بِسِوَاكَ كَه بَشَدِ دَوَلَتِي بَاشَدَ مَارَا بَنَدِي
 وَيُضْرَا اللَّهُ مِنْ وَالَاةِ إِنْ لَهُ
 دِيَا رِي كَنَدَ فَهْ اَكْسَرَا كَه دَوَسْتِ دَارَدَا اَو رَا كَه اَوَرَا
 فَإِنْ نَطَقْتُمْ بِفَخْرٍ لَا أَبَا لَكُمْ
 اَكْرَسَنْ كَو بِيَدِشِي بَرَزِي كَه بِرَسِيَا دِشَارَا
 فَإِنْ طَلَحَتْ غَادِرُنَا مُجْدِلًا
 بِرَسْتِي كَه طَلَحَ رَا بَلَدِ اَشَيْتُمْ اَو رَا خَاكِ اَلَوَدَه
 وَالْمَرْءُ عُثْمَانُ أَنْزَلَتْهُ أَسِنَّتُنَا
 دَر مَرْدِ عُثْمَانِ سِيَا بَ كَه اَو رَا سِرَ نِيَزَمُو مَارَا
 فِي تَسْعَةٍ إِذْ تَوَلَّوْا بَيْنَ ظُهُورِهِمْ
 دَرِشَانِ نَهْ كَسْ جَوْنِ بَشْتِ خَرُو كَرْدَنَه سِيَا بَشْتَنَا اَلَسَدَه
 كَانُوا الذَّوَابُّ مِنْ فِئَةٍ وَآخَرُهَا
 بُوَدَنَدَ كِيَسُو دَنِيَمَه اَز قَبْلَه فِهْر وَبَرَزِي اَنِ
 وَاحِدًا خَيْرٌ قَدْ أَرَادَى عَلَى عَجَلٍ
 اَو اَمَزَه بِهَرَسْتِي سَلَاكِي بِرَقَبَلِ
 فَطَلَّتِ الطَّيْرُ وَالضَّبْعَانِ تَرْكِبُهُ
 بِسِوَاكَ كَشَدَ مَرْخَانِ دَكْشَارَانِ كَه بِرَقَبَلِ شَدَدَ

فَهَلْ عَسَى أَنْ يَرَى فِي عَيْتِهِارْشَدٍ
 بِسِوَاكَ كَه بَشَدِ كَه بِهِنَدِ دَر كَرَامِي اَن رَا اَوَرَا
 نَصْرًا وَمِثْلُ الْكُفَّارِ إِذْ عُنْدُوا
 رِي وَغَوْبَتِ كَنَدَ كَا فَرَا اَمَزَه جَوْنِ غَنَا كَنَدَ
 فَمِنْ تَضَمَّنَ مِنْ إِخْوَانِنَا أَحَدٌ
 دَر كَسَانِي كَه دَر ضَمْنِ آوَرَدَا اِيْشَانِ اَرَا بِرَادَرَانِ مَارَا
 وَالصَّفَا حِجَابُ بَيْنِنَا تَقْدِيرٌ
 دَرِشْتَن مَاشَه بِرَسْتِي دَانِيَدَن اَلَسَدَه
 وَنَحْيٌ رَوَجُّهُ إِذْ خَبِرْتُ قَدْرَهُ
 بِسِوَاكَ كَه بِرَانِ زَنِ اَو جَوْنِ خِيَرَدَا اَمَزَه اَو رَا بَارَهْ يَارَهْ
 لَمْ يَنْكَلُوا عَنْ حِيَاضِ الْمَوْتِ
 وَانَكَشَدَ اَز حَوْضِي مَرَكِ جَوْنِ اَوَرَدَشَدَا
 شَمَّ الْأَنْفُ وَحَيْثُ الْفَرْعُ وَالْعَدَدُ
 بَلَنَدِ مِشْيَانِ يَعْطَى بِرَكَا نِ مَسِيَبْتِ دَا زَهْدِ شَاخِ اَمَزَه
 تَحْتَ الْحِجَابِ أَبْيَا وَهُوَ يُجْتَهِدُ
 دَر زَهْرِ كَرْدِ اِي رَا دَا دَ كَو شِ كَنَدَه بُوَد
 فَحَامِلُ قِطْعَةٍ مِنْهُمْ وَمُقْتَعِدُ
 بِسِوَاكَ اَمَزَه اَسْتِ مِشْكِي هَذَا اَمَزَه اَسْتِ مِشْكِي بَايِ اِيْشَانِ

بِسِوَاكَ كَه بَشَدِ كَه بِهِنَدِ

وَمَنْ قَتَلْتُمْ عَلَىٰ مَا كَانَ مِنْ عَجَبٍ
وَأَمَّا كُتَيْبَةُ شَاهِدٌ أَنَّهُ بُوِيَ ^{از عجب}
لَهُمْ جَنَّاتٌ مِنْ الْفِرْدَوْسِ طَيِّبَةٍ
مَرَّاتٍ مِائَةً أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِائَةً
صَلَّىٰ إِلَٰهَهُ عَلَيْهِمْ كُلَّمَا ذَكَرُوا
دُرُودَ دَادَ خُدا ^{برایشان سرفروختی که باو کند ایشانرا}
قَوْمٌ وَفَوَّارِ السُّوَلِ اللَّهُ وَاحْتَسِبُوا
کوی که دنا کردند و رسول خدا را در دوسیدند
وَصُغْبُ ظِلِّ لَيْثٍ دُونَ حَرِّ
و مصعب که روزگداشت شیرش او شملن
لَيْسُوا أَكْثَرُ الْكُفَّارِ أَذْهَمُ
نیست چون کشتگان از کافران که در د ایشانرا

مِثْلًا فَقَدْ صَادَفُوا خَيْرًا وَفَعَلُوا
از آن بدستی که رسیدند بنیکی و نیکی شدند
لَا يَغْتَرِبُهُمْ بِهَا حَرٌّ وَلَا صَرَدٌ
در سر غایت ایشانرا آبی کرمانه و نه سرما
قُرْبَ شَهْدِ صِدْقٍ قَبْلَهُ شَهِدُ
بس جند جبار حاضر شدند رستی که پیش آن حاضر شدند
شَمُّ الْعَرَانِ مِنْهُمْ حَنْزُ الْأَسَدِ
بلند پنیان یعنی بزرگان از ایشان حمزه شیر
حَتَّىٰ تَرْمَلَ مِنْهُ نَعْلُ جَسَدٍ
تا که گزاده ساخت از در دیواره شادور
نَارُ الْحَجِّيمِ عَلَىٰ أَبْوَابِهَا صَدُ
باتش دوزخ بر دروازه او آنکه با نهند

قِيلَ قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ سَائِرِ بَطُونِ
از آنکه کشت
الْقُرَيْشِ فِي يَوْمٍ أَحَدٍ فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ مَا يَرِيدُ
قریش در روزی که کشتند از ایشان که می فرماید
عَلَىٰ أَنْ يَرْكَ مِنْ قُرَيْشٍ وَاحِدًا وَاللَّهِ فَكَأَنَّهُ
علی که بگذارد از قریش یکی را بخدا که گویا که او

ضَرَبْتُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا ضَرَبْتُ
در بعض است بر کشتن ایشان بر کنت
عَلَىٰ ذَلِكَ وَاتَّهَ لَيْسُوْنِي مَا يَصِيرُونَ إِلَيْهِ بَعْدَ
برین و بدستی که غناک میکند مرا آنچه می کردند ایشان بان بس
الْقَتْلِ حُزْنِي عَلَىٰ قُرَيْشٍ كَيْفَ كَفَرْتُ بِرَبِّهَا وَأَنْتَ
از کشتن از من بر قریش است که چگونه کافر شدند بروردگار خود و نیست
عَدَدُهَا وَصَارَتْ إِلَى النَّارِ ثُمَّ مَضَىٰ وَهُوَ يَقُولُ
شمار خود را و کشید باتش دوزخ بس برفت او وی گفت

وَجَاءَتْ لِطُفَيْفٍ نَذْرٌ مُحَمَّدٌ
و آمدند تا ایشانند نور بروردگار محمدا
بِأَيْدِيهِمْ مِنْ كُلِّ عَصَبٍ مُهْتَدٍ
برستند ایشان بود از هر عشیره بران مندی
اسْتَنْتَاهَا قَدْ حُودِثَتْ حَجْرٌ
سر آمد آنرا از دوده بود بسوان
وَفِيئُوا عَلَىٰ دِينَ الْمُبَارَكِ أَحْمَدُ
و باز گردید بر دین مبارک احمد
إِلَىٰ رَبِّهِ الْبَرَّ الْعَظِيمِ الْمُجَدِّدِ
بروردگار ما نیلویا راست بزرگست بزرگ است

قُرَيْشٌ بَدَتْهَا بِالْعَدَاوَةِ أَوَّلًا
قریش ابتدا کردند بدشمنی اول
بِأَفْوَاهِهَا وَالْبَيْضُ بِالْبَيْضِ تَلَفٌ
بدشمنها خود و دشمنیه باهمه خوردند از رسیدن تلف
وَحْطِيَّةٌ قَدْ تَقَفَّتْ سَمَّهَرَةً
و نیزه خطی که بر سر او که می نهند از او کشته می شود
فَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَبْعُوا الْحَرْبَ اسْلُوا
بس گفتیم ایشانرا که بزنند یکدیگر حرب را و اسلام را
فَقَالُوا كَفَرْنَا بِالَّذِي قَالَ إِنَّهُ
بس گفتند کافر شدیم با آنکه گفت بدستی که

وَمَنْ قَتَلْتُمْ عَلَىٰ مَا كَانَ مِنْ عَجَبٍ
وَأَمَّا كُتَيْبَةُ شَاهِدٌ أَنَّهُ بُوِيَ
لَهُمْ جَنَّاتٌ مِنْ الْفِرْدَوْسِ طَيِّبَةٍ
مَرَّاتٍ مِائَةً أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِائَةً
صَلَّىٰ إِلَٰهَهُ عَلَيْهِمْ كُلَّمَا ذَكَرُوا
دُرُودَ دَادَ خُدا
قَوْمٌ وَفَوَّارِ السُّوَلِ اللَّهُ وَاحْتَسِبُوا
کوی که دنا کردند و رسول خدا را در دوسیدند
وَصُغْبُ ظِلِّ لَيْثٍ دُونَ حَرِّ
و مصعب که روزگداشت شیرش او شملن
لَيْسُوا أَكْثَرُ الْكُفَّارِ أَذْهَمُ
نیست چون کشتگان از کافران که در د ایشانرا

وَمَنْ قَتَلْتُمْ عَلَىٰ مَا كَانَ مِنْ عَجَبٍ
وَأَمَّا كُتَيْبَةُ شَاهِدٌ أَنَّهُ بُوِيَ
لَهُمْ جَنَّاتٌ مِنْ الْفِرْدَوْسِ طَيِّبَةٍ
مَرَّاتٍ مِائَةً أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِائَةً
صَلَّىٰ إِلَٰهَهُ عَلَيْهِمْ كُلَّمَا ذَكَرُوا
دُرُودَ دَادَ خُدا
قَوْمٌ وَفَوَّارِ السُّوَلِ اللَّهُ وَاحْتَسِبُوا
کوی که دنا کردند و رسول خدا را در دوسیدند
وَصُغْبُ ظِلِّ لَيْثٍ دُونَ حَرِّ
و مصعب که روزگداشت شیرش او شملن
لَيْسُوا أَكْثَرُ الْكُفَّارِ أَذْهَمُ
نیست چون کشتگان از کافران که در د ایشانرا

وقال عليها السلام في قتل عمر بن عبدود

وكانوا على الاسلام البائثه

و بودند بر مسلمانی سگروه

وقرا ابو عمر و هبيرة لم يعذ

و بگرفت ابو عمر و هبیره باین نشد

نهتم سيوف الهندان يققوا

باز داشت ایشانرا شمشیر و مندی که بکشد برآ

فقد خرم من تلك الثلثة واحد

برستی که پیش از آن یکی بود

ولكن اخو الحرب المحرب عايد

ولكن برادر و بیکه از هواست باز داشت

غداة الثقينا والرماح مصا

باید که بهم رسیدیم و نیزه دایمی

وله عليه السلام

متى رجال ان اموت وان اموت

باز روزی که مردانی که بمردم و الهم

وليس الذي ينبغي خلا في بصرني

نیست آنکه در بصر من که گزید و سنان مرا

واقي ومن قدمات قبل كالي

برستی که من و کسی که بر پیش از من بر آید چون

فذاك سبيل لست فيها باحد

بس آن راهی است که نیست در آن شای

ولا موت من قدمات قبل كالي

و نه مرگ آنکس که بر پیش از من جاوید در آن

يزور عشاء او يروح و يغدي

که زیارت کند شبانگاه یا شبگاه کند و بباد

ومن كلامه عليه السلام

واقي قد حلت بدار قوم

برستی که من فرو آمدم برای قوی

هم ان يظفروا بي يقتلوني

ایشان اگر نظف نمایند بکشند مرا

هم الاغناء والا كباد سود

که ایشانند دشمنان و بگرد سیامت

وان قتلوا فليس لهم خلود

و اگر بکشند بر نیست مرا ایشانرا جاویدی

وله عليه السلام

يا موش الدنيا على دينه

ای پرگشند دنیا بر دین خود

اصبحت ترجوا الخلد فيها وقد

گشتی تو که امید میداری جاویدی در و حال آنکه

هيهات ان الموت ذواشهم

چو دور است این امید برستی که مرگ خداوند تیره است

لا يشرح الواعظ قلب امره

نگشاده نگوید دهنده دل مردی را

والتائه الحيزان غقصه

و سرگشته مستحیر از قصه خود

ابرز ناب الموت عن حده

پیرون آورد دندان مرگ از تیزی او

من يرميه يوما بها يردده

هر که را بمیزد از روزی بان همان کند او را

لم يعزهم الله على رشده

قصه نکرد خدا بر راه نمودن

ومما نسب عليه السلام واطنه متشابه قوله

وحبك داء ان تبين بطنه

و بینه است داء ترا برد آنکه شب که ای به جری شکم

وحولك اكباد تحن الى القدر

و گرد تو جگرها باشد مشتاق باشند به قدر

وله عليه السلام على قافيتا لآل

أَغْضُ عَيْنًا عَلَى الْقَدَى

فرود گیر چشم را بر خاشاک

أَتَمَّا الذَّهْرُ سَاعَةً

برستی که روزگار یک ساعت

وَتَصَبَّرْ عَلَى الْأَذَى

دصبر کن بر رنج

يَقْطَعُ الذَّهْرُ كُلَّ ذَا

ببرد روزگار همه آنرا

وله عليه السلام على قافيتا لآل

رَأَيْتِ الذَّهْرَ مُخْتَلِفًا يَدُومُ

دیدم روزگار را آهسته کننده گوی کرد

وَقَدْ بَنَتْ الْمُلُوكُ بِهَا قُصُورًا

برستی که بنا کردند پادشاهان باها کوشکها

فَلَا حُزْنَ يَدُومُ وَلَا سُوءَ

بس نه اندوه همیشه باشد و نه شادی

فَلَمْ يَبْقَ الْمُلُوكُ وَلَا الْقُصُورُ

بس نماندند پادشاهان و نه کوشکها

ومن كلامه عليه السلام

قَدْ يَعْلَمُ النَّاسُ أَنَا خَيْرُهُمْ نَسَبًا

چون که میدانند مردمان که منتمین ایشان خیر است

وَرَفِطَ النَّبِيُّ وَهُمْ مَا وَى كَرَامَةً

و بزرگوار گشت ایشان و ای ایشان های بزرگوارانه

وَحَنُّ أَخَرُهُمْ نَبِيًّا إِذَا خَرُوا

و ما بر گزین ایشانم علما بدان چون خمی کنند

وَنَاصِرُ الدِّينِ وَالْمُضَوَّرُ مِنْ نَصْرِهِ

و یاری کننده دین و یاری کرده شده است کسی که یاری

وَالْأَرْضُ تَعْلَمُ أَنِّي خَيْرٌ سَاكِنَهَا

و زمین میداند که ما بهترین ساکن آن

وَالْبَيْتُ ذُو السِّرِّ لَوْ شَاءُوا

و خانه که خفا دارند پرده است اگر خواهند صدیق گفتار

كَمَا يَشْهَدُ الْمِطْطَارُ وَالْمَدْرُ

چنانکه بان گواهی دهد زمین باران که و کوه و دریا

نَادَى بِنَاكَ زُكْرَ الْبَيْتِ وَالْحَجَرِ

نار کرد باین رکن خانه و حجره

وقال عليه السلام لما عوتب على المزاج

أُرِيدَ بِنَاكُمْ أَنْ تَهْتَبُوا الطَّلُقَ

میخواهم باین بآن آنکه بشتابید برای گشاده شدن

وَأَنْ تَخُونِي فِي الْمَجَالِسِ وَدَعَمَ

و آنکه بر میدرد در مجلسها دوستی شما

وَأَنْ تَكْثُرُوا بَعْدِي الدُّعَاءَ عَلَى قَبْرِي

و آنکه بسیار کردانید پس از من دعا کردن بر قبر من

وَأِنْ كُنْتُ عَنْكُمْ غَائِبًا احْسِنُوا

و اگر باشم از شما غایب خوب بگردانید

وله عليه السلام

ابْنِي إِنَّ مِنَ الرِّجَالِ بَهِيمَةً

ای پسر من بدستی که از مردان چهار پای اند

فَطَنٌ بِكُلِّ رَزِيَّةٍ فِي مَالِهِ

تیز بین بهر مصیبتی که در مال او باشد

فِي صُورَةِ الرَّجُلِ السَّمِيعِ الْمُبْصِرِ

در صورت مرد شنوا و بینا

وَإِذَا أَصِيبَ بِدِينِهِ لَمْ يَشْعُرْ

و چون فریبند دین او آه نیاشد

وله عليه السلام

رُبَّ فَيٍّ دُنْيَاهُ مَوْفُورَةٌ

چند ابراهیمی که دنیا را و تمام باشد

وَاخِرُ دُنْيَاهُ مَدُّ مَوْتِهِ

و دیگری که دنیا را و نیکو میده بود

وَاخِرُ قَدَحَاتِ كُلِّتِهِمَا

و دیگری که جمع دارد هر دو را

وَاخِرُ حُرْمِ كُلِّتِهِمَا

و دیگری که بی دوزی بود از هر دو

لَيْسَ لَهُ مِنْ بَعْدِهَا اخْرَةٌ

نباشد مراد از پس آن آخرت

يَتَّبِعُهَا اخْرٌ فَاخْرٌ

پس ردون باشد آخری و آخری

قَدْ جُمِعَ الدُّنْيَا مَعَ الْاٰخِرَةِ

برستی که کرده باشد دنیا و آخرت

لَيْسَ لَهُ دُنْيَا وَلَا اخْرٌ

نباشد مراد از دنیا و آخرت

وَمَا ذَكَرَ الْبَيْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيَا مَعْدَمِدِجٍ

چون کرده آیند بلند از قله معد و مدج

سَلَّمَ اَكْفَالُ الْخَيْلِ فِي الْوُغَا

سلامت یافته گفند اسبان من در کار و غار

حَرَامٌ عَلَى اَزْمَاخِ اطْعَنُ مَذْبُورٍ

حرام است بر نیزه و ما زدن پشت فرو کرده

بِعَرْكَةٍ يَوْمًا فَإِنَّ امِيرَهَا

بجرب کسی روزی پس کسی که امیران قبایل باشند

وَمَكْلُومَةٌ لِبَائِئِهَا وَخَوْرُهَا

و راحت رسیده گویا اسبهای آن و خور و خورهای

وَسَدَقُ مِثْلُهَا فِي الصُّدُورِ صَدُورُهَا

و گفته شود از آن در سینه و آن بازگشت نیزه ها

وَمَا ذَكَرَ الْبَيْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَثَرَتْ مِنَ الْاِخْوَانِ مَا اسْتَطَعْتُمْ

بسیار کردن از برادران چندانکه بتوانی که ایشان

وَمَا بِكَ كَثِيرٍ الْفُخْلِ وَصَاحِبِ

و نیست بسیار هزار دوست و یار

عَمَادٍ اِذَا اسْتَجَدَّتْهُمْ وَظُهُورُ

ستونند چون طلب فوت کنی از ایشان و پشتها

وَاِنَّ عَدُوًّا وَاحِدًا كَثِيرٌ

برستی که یک دشمن مرا ایند بسیار بود

وَمَا ذَكَرَ الْبَيْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا يَبْلُغُ الْمَرْءُ بِالْاِحْجَامِ هَيْئَةً

نرسد مرد به باز بر استخوان بهمت

حَتَّى يُوَاصِلَ فِي اَفْئَانِ مَطْلِبِهِ

تا که پیوندد در انواع جستن خود

خَاطِرُ نَفْسِكَ لَا تَقْعُدُ بِمُغْخَةٍ

در خاطر انداز نفس خود را بنشین بجای

اِنْ لَمْ تَكُنْ فِي مَقَامٍ مَا تَحَاوِلُهُ

اگر نیایی در جایمی بهیج طلب کنی آنرا

حَتَّى يُوَاصِلَهَا مِنْهُ تَغْرِيرٌ

تا که پیوندد آنرا از او بکشد و در غلظت

غَوْرًا يَجِدُ وَاَعْيَابَ تَغْرِيرٍ

زیر به بالا و اشقی خواستن بقوی کردن

فَلَيْسَ حَرٌّ عَلَى عَجْزٍ بِمَعْدُورٍ

بر نیست مرد آزاد بر عاجزی معذور

فَاِنْ اَعْذَرَ بِاِذْلَاجٍ وَتَهْجِيرٍ

پس ظاهر کردن معذور را بتا رگی و گرد کردن

رَوَى الْمَدَائِنِيُّ بِإِسْنَادِهِ اَنَّ الشَّعْبَ بَنِي قَيْسٍ دَخَلَ عَلَيْهِ

روایت کرد مدائنی بسند رسانیدن خود که اشعب بن قیس در وقت بود

بِصَفَيْنٍ وَتَقَايَمَ تَصْلَى ظَهْرَهُ قَالَ قُلْتُ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اَذُوْبُ

بصفتین و تقایم بود میگردانم پشت خود را گفت که گویم ای امیر مؤمنان آئی و بگویم

بِاللَّيْلِ وَدُوبٍ بِالنَّهَارِ قَالَ فَأَنْتَ مَنْ صَلَوَتِهِ

شب و درخ بر روز کنت پس بیرون آمد از نماز خود

وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ

سلام می گفت

أَضْبِرْ عَلَى تَعَبِ الْإِدْلَاجِ وَالتَّهَرُّ

صبر کن بر رنج در تاریکی شدن در اول شب و بخواب

لَا تَفْجَرَنَّ وَلَا يُفْجِرَنَّكَ مَطْلَبُهَا

شک دل شو و عجز نکند و ترا طلب کردن آن

إِنِّي وَجَدْتُ وَفِي الْأَيَّامِ تَجَرُّبًا

برستی که بیستم من و در روزگار آزمایش هست

وَقُلْ مَنْ جَدَّ فِي أَمْرِ يُطَالِبُهُ

و اندک بود آنکس که جد در کاری که طلب کند آنرا

وَبِالتَّوَّاجِ بِالْحَاجَاتِ وَالْكِبَرِ

و بر شبا کسان بر حاجت و بپادان

فَالْبَحْثُ يَكْفِي بَيْنَ الْعَجْرِ وَالضُّحَى

پس بفریزی تلفت شود میان عجزی و شک و لی

لِلصَّبْرِ عَاقِبَةٌ مَحْمُودَةٌ الْأَثَرِ

که در صبر کردن را سرانجامی است ستوده اثر

فَاسْتَصْحَبَ الصَّبْرَ الْأَقَالِي وَالظُّفْرَ

پس صاحب خود کرد اندک صبر را که فریزی باید بظفر

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَضْبِرْ قَلِيلًا فَبَعْدَ الْعُسْرِ يُسِيرُ

صبر کن اندکی که پس از دشواری آسانی باشد

وَاللَّهِمَّ إِنِّي خَالِدٌ نَظَرٌ

و ای الهی منم خدایم

وَكُلُّ أَمْرٍ لَهُ وَقْتُ وَتَذِيرٌ

و هر کاری را از او وقتی است و تذیری

وَفَوْقَ تَذِيرِي نَافِلَةٌ تَقْدِيرٌ

و بالا تذیری ما خدا را تقدیری است

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنْ عَصَيْتَ الذَّهْرَ فَأَنْتَ ظَرْفُ فَرْجٍ

اگر بدیدی آن بکمر ترا روزگار پس شطربان می

أَوْ مَتْلُكَ الْفَرْجِ وَأَبْلَيْتَ بِهِ

یا بسبب بدیتی کمره و آرایش کنی ترا بان

كَمْ مِنْ مَعَاوَى عَلَى تَهْوِيَةٍ

چند از عافیت داده بر نی احتیاطی خود

رُبَّ مَعَاوَى شَكَى بَعْلَتِهِ

چند عافیت داده که شکایت کند بعلت خود

وَقَارِجٌ فِي عِشَاءٍ لَيْلَتِهِ

و شادمانی در شبانگاه شب خود

مَنْ صَحِبَ الذَّهْرَ دَمَ صُحْبَتِهِ

هر که صحبت دارد با روزگار را کموش کند صحبت او را

فَاتَتْهُ نَارُكَ بِشَطْرِهَ

که آن فرو آید است کسی که شطربان باشد

فَأَصْبَحَ فَإِنَّ الرِّخَاءَ فِي شَرْحِهِ

پس صبر کن که بدستی که آسانی در پس آن بود

وَبَشَلَى مَا يَنَامُ مِنْ حَذَرٍ

و بماند از آن که بخشد از نی خوابی خود

وَمُشْتَلٍ لَا يَنَامُ مِنْ سَهَرٍ

و مانده که بخشد از نی خوابی خود

دَبَّ إِلَيْهِ الْبَلَاءُ فِي حَكَمِهِ

بختید با بلا در حکم راه

وَنَالَ مِنْ صَفْوَةٍ وَمِنْ كَدَرٍ

و حال آنکه یافته باشد از صافی او و از غم

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ أَبُو نَضْرَةَ هَذَا لِي أَنشدني عَسَانُ بْنُ سَلَمَةَ

گفت ابو نصره که خواند بر من این را عسان بن سلمه

نَضْرَعْنِي سَهْلًا قَرَوِي ظَاهِرًا طَالَصَدَاهَا الْمَنَامُ الْمُنْكَدِرُ

سرا صدای شاید که آشوری بنی سراب کند تشنگان او را که دراز دراز دیده آشوری تیره

عَنْ الْجَنُوبِ الْعَارِيَاتِ تَلْتَسِي

شاید که پهلوی برهنه را زود در پوشد

عَنْ جَابِرِ الْعِظَمِ الْكَبِيرِ لَطْفُهُ

شاید که باز بنده استخوان شکسته بلطف خود

عَنْ اللَّهِ لَا تَبَاسُ مِنْ اللَّهِ إِنَّهُ

شاید که خدا از بندشوارزده کرد او یا ضعیفشان

وَالْمُسْتَدَلُّ الْمُضْطَامُ سَيَنْصُرُ

و حقیقه شمرده و ظلم رسیده را زود یاری کند

سَيَرْتَاخُ لِلْعِظَمِ الْكَبِيرِ فَيَجْبُرُ

زود که شاد شود مرا استخوان شکسته را پس بر بندد

يَسِيرُ عَلَيْهِ مَا يَغْنُرُ وَيَغْنُرُ

آسانست بر او آنچه سخت باشد و دشوار

وله عليه السلام

جَمِيعُ فَوَائِدِ الدُّنْيَا غُرُورٌ

همه فایده های دنیا فریبی است

فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا

پس بگو به شادمانان که بیدار شوند

وَلَا يَبْقَى لِمَنْ دُرُوسُ رُورٌ

و نماند بپشتا شده شدای

فَإِنَّ نَوَائِبَ الدُّنْيَا تَدُورُ

پستی که حوادث دنیا می گردد

ومر كلامه عليه الخبي

يَا طَالِبِي الصَّفْوَةِ فِي الدُّنْيَا بِلَا كَدٍ

ای جوینده صافی در دنیا بی کوشش

طَلَبْتَ مَعْدُومَةً فَأَيْشُ مِنَ الظُّفْرِ

طلب کردی چیزی و فصلی ناپایدار بر لبه شوی

تلف می یابد

وَأَعْلَمُ بِأَنَّكَ مَا عَمَرْتَ مُتَحَنِّنًا

بدان که تو مدت آنکه عمر داده اند ترا از موده

إِنِّي تَنَالُ بِهَا نَفْعًا بِلَا ضَرَرٍ

از کجا داده شوی بدان سودی بی کزنده

فِي الْجَنِينِ عَارُوفِي الْأَقْدَامِ مَكْرَمَةٌ

در به دلی عارست و در شن شدن در جوب بزرگی است

بِالْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالْمَيُوسُ وَالْعُسْرُ

بنیکی و بدی و آسان و دشوار

وَأَنَّهَا خُلِقَتْ لِلنَّفْعِ وَالضَّرَرِ

برستی که او را آفریده اند بر سود و زیان

وَمَنْ يَغْنُرْ فَلَنْ يَخْجُو مِنَ الْقَدَرِ

و هر که بپوشد پس زهر از قدر

وله عليه السلام

يَعْيِبُ رِجَالًا نَمَانًا مَضَى

عیب کند مردان زمانی را که بگذشت

أَرَى اللَّيْلَ يَجْرِي كَعَهْدِي بِهِ

می بینم شب را که می رود چون عهد من با او

وَلَمْ تَحْبِسِ الْقَطْرَ عَنَّا السَّمَاءُ

و باز نداشت باران را از ما آسمان

فَقُلْ لِلَّذِي دُفِنَ صَوْتُ الزَّمَانِ

پس بگو مرا آنکس را که نگویش کرد زمانه را

وَمَا الزَّمَانُ مَضَى مِنْ غَيْرِ

و نیست مرزمانی را که بگذشت از تغیری

وَإِنَّ النَّهَارَ عَلَيْنَا يَكُرُّ

و آنک روز بر ما واری گردانند

وَلَمْ تَنْكَسِفِ شَمْسُنَا وَالْقَمَرُ

و گرفته نشد آفتاب و ماه

ظَلَمْتَ الزَّمَانَ فَدُفِنَ الْبَشَرُ

ظلم کردی بازمانه بر گوشتش از وی را

ومر كلامه عليه الخبي

الشَّيْبُ عُنْوَانُ الْمَنِيَّةِ وَهُوَ تَارِيخُ الْكِبَرِ
 وبنیله اول اوله مرگ است و تاریخ پیری است
 و بنیله اول اوله مرگ است و تاریخ پیری است

فَاذَارَ آيَتِ الشَّيْبِ عَمَ الرِّاسِ فَاحْذَرِ الْحَذَرُ
 پس چون بینی سفید را که تمام سر را پس عذر کن عذر

وله عليه السلام

دَلِيلُكَ أَنَّ الْفَقْرَ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى
 دلیل تو باینکه درویشی بهتر است از ثروتمندی
 وَأَنَّ قَلِيلَ الْمَالِ خَيْرٌ مِنَ الْكَثْرِ
 و آنکه اندک مال بهتر است از بسیار مال
 لِقَاؤُكَ مَخْلُوقًا عَصَى اللَّهَ لِلْغِنَى
 دیدن تراست آفریده را که نافرمانی کرد خدا را بر آید
 وَلَمْ تَرَ مَخْلُوقًا عَصَى اللَّهَ لِلْفَقْرِ
 و ندیدی آفریده را که نافرمانی کرد خدا را بر آید

السلام

حَرِصْ بَنِيكَ عَلَى الْأَدَابِ فِي الصِّغَرِ
 برافزودن بران خود را بر ادبها در خردی
 وَأَتِمَّا مَثَلُ الْأَدَابِ تَجَسُّعُهَا
 و اتمی که مثال ادبها که جمع کنی آرد
 كَيْمَا تَقَرَّبَهُمْ عَيْنَاكَ فِي الْكِبَرِ
 تا شاد باشد بایشان در چشم تو در پیری
 فِي عَنُقْوَانِ الصَّبِيِّ كَالنَّفْسِ فِي الْحَجَرِ
 در اقول در کودکی چون نفس است در سنگ
 وَلَا يَخَافُ عَلَيْهَا حَادِثُ الْغَيْرِ
 و نمیترسد بران از حادثه غیر
 مِمَّا يَكُونُ زَالِي تَمُودَ خَائِرِهَا
 از آنکه نیست که بماند از خیرها

وَأَعْلَمُ بِأَنَّكَ مَا عَشَرَتِ مِثْلُهَا
 بدانی که تو بدت آنکه عشر ده اند ترا آرزوی

إِنَّ الْأَدَبَ إِذَا زَلَّتْ بِهِ قَدَمُ
 بدستی که مرد با ادب چون بلغزد مرا در آید
 النَّاسُ اثْنَانِ ذُو عِلْمٍ وَنُشْتَمِعُ
 آدمیان دو اند خردمند علم و شنونده
 بِالْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالْمَيُوسِرِ وَالْعُسْرِ
 بنیکی و بدی و آسان و دشوار
 يَهْوَى عَلَى فُرْشِ الدِّيَاجِ وَالشَّرِّ
 فرو آید بر بساطها و دیا و دشمنی
 وَاعِ وَسَائِرُهُمْ كَاللَّغْوِ وَالْعَكْرِ
 یاد گیرنده و همه دیگر چون پیهوده اند و دردی

وقال عليه التحية

دُنْيَا عَدِمَتْكَ مَا أَمَلَكُ
 ای دنیا که یا بام ترا چه تلخی تو
 لِلْكَثَرِ مَا أَضْرَكَ
 در بسیار مالا ترا چه کزندی تو
 مَا ذَاقَ خَيْرَكَ ذَا قُوَّةٍ
 بخشید نیکویی ترا جشده
 إِلَّا أَصَابَتْ عَلَيْهِ شَرُّكَ
 مگر فرو ریختی بر روی خود را

وله عليه السلام

مَا هَذِهِ الدُّنْيَا لِطَالِبِهَا
 نیست این دنیا در جوینده او را
 إِلَّا عَنَاءٌ وَهُوَ لَا يَذَرِي
 مگر رنج و او رها نمی کند
 إِنْ أَقْبَلَتْ شَغْلَتْ دِيَانَتَهُ
 اگر روی آورد مشغول کند دینش او را
 وَإِذَا ذُبِرَتْ شَغَلَتْهُ بِالْفِعْلِ
 و اگر مشت فرو کند مشغول کند او را بچند

وَمَا نَسَبَ إِلَيْهِ سَلَامٌ عَلَيْهِ

أَيُّ مَنْ لَيْسَ لَكَ مِنْكَ الْمَجِيدُ
 ای آنکه نیست مرا از تو زینهار دهنده
 أَنَا الْعَبْدُ الْمُقْرَبُ بِكُلِّ ذَنْبٍ
 منم بنده اقرار کننده به هر گناهی
 فَإِنْ عَذَّبْتَنِي فَالذَّنْبُ مِنِّي
 پس اگر عذاب کنی گناه از من بود

بِعَفْوِكَ مِنْ عَذَابِكَ أَنْتَ حَيُّ
 بعفو تو از عذاب تو زینهار می خواهم
 وَأَنْتَ السَّيِّدُ الصَّمَدُ الْغَفُورُ
 و تویی همزه بنیاد سازنده آن آمرزنده
 وَإِنْ تَغْفِرْ فَإِنَّتَ بِهِ جَدِيرٌ
 و اگر بیامری پس تو بان سزاواری

رَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَقَدْ مَارَسْتُ كُلَّ شَيْءٍ
 روایت کرده اند که او بروایت سلام گفت بامدی چیزی درختم
 فَقَهَرْتَهُ وَمَا رَسَخَ الْفَقْرُ فَقَهَرْتَنِي الْفَقْرُ دَاءُ دَوِيٍّ
 پس قهر کردم و باین در آمد و بفرموده درویشی بفرموده دردی است سخت
 أَنْ كَثُمْتُ قَسَتِي وَإِنْ أَظْهَرْتُه فَضَحِي كَادَ
 که باز بوشم آزار بخشید مرا و اگر ظاهر کنم آزار رسوا کننده مرا
 الْفَقْرَانِ يَكُونُ كَفَرًا بَلْ هُوَ كُفْرٌ بَعِيْنُهُ ثُمَّ انْشَأَ
 درویشی باشد که ضریق بلد او کافریت الحقیقت خود سرگشت

يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

سَاكِنُ أَهْلِ الْفَقْرِ حَتَّى قُبُورِهِمْ
 ساکنان اهل فقر تا که گورهای ایشان

عَلَيْهَا تَرَابُ الدَّلِيلِ بَيْنَ الْمَقَابِرِ
 بر روی خاک معازرت بود میان گورستان

وَلَعَلَّكَ السَّلَامُ

كَثِيرُ الْمَالِ لَيْسَ لَهُ عَوَارُ
 بس مال که نیست مرا و را عیبی
 لِأَنَّ الْمَالَ يَنْتَرِكُ كُلَّ عَيْبٍ
 برای آنکه مال را بپوشد و بپوشد هر عیبی را
 كَذَلِكَ الْفَقْرُ بِالْآخِرِ يُزِي
 همچنین درویشی آزاد را بی عیب آورد

وَلَا فِي كُلِّ مَا يَأْتِيهِ عَارُ
 و نه در هر چه آید بان عاری
 وَفِي الْفَقْرِ الْمَذَلَّةُ وَالصَّفَارُ
 و در درویشی حقارت است و خواری
 كَمَا أَزَدَتْ بِشَارِهَا الْعُقَارُ
 چنانکه بی عیب آورد آشنایان آزار فر

وَلَعَلَّكَ السَّلَامُ

لِلنَّاسِ حِرْصٌ عَلَى الدُّنْيَا يَتَّبِعُونَ
 برای آدمیان حرص است بر دنیا با هر آفتی که در آن
 كَمْ مِنْ مِلْحٍ عَلَيْهَا لَا تُسَاعِدُهُ
 چنده الحاح کننده بود که مساعدت نکند او را
 لَمْ يُزِقْ قَوْهَا بِعَقْلِ عِنْدَ مَا رَزَقُوا
 روزی نداده اند ایشان را از دانا عقل نزدیکی دادند ایشان را

وَصَفَوْهَا لَكَ مَمْزُوجٌ بِتَكْدِيرِ
 و صافی او مر قرا آمیخته است بطور و تیر
 وَعَا جِرْ نَالَ دُنْيَا بِتَقْصِيرِ
 و عا جری که یافت دنیا در خود بتقصیر کردن تویی
 لَكِنَّهُمْ رَزَقُوا بِالْمَعَادِيرِ
 لیکن ایشان روزی دادند ایشان را تقدیر

لَوْ كَانَ عَنْ قُوَّةٍ أَوْ عَنْ مِغَالِبَةٍ
طَارَ الْبَزَاءُ بِأَرْزَاقِ الْعَصَافِي
اگر بودی از قوت یا از غلبه کردن
در نبودن روزی بآزان روزیاد کنجشکانه

وله عليه التحية والسلام

سُبْحَانَ رَبِّ الْعِبَادِ يَا وَهَّ
وَرَارِزِ الْمُتَّقِينَ وَالْفَجْهَ
نزه است پروردگار بندگان ای ویر
در روزی دهنده پر میزکاران و فاجان
لَوْ كَانَ رِزْقُ الْعِبَادِ مِنْ جِلْدٍ
مَا نِلْتَ مِنْ رِزْقٍ رَبِّكَ مَدَدٌ
اگر بودی روزی بندگان از جلدی
نیافتی تو از روزی خداوند ماکلوفی

وله عليه السلام

لَنْ سَادَنِي دَهْرٌ عَزَمْتُ قَصَبًا
فَكُلُّ بَلَاءٍ لَا يَدُومُ سِيرًا
اگر اندوختن کردانه مرا در کار قصه کنم صبر کن
بر سر بلایی که دایم نباشد آسان پیشه
وَأَنْ سَتَرَنِي لَمْ أَبْتِهِجْ لِبُرُونِ
فَكُلُّ سُوءٍ لَا يَدُومُ حَقِيرًا
اگر شاد کند مرا شاد نشوم بشادی او
بر سر شادی که دایم نباشد حقیر پیشه

ومزكلامه عليه السلام

لَنْ سَاءَ نِي دَهْرٌ فَقَدْ سَتَرَنِي دَهْرٌ
وَأَنْ سَتَرَنِي حُسْرٌ فَقَدْ سَتَرَنِي لَيْسَرٌ
فلین کرد مرا در کار ربه سستی که شاد کند مرا
و اگر بسود مرا در شادی سستی که بسود مرا آسانی

لِكُلِّ مِنَ الْأَيَّامِ عِنْدِي عَادَةٌ
فَأَنْ سَاءَ نِي صَبْرٌ وَأَنْ سَتَرَنِي شُكْرٌ
بر سر یکی از روزگار را نزد یک من عادت است
بس اگر فلین کند صبر کنم و اگر شاد کند شکر کنم

وله عليه السلام

تَوَقَّلْ فِي الدُّنْيَا طَوِيلًا وَلَا تَنْدِرْ
إِذَا جَنَّ لَيْلٌ هَلْ تَعِيشُ إِلَى الْفَجْرِ
امید میراری در دنیا مدت دراز و نندید
چون تاریک شود شب مت که بر نی تا بام
فَكَمْ مِنْ صَحِيحٍ مَاتَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ
وَكَمْ مِنْ مَرِيضٍ عَاشَ دَهْرًا إِلَى دَهْرٍ
بس جزا از شدت که بر داز نه علت
و چند از بیماری که بر نیت از روزگاری تا روزگاری
وَكَمْ مِنْ فَتًى يُمَيِّ وَيُضِجُ أَمْنًا
وَقَدْ لُجِبَتْ كَفَانُهُ وَهُوَ لَا يَذَرِي
و چند از جوانمردی که در شب بیدار در صبح این
و چنانکه بپاشند کفن او و او نداند

وقال عليه السلام

غَيَّرَ النَّفْسُ كَيْفِي النَّفْسِ حَتَّى يَكْفِيَهَا
وَأَنْ اِعْسَرْتُ حَتَّى يَضْرِبَهَا الْفَقْرُ
تو اندکی نفس بپند کردانه نفس را تا که باز دارد او را
اگر عسار داشت بشد تا که رسد او را درویش
فَمَا عُسْرٌ قَاصِرٌ لَهَا أَنْ لَقِيَتْهَا
بِدَائِمَةٍ حَتَّى يَكُونَ لَهَا يُسْرٌ
بر نیت دشواری بر صبر کن اگر بر می بمان
همیشه تا که باشد مرا در آسانی

وله عليه السلام

وَلَا خَيْرَ فِي الشَّكْوَى إِلَى غَيْرِ شَيْءٍ
خیری نیست در شکایت کسی که نه زایل کننده شکایت
الْمَرْتَأَانِ الْبَحْرُ يَنْضُبُ مَاءُوهُ
ای نمی بیند که دریا خشک شود آب او
الْمَرْتَأَانِ الْفَقْرُ يَنْجِي لَه الْغِنَى
ای نمی بیند که درویش امید میراندند و او ثروتمند

وَلَا يَدَّ مِنْ شَكْوَى إِذَا الْمَرْءُ يَكْتُمُ
و نه جاد بود شکایت چون نباشد
وَيَأْتِي عَلَى حِثَانِهِ ثَوْبُ الدَّهْرِ
و آید تا میماند او حادثه روزگار
وَأَنَّ الْغِنَى يُجْنِي عَنِ الْفَقْرِ
و آنکه ثروتمند می شود درویشی

وَمِنْ كَلَامِ الْأَئِمَّةِ

الْمَوْتُ أَهْوَنُ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ
مرگ آسان تر است از بر نشستن عار
وَالْعَارُ فِي رَجُلٍ سَبِيْتُ وَجَانُهُ
و عار در مردی باشد گشت و زانو و پستی
وَالْعَارُ فِي هَظْمِ الضَّعِيفِ وَظِلْمِ
و عار در گشتن ضعیفان و ستم کردن
وَالْعَارُ أَنْ يُجْدَى عَلَيْكَ صَنِيعُ
و عار آنست که عطا دهند بر تو متاعی
وَالْعَارُ فِي رَجُلٍ يُجْدَى عَنِ الْعَدَى
و عار در مردی بود که ببرد از دشمن

وَالْعَارُ يَدْخُلُ أَهْلَهُ فِي النَّارِ
و عار دربرد اهل خود را در آتش
طَاوَى الْحَشَا تَمُزُّ قُلُوبُ الْأَطْمَارِ
گرفته باشد اندرون او دریده جامه ها کن
وَأَقَامَةِ الْأَخْيَارِ وَالْأَشْرَارِ
و بر داشتن نیکان و اچان بدان
فَتَكُونُ عِنْدَكَ سَهْلَةً الْمِقْدَارِ
و پس باشد نزدیک تو اندک قدر
وَعَلَى الْقَرَابَةِ كَالْهَنْزِ الصَّارِ
و بر خویشان باشد چون شیر مرغ و جسته خوراک

وَالْعَارُ نَاتِكٌ فِي الْأَنَامِ مُقَدَّمٌ
و عار آنست که باشی تو در میان آفرینندگان مقدم
جَاهِدْ عَلَى طَلَبِ الْحَلَالِ وَلَا لَكُنْ
کوشش کن بر جستن حلال و مباش
إِلَّا لِأَهْلِكَ أَوْ لِضَيْفِكَ أَوْ لِمَنْ
که بر اهل تو یا بهمان تو یا برای آنکس

وَيَكُونُ فِي الْهِنَا مِنْ الْفَرَارِ
و باشی در هرب از گریزندگان
تَعَذُّوهُ بِالْإِسْرَافِ وَالْتِذَارِ
که عذا سازی آنرا بکذاشت کاری و امر از غفلت کردن
يَشْكُوا إِلَيْكَ مَضَامِدَ الْأَعْيَارِ
که شکایت کنند به تو از معیبه دشواری از غفلت

رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ عَلَى عَلَيْهِ
روایت کرده از صادق علیه السلام

السَّلَامُ كُلُّ بُكْرَةٍ يَطُوفُ فِي أَسْوَاقِ الصُّكُوفَةِ فَيُوضِعُ
هر بکره ای می گشت در بازارها و کوفه ها و بوی نهادن در آن
الدَّرَقُ عَلَى عَاتِقِهِ عَمَقُهُ وَكَانَتْ تَسْمِيَتُ السَّبْتَةِ فَيَقِفُ
دَرَقه را بر دوش و بود که نام نهادند آنرا پس ایستاد
وَيُنَادِي بِكَلَامٍ ذَكَرَ يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و آواز میدهد به سخن که ذکر کرده است علیه السلام

تَقَى اللَّهَ إِذَا ذُو مَنَ نَالَ شَهْوَتَهَا
پشت شود تر مانع از آنکه بایست آرزو از او
يَتَقَى عَوَاقِبَ سُوءٍ فِي مَقْبَتِهَا
پندد سرانجامها بدی در آخر آن

مِنْ الْحَرَامِ وَيَتَقَى الْأَثَمَ وَالْعَارَ
از حرام و باقی ماند از عار
لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا نَارٌ
نیست خیری در لذت که از پس آن آتش دوزخ بود

وقال عليه السلام

ذهب الرجال المقتدر بفعاله

برفته مردان که اقتدار کرده بودند در کارها و نیکی ایشان

وبقيت في خلف يترى بعضهم

و باقی مانده در میان بازماندگان که آرائیده بعضی ایشان

سلكوا ابتئات الطريق فاصحوا

سیرانه راهها را و آشکارا بخشیدند

والمشكروا لكل اهل شكر

و انکارکنندگان هر مرد اهل شکر را

بعضا ليدفع ميعود عن ميعود

بعضی دیگر را تا دفع کند عیب ناک را از عیب ناک

منعكبين عن الطريق الاكبر

بگرداندگان از راه بزرگتر

وله عليه السلام

وفي الجاهل قبل الموت موت لا هلم

و در نادانی پیش از مرگ مرگست نه این را

وان امر لم يحى بالعلم ميت

چیزی که مردی زنده نباشد بعلوم مرده است

واجسادهم قبل القبور قبور

و شایه ایشان پیش از گورها گورستان ایشان را

ولكن له حق الشورى شور

و نیست مرد او را تا برانگیختن برانگیختنی

وله عليه السلام

وقد رواه ابو جعفر بن بابويه بالاسناد عن الصادق عليه السلام

و روایت کرده این را ابو جعفر بن بابویه بسند از صادق علیه السلام

اتى يومى من الموت افسد

آمد روزی از مرگ بکریزم

يوم ما قدر له اخس الردى

روزی که تقدیر کرده اند خستیم از بطلان

يغم ما فتدرا او يوم فتد

روزه که تقدیر نکردند یا روزی که تقدیر کردند

فاذا فتدرا لم يبق الحذر

و چون تقدیر کردند سود نمیکنند برپیشگویی

وقال عليه السلام يري النبي صلى الله عليه واله

مرشد سلیمان بن ابراهیم را

وقيل انهما لفاطمة عليها السلام يري اباها صلى الله عليه

و گفته اند این است فاطمه از پدر خود را

كنت السواد لناظري

بودی سیاه چشم مرا

من شاء بعندك فليئت

هر که خواهد پس از تو که خواهد

فبكى عليك الناظر

بس بگریست بر تو چشم

فعليك كنت احاذر

بس بر تو بود که می ترسیدم

وله عليه السلام روى الشيخ ابو جعفر الطوسي

روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی

باسناده عن ابي الاسود الدؤلي ان رجلا سأل علي

بسند خود از ابی اسود دؤلی که پرسشی که مردی سؤال کرد از علی

بن ابي طالب عليه السلام عن سوال فبادر فدخل منزله ثم

پس ابی طالب علیه السلام از سوالی پس پیش دستی گرفت پس در رفت منزل خود

مفید است در حق و در حق است

فان برقت في حميد الصواب
عمياء لا يجتنبها البصر

و ممکن است که راست داشته هر دو روایت را

نایستین فی کون عالمی اخذ
 می باشد و در کمی ازین

صفتی در کتب
صفتی در کتب
صفتی در کتب

الْحَالَتَيْنِ مُنْشِئًا وَفِي الثَّانِيَةِ مُنْشِدًا وَأَتَمَّا أَوْرَدْتُهُ
 دو حالت انش کرده و در دوم خواننده و برستی که وارد آوردم آنرا
 وَمَا اخْتَلَفَتْ مِنْهَا كَشَفْتُ غَوَامِضَهَا
 آنچه مختلف است از آشکارا کردن مشکلات را

وَإِنْ بَرَقَتْ فِي خَيْلِ الظُّنُونِ
 و اگر بر خشد در موضع خیال گمانها
 مُقْتَنَعَةً بِغُيُوبِ الْأُمُورِ
 پوشیده بپنهان کارها
 مَعِيَ أَصْمَعُ كُطْبِيَ الْمَرْهَفَاتِ
 و امن تیر دل در بایست چون زبان تشبیه و تزیین
 لِأَنَّ كَشْفَ شَقِيقَةِ الْأَرْحَى
 زبانی چون ششقه در در بسیار عطا
 وَلَكِنِّي مِدَّةَ الْأَضْعَفِينَ
 و لکن من زبیر کول و زبانه
 فَإِنْ عَرِضَتْ فِي خَيْلِ السَّحَابِ
 و ضربه شود بجای خیال شبنم

وَلَعَلَّ عَلَى السَّلَامِ

يَعَزُّونِي قَوْمٌ بِرَأْوٍ مِنَ الصَّبْرِ
 عزاد مندرم قوی پنداران از صبر
 وَيَبْقَى الْمُعَزَّى شَمَّ مِمَّا لَشَانِهِ
 و باقی ماند عزادار در کرم تر از آشفت
 و فِي الصَّبْرِ أَسْبَابُ أَمْرٍ مِنَ الصَّبْرِ
 و در صبر سبب است آنکه از صبر

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنَ الْقِتَالِ يَوْمَ الْجَمَلِ
 پس از فارغ شدن از کار او

أَشْكُوا إِلَيْهِ عَجْرِي وَنَجْرِي
 شکایت کنم بادو حال ظاهر و باطن خود را
 إِنْ قَتَلْتُ مُضْرِي مُضْرِي
 بدستی که بکشم قتل مضر خود را مضر خود را
 وَمَعِشَرًا أَعَشَوْا عَلَيَّ بَصْرِي
 و گروهی که کور کردند بر من چشم مرا و تشبیه کرد و انید

رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى قَالَ لَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَهْلُ ذَلِكَ
 روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

وَمَا أَثَرَ التَّقْصِيرِ إِلَّا مُقْصَرًا
 و این اثر نکرد تقصیر را مگر تقصیر کننده
 فَكُلُّ مَنْزِيٍّ يَأْتِي بِمَا هُوَ أَهْلُهُ
 پس هر مردی آید بآنچه او اهل آنست
 وَإِي نَفْسُهُ حَلَّتْ بِحُلِّ الْمُقْصَرِ
 و دید نفس خود را که خود آید بجای تقصیر کننده

قَالَ الرَّيَاشِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ مَعَاذِ بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِيهِ
 گفت ریاشی حدیث کرد ما را ابو عامر معاذ بن علا از پدر او

وَالنَّبِيَّ وَاهْلَهُ
 الْمُعْظَمُ فِي الْأَخْفِ
 الْمُعْظَمُ وَاهْلَهُ
 رَحِمَ اللَّهُ عَنْهُ
 بَعْدَ فَرَاغِهِ يَوْمَ الْجَمَلِ

عَنْ جَدِّهِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ

از بابا داد گفت شنیدم از علی بر و باد سلام و او می گفت

أَفْلَحَ مَنْ كَانَ لَهُ قُوصَتُهُ يَأْكُلُ مِنْهَا كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً

بست آنکس که بود او را کسبه خرد خورد از آن هر روزی یکبار

كَأَنَّهُ عَائِي قُوتَ الْفُقَرَاءِ وَذَوِي الْقَنَاعَةِ بِاللَّيْلِ

که یار او را بار از خواست قوت درویشان و خداوندان قناعت بازگشت

قِيلَ وَلَمْ يُرَ عَا بَعْدَ الْحَكَمَيْنِ إِلَّا وَهُوَ يَقُولُ

گفته اند که ندیدند او را عا پس از دو حکم مگر او عا گفتی

لَمَّا عَجَزَتْ عَجْزَتُهُ لَمْ يَقْدِرْ

زود بود که زود شدیم عاجز شدن کسی که نداده

أَنْفَعُ مِنْ ذَلِكَ كَانَ لِحَبْرٍ

برادر از دامن خود آنچه بود که می کشیدند

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَذْكُرُ مَبِيتَهُ عَلَى الْفِرَاشِ

یاد می کرد شب که آشتی او را بر بستر

فَمَقَامَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْغَارِ ثَلَاثًا

نقام کردن رسول خدا در غار در سه روز

وَقَدْ رَوَاهُ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ بِالْإِسْنَادِ غَيْرِهِ

و نیز که روایت کرد این را ابو جعفر طوسی و غیره

وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَكَمَ

نگه داشتم ببنفس خود بهتر کسی را که سپرد بنگاه

رَسُولِ إِلَهٍ الْخَلْقِ إِذْ مَكَرُوا بِهِ

رسول خدا خلق چون مکر کردند با او

فَخَدَّ لَمَّا خَافَ أَنْ يَمُكَّرُوا بِهِ

خداوند را که ترسید که مکر کنند با او

وَبِتُّ أَرَايَهُمْ مَتَى يَنْشُرُونِي

و شب که داشتم که مراعات می کردم ایشان را که مرا بکشند

وَبَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا

و شب در روز آورد رسول خدا در غار ایمن

أَقَامَ ثَلَاثًا ثُمَّ ذُمَّتْ قَلَابِصُ

اقامت کرد سه روز پس مهار کشیدند شترانی را

أَرَدَتْ بِهِ نَصْرًا لِأَنَّهُ تَبَتَّلًا

خواستیم باین یاری خدا دل از دنیا بریده

وَمِنْ طَائِفٍ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَالْحَجَرِ

و کسی که طواف کرد خانه دیرینه و حجر

فَوَقَّيْهُ ذُو الطَّوْلِ الْكَرِيمِ مِنَ الْمَكْرِ

پس نگاه داشت او را خداوند فضل بزرگ

فَجَاءَهُ رَتِي ذُو الْجَلَالِ مِنَ الْمَكْرِ

پس نیامد داد او را خداوند بزرگواری است

وَقَدْ وَطَّئْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ

و بستی که آرام داده بودم نفس مرا بکشتن و اسیر گشتن

مَوْفَى وَفِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَفِي سِتْرِ

نگه داشتم درنگه داشت خدا در پرده

قَلَابِصُ يَفْرِي الْحَصَا أَيْنَ مَا يَفْرِي

شترانی که می بریدند سنگ ریزه را هر کجا که می بریدند

وَاضْمُرْتُهُ حَتَّى أُوَسِّدَ فِي قَبْرِي

و پنهان داشتم آنرا تا که باشم در گور من

وَهَذَا الْبَيْتُ مَرْوِيٌّ أَيْضًا وَرَدَهُ بَعْدَ قَوْلِهِ وَبِتُّ

از روایت سید مرتضی است و دارد او بعد از گفته و شب داشتم

أَرَايَهُمْ وَقَدْ أَوْرَدَهُ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَحِمَهُ

نگه دارنده ایشان و بدو روایت کرد آورد این را شیخ مفید ابو عبد الله

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الشَّرِيكِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
از عبد الله بن شریک از پدر او که گفت امیر المؤمنین
 عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّكَ
علی برویاد سلام برستی که بر در مسجد کروی اند که دعوی می کنند که تو
 رَبُّهُمْ فَدَعَاهُمْ وَقَالَ لَهُمْ وَيْلُكُمْ إِنَّمَا عِنْدَ مِثْلِكُمْ
بر در و کار ایشان بی نخواند ایشان را و گفت ایشان را که دای بر شما برستی که من بنده ام مانند شما
 أَكُلُ الطَّعَامِ وَاشْرَبُ الشَّرَابَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَارْجِعُوا
ی خورم طعام و ی آشام و ی آشامیدنی پس پر میرید از خدا و باز گردید
 فَا بَوُّهُ فَطَرَدَهُمْ فَاتَّقُوا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي وَالثَّالِثِ
پس منع کردند پس برانند ایشان را پس آمدند باز در روز دوم و سیم
 وَقَالُوا مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ إِنْ تُبْنِمُوا إِلَّا قَتَلْتُكُمْ
و گفتند مانند آن پس گفت ایشان را که غذا که اگر توبه کنید و اگر نه بکشم شما را
 أَتُحِبُّ قِتْلَةَ فِدَعَا قَبْرًا فَإِنِّي بِفِتْدُومٍ فَخَفَرَهُمْ أَخَذُوا
از شرین کشتن پس بخواند قبر را پس بیاورد تپش پس بکنند برای ایشان گوی
 بَيْنَ بَابِ الْمَسْجِدِ وَالْقَصْرِ وَدَعَا بِالْحَطَبِ وَطَرَحَهُ
میان در مسجد و کوشند و طلب کرد میزم پس ریخت آنرا
 التَّارِفِيهِ وَقَالَ إِنِّي طَارِحَكُمْ فِيهَا أَوْ تَرْجِعُوا فَا بَوُّوا فَقَدَفَ
و آتش در و گفت برستی که من اندازنده هم شمارا در اینجا بار کردیم پس برستاندند و قبول کردند

بِهِمْ فِيهَا حَتَّى أُحْرِقُوا وَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا لَمْ يَحْرِقْهُمْ
پس در انداخت ایشان را در اینجا که بسوختند و گفت برخی از یاران ما که نسوزانید
 وَأَمَّا ادْخَنَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و برستی درود داد بر ایشان بر گفت
 أَوْ قَدْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَبْرًا
بر افروختم آتش خود را و خواندم قبر را
 وَتَبَّرَ الْخِطْمُ حُطْمًا مُنْكَرًا
و تپید شکم شکسته شکستن عجب
 وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 مَا أَزْنَقَهُتُ فِي شَيْءٍ دُرِّيَّةٍ
آنکه که دیدم کار کار ناشایست مصیبت رسانیدم
 قَدَمَاتِ وَاللَّهُمَّ مَن كَانَ كَيْفَاهُمْ
که برده باشد بر ایشان کیست که ندان کند ایشان را
 وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَاهُ أَبُو عَمْرٍو وَلَا وَابْنِ دُرَيْسٍ
 فَلَا وَرَبِّكَ مَا بَرُوا وَلَا ظَهَرُوا
پس نه پروردگار تو که نه بودند و نظر نیافتند
 لَكُمْ قُرَيْشٌ تَنَافَى لِيَقْتُلَنِي
ایند قریش آرزو می نمودند که مرا بکشند

مَنْ يَرْكُ الْحَقَّ يَقُومُ صَغَرَهُ
اَقْتُلْ مِنْهُمْ سَبْعَةً اَوْ عَشْرَةً

وَكَلَّمَهُمْ اَهْلُ فُسُوقٍ فَجَرَهُ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ بَارَزَ بَعْضَ يَهُودٍ خَيْرٌ

يَنْصُرُنِي رَبِّي خَيْرٌ نَاصِرٍ
اَمْتُتُ بِاللَّهِ بِقَلْبٍ شَاكِرٍ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ مَا بَلَغَهُ اِثْمُ عَاقِبَةٍ

وَعَمْرَاهُ تَعَاقَدًا عَلَى اَنْ مَضَى لَعْنُهُ وَاِذَا غَلَبَ

يَا عَجَبًا لَقَدْ رَأَيْتُ مُنْكَرًا

مَا كَانَ يَرْضَى اَخَذَ لَوْ خَيْرًا

اَنْ يَعْدِلُوا وَصِيَّةً وَاَلَا يَتَرَا

كَلَامُهُمَا اِحْتَدِي قَدْ عَنكَ كَرَا

مَنْ ذَا بَدُنِيَا بَيْعُهُ قَدْ خَسِرَا

لَا تَحْسَبْنِي يَا بَنَ عَاصٍ عَسِرَا

كَانَتْ قُرَيْشٌ يَوْمَ بَدْرٍ حَزْرَا

اَضْرَمْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَتْبَا

لَنْ يَنْفَعَكَ الْخَادِرُ مَا قَدْ حَدَا

لَوْ اَنْ عِنْدِي يَوْمَ حَرْبِي جَعْفَرَا

رَأَتْ قُرَيْشٌ نَجْمَ لَيْلٍ ظَهَرَا

شَاثِي النَّبِيِّ وَاللَّعِينِ الْاٰخِرَا

قَدْ بَاعَ هَذَا دِينَهُ اِنْ فُجِرَا

بِمَلِكٍ مَضْرَانٍ اَصَابَا بِظَهْرَا

سَلَبْتِ بَدْرًا ثُمَّ سَلَبْتِ خَيْرَا

اِنِّي اِذَا مَا الْمَوْتُ يَوْمًا حَضَرَا

قَدِمْتُ لَوْ اِنِّي لَا تُؤَخِّرُ حَذْرَا

وَلَا اَخَا الْحِيلَةَ مَا قَدْ قَدَّرَا

وَحَسْبُكَ الْكَيْثُ الْهَامُ الْاَذْرَا

رَأَتْ قُرَيْشٌ نَجْمَ لَيْلٍ ظَهَرَا

وَأَمَّا مَا بَلَغَهُ اِثْمُ عَاقِبَةٍ

وَمَوْلَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا ذَا الَّذِي يَطْلُبُ مِنِّي الْوَيْتَا

ای آنکه میجویی از من کیینه

حَقًّا وَتُصَلِّيُ بَعْدَ ذَلِكَ الْجُمُعَا

حق و در بعد نماز این اذان بآتش

إِذْ كُنْتَ تَبْتَغِي أَنْ تَرْوُرَ الْقَبْرَا

اگرستی تو که خواهی زیارت کنی کور را

أَعْطَيْتُكَ الْيَوْمَ ذُفَا فَا صَبْرَا

بسم ترا امروز شری زهری کنده تلخ

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَهْفُ نَفْسِي وَقَلِيلُ مَا أَسْرَا

ازدود نفس مرا و اندک آنچه شاد کند مرا

لَمَّا أَرَادَ فِي الدَّهْرِ بَيْنَ مَا جَرَّاهُمْ

نخاستم در روزگار روز حرب ایشان

مَا أَصَابَ النَّاسَ مِنْ خَيْرٍ وَشَيْ

آنچه فرا رسد بر دمان از نیکی و بدی

وَهُمُ السَّاعُونَ فِي الشَّرِّ الشَّيْ

و ایشان سعی کنند کاند در بدی سخت

وَإِيضًا عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَإِنِّي عَلَى تَرْكِ الْغُوضِ قَدِيرٌ

و بر برستی که من بر ترک جستم بر هم نهادن توانا

تَعَامِي وَأَغْضَى الْمَرْءُ وَهُوَ بَصِيرٌ

که کور گرداند خود را و چشم بر هم نهد مرد و آگاه

أَغْمَضُ عَيْنِي عَنْ أُمُورٍ كَثِيرَةٍ

بر هم نهادم چشم خود را از کارها بسیار

وَمَا مِنْ عَمَلٍ أَغْضَى وَلَكِنْ رَمَا

و نه کاری جستم بر هم می نهادم ولیکن چندان بود

وَأَسْكَنْتُ عَنْ شَيْءٍ لَوْ شِئْتُ فَلَيْتَهَا

و خاموش می شوم از چیزی که اگر خواستی گفتی آنرا

أَصْبَرْتُ نَفْسِي بِاجْتِهَادِي وَطَا

نرا صبری دارم نفس خود را بکوشش خود و طاعت خود

وَلَكِنْ عَلَيْنَا فِي الْمَقَالِ امِيرٌ

و نیست بر ما در گفتار امیری

فَإِنِّي بِاخْتِلَاقِ الْجَمِيعِ خَيْرٌ

بس برستی که اختلقا و همه اکام

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا فِيكَ خَيْرٌ وَلَا مِيرٌ تَعْدُلُهُ

نیست در تو چیزی و نه نفعی که آگاه گرد شوی آنرا

فَإِنْ بَقِيتَ فَلَا تُرْجَى لَكُمْ مِرَّةٌ

بس اگر باقی مانی تو بر امید ندانند ترا بر بار دیگر

قَضَيْتَ مِنِّي لِبَانَانِي وَأَوْطَارِي

که بکند ای از من مرادها مرا و جستهها مرا

وَإِنْ هَلَكْتَ فَمَذْمُومًا إِلَى التَّارِ

و اگر هلاک شوی بس نکوهیده باشی بد و زخ

قَافِيَةُ الزَّاءِ

رُويَ أَنَّ عَمْرُو بْنَ عَبْدِ وَدَّ بَرْدِيَوْمٍ

روایت کردند که عمر بر سر عبدود چون روز

الْخَنْدَقِ يُنَادِي هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

خندق ندا می کرد که هست از هیچ پیروز آید بر من خواست امیرالمومنین علی

فَقَالَ أَنَا هَلَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَقَالَ اجْلِسْ وَنَادَى عَمْرُو

برگشت نم بر ای پسر خدا بر گفت بنشین و ندا کرد عمرو

الثَّانِيَةَ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ ثُمَّ قَالَ إِنْ جَنَحَ كُمْ إِلَى

دوم بار که هست از مبارزی پس گفت گنج است بهشت شما آنکه

تَرْغَمُونَ أَنَّ مَنْ قُتِلَ مِنْكُمْ دَخَلَهَا إِلَّا لِيَبْرَزَ إِلَى جَلَاءِ
 دعوی میکند که هر که بکشد او را از شش در راه دیدار آن که باید که بیرون آید بمن مردی
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا هَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ اجْلِسْ ثُمَّ قَالَ
 بر گفتند ای امیرالمومنین علی من مرادیت را یا رسول الله بر گفت بنشین بر گفت

الثالثة وهو يقول

سوم بار واد می گفت

وَلَقَدْ لَجَجْتُ مِنَ النَّبَا جَعَمٍ هَلْ تَسَارِعُ
 برستی که بجای نمودم از اخبار کردن بهما این که تسارعی
 وَوَقَفْتُ إِذْ جَمِيعُ الْمُشْجَعِ مَوْقِفِ الصُّرُونِ
 و ایستادم چون جمیع تشجعیان موقوفه صُرون
 وَكَذَاكَ إِنِّي لَمَّا زِلْتُ مُتَرَعِّضًا خَوَّلَهُ هَزْ
 و همین برستی که من همیشه شتاب کننده ام بجای می
 وَتَشَاجُعَةٍ فِي الْفَقَى وَالْجُودِ مِنْ خَيْرِ الْعَرَبِ
 و تشجاعت در جوانمردی و سخاوت از بهترین عربان

فَقَامَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَبَا لَهُ فَإِنَّ لَهُ النَّبِيَّ
 بر برخاست ای امیرالمومنین علی بر گفت من مراد را بر هستم روی بد او نمی
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَهُ فَشَى عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ
 بر رفت ای امیرالمومنین علی واد می گفت

يَا عَمْرُ وَوَيْحَكَ قَدْ أَتَاكَ مُجِيبُ صَوْتِكَ غَيْرَ عَاجِزٍ
 ای عمرو وای بر تو برستی که آمده است جواب تو نه عاجز
 ذُو نَبِيٍّ وَبَصِيرَةٍ وَالْحَقُّ مُضِي كُلِّ مَنَاسِدٍ
 خداوند قصه و پنداری دل و حق مجاز است هر پیروزی یا بنده را

وَلَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْإِيمَانِ فَنِيَّ يُجِيبُ إِلَى الْمُبَارِزِ
 برستی که بخواندی به بیرون آمدن جوانمردی را که اجابت کند به بیرون رفتن
 يُعَلِّيكَ أَبْيَضَ صَارِمًا كَالْمَلِجِ حَتْفًا لِلنَّجَاجِزِ
 که مایه در آورد ترا شمشیر بران چون نکت برای دهن و لاله سپاسد کشته بخاک کند

إِنِّي أَوْمِلُ أَنْ تَقُومَ عَلَيْكَ نَاحِيَةُ الْجَنَائِزِ
 برستی که من امید دارم که برخیزد بر تو کناره جنازه ها

مِنْ ضَرْبَةٍ نَجْلَاءَ يَبْقَى ذِكْرُهَا عِنْدَ الْهَزَازِ
 از دوی بزرگ فراخ که باقی ماند یاد آن نزدیک هر جا

وله عليه السلام

حَيَاتُكَ أَنْفَاسُ تُعَدُّ وَكَلَامُكَ
 زندگانی تو نفس است که بشمار آید و کلامی
 وَيُحْيِيكَ مَا يَقْنِيكَ فِي كُلِّ كَلِمَةٍ
 و زنده دارد ترا آنکه نیست کند ترا به شی
 مَضَى نَفْسٌ مِنْهَا انْتَقَصَتْ بِخُرُوجِهَا
 که بگذشت نفسی از آن نقصان کردی با خروجی
 وَيَخْدُوكَ حَادٍ مَا يُرِيدُكَ الْهَزَا
 و برانده ترا را نهد که خواهد بازی و آشوب
 وَمَا لَكَ مِنْ عَقْلِ تُحْتَنُ بِرُزْوَا
 و نیست ترا از عقلی که در میان آن نیست نقصان

قَافِلِ السَّيْرِ قَالِي وَصِيَّتِي أَتَى الْهَاقِ قَالِي
 فرود آمده ای در راه و وصیت من را شنیده ای ای هاک قالی

لَا بِنَهْ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

الْعِلْمُ زَيْنٌ فَكُنْ لِلْعِلْمِ مَكْتَسِبًا
 علم زینت است پس باشی مر علم را کسب کننده
 وَازْكُنْ إِلَيْهِ وَثِقًا بِاللَّهِ وَاعْنِ بِهِ
 پس کن باد و اعتماد کن بخدا و بی نیاز شو باد
 لَا تَسْأَلَنَّ فَمَا تَأْكُتُ شَهْرِيكَ
 سیر مشو پس بآنکه باشی نیک داخل شونده
 وَكُنْ فِتًى نَاسِكًا مُحِضًا لِلتَّقَى وَرِعًا
 و باشی جوانی عبادت کننده و پرهیزگار
 فَنَنْتَخِلْ بِالْأَدَابِ طُلُوبَهَا
 پس بد که خوی گیرد بآدابها کرد و بان
 وَاعْلَمْ هَدِيتَ فَإِنَّ الْعِلْمَ خَيْرٌ صَفًى
 و بدان هدایت بد و راهی که علم بهتر از هر صفی است

وَكَزَلْهُ طَالِبًا مَا عَشْتُ مُقْتَسِبًا
 و باشی مر او را طلب کننده چندانکه بزی تو
 وَكُنْ حَلِيمًا زَيْنَ الْعَقْلِ مُحْتَرِمًا
 و باشی بردبار استوار عقل نگهبان
 فِي الْعِلْمِ يَوْمًا وَإِنَّمَا كُنْتَ مُنْعَمًا
 در علم روزی و بآنکه باشی در رونده
 لِلدِّينِ مُغْتَنِمًا لِلْعِلْمِ مُفْتَرِسًا
 مراد دین غنیمت شمرنده مر علم را در نشاندنده
 رَئِيسٌ قَوْمٍ إِذَا مَا قَارَنَ الرُّؤْسَا
 بهتر قومی چون نزدیک شوند بهم ممتد قوام
 أَخْضَى لَطَائِبِهِ مِنْ فَضْلِهِ سَلَسًا
 که کشته باشد مر جوینده او را خوش کوار

وَلَعَلَّ السَّلَامُ

الشَّيْفُ وَالْخَنْخَرُ رِيحَانَا
 شمشاد و خنجر ریحان ما
 أَقِ عَلَى الرَّجَسِ وَالْأَسِ
 ایستاد بر زهر و آس

شَرَابُنَا مِنْ دَمِ أَعْدَانِنَا
 آشامیدن ما از خون دشمنان ما است

وَكَاسُنَا بِجَمَّةِ الرَّاسِ
 و جام ما سر کلاه است

وَلَعَلَّ السَّلَامُ

لَا تُهَمُّ دَبْكُ فِيمَا قَضَى
 بتمت مباش پروردگار خود را در آنچه حکم کرد
 لِكُلِّ غَمٍّ فَرَجٌ عَاجِلٌ
 هر غمی را فرج است بشتاب

وَهُوَ الْآمَنُ طِبُّ نَفْسَا
 و آسان فراگیر کار را و خوش باش بنفس
 يَأْتِي عَلَى الْمُضِجِ وَالْمُنَى
 که آید بر بامداد کردن و شبگاه کردن

وَلَعَلَّ السَّلَامُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ
 شکر و سپاس مر خدا را نیست شریک او را
 لَمْ يَبْقَ لِي مُوَسِّسٌ قِيُونِي
 نماند مرا مونس که مونس کند مرا
 فَأَعْتَرَى النَّاسَ مَا اسْتَطَعْتُ
 پس دوری کن از مردم چندانکه توانی
 فَالْعَبْدُ يَرْجُوا وَلَيْسَ يُدْرِكُهُ
 پس بنده امید دارد و نیست که در یابد آزار

دَابِّي فِي صُبْحِهِ وَفِي غَلْبِهِ
 ایست خوی من در بامداد و در وقت تاریکی
 إِلَّا إِنِّي أَخَافُ مِنْ أَنْبِهِ
 مگر مونس که ترسم از آس او و در
 تَرَكْنِي إِلَى مَنْ تَخَافُ مِنْ دُنْبِهِ
 میل کن به آنکس که ترسی از آلودگی او و در
 وَالْمَوْتُ أَذْنِي إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ
 و مرگ نزدیک تر است بآو از نفس او

وقال عليه السّلام

لَا تَأْمَنُ الْمَوْتَ فِي طَرَفٍ وَلَا لِقَى
این همیشه از مرگ در چشم برجم زدن و نفس زدن
 وَأَعْلَمُ بِأَنْ سَهَامُ الْمَوْتِ نَافَةٌ
بدانک تیر باد مرگ بیرون رود
 مَا بَالُ دِينِكَ تَرْضَى أَنْ تُدْفِنَهُ
بست حال دین تو که راضی باشی که جگر کن کردانی آفر
 تَرْجُوا النِّجَاةَ وَلَمْ تَسْلُكْ سَالِكَهَا
ای سیدی داری نجاتی را و نمی سپری راهی که آید و آرد

وَلَوْ تَمَنَعْتَ بِالْحِجَابِ وَالْحَرَمِ
و اگر چه بپوشیده باشی بحجابان و حرم بانان
 فِي كُلِّ مَدْرَجٍ مَتَا وَتَسْرِ
در هر درجه دار ازنا و سحر دار
 وَتَوَبُّ نَفْسِكَ مَغْشُولٌ مِنَ الدُّنْيَا
و حال آنکه جانم نفس تو شسته است از دنیای
 إِنَّ السَّعْيِيَّةَ لَا تَجْرِي عَلَى الْيَبْرِ
برستی که گشتی نرود بر خشکی

وله عليه السّلام

سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ الذُّوَارِ
سلام بر خدایان و نگهبانان قبرها
 وَلَمْ يَشْرَبُوا مِنْ بَارِدِ الْمَاءِ وَشَرِبُوا
و نیاشامیدند از آب سرد که شربت

كَأَنَّهُمْ لَمْ يَجْلِسُوا فِي الْحُجَابِ
گویند که ایشان ننشسته در حجابان نشستن
 وَلَمْ يَأْكُلُوا مِنْ كُلِّ رَطْبٍ وَابٍ
و نخوردند از هر تر و خشکی

وله عليه السّلام

أَيَحْسَبُ أَوْلَادُ الْجَهَالَةِ أَنَّنَا
ای پسران نادان نادانی که
 فَسَائِلُ بَنِي بَكْرٍ إِذَا مَا لِقَيْتُهُمْ
پس سوال کن بنی بکر را چون که قرار سی با ایشان
 وَأَنَا أَنَا لَا نَرَى الْحَرْبَ سَبَّةً
و ما و ما نمی که نه جنگ و جنگ را
 وَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ كَالْبِدْبِثِيَا
و این رسول خداست چون ماه شب چهارده میان
 فَمَا قِيلَ فِينَا بَعْدَهَا مِنْ مَقَالَةٍ
پس چگونه در میان ما پس ازین از گفتاری

عَلَى الْكَرْبَلَةِ نَسَلُهُمْ فِي الْغَوَارِ
بر کربلا نسلتیم مانند ایشان در میان سواران
 يَقْتُلِي ذَوِي الْأَقْرَانِ يَوْمَ التَّمَارِ
بکشتن من خداوندان محمدان را در روز تمار
 وَلَا تَنْتَنِي عِنْدَ الرِّمَاحِ الْمَدَاعِرِ
و باز نگردم نزد کت نیزه که آردن دشمنان
 بِرِ كَشَفَ اللَّهُ الْعِدَى بِالْإِتْنَاكِسِ
با و باز برد خدا دشمنان را به کوفتار کردن
 فَمَا غَادَرْتُ مَتَاجِدِيَا لِلدَّائِسِ
پس نگذاشت از ما نوری بر منی پوشنده

نُورِي أَتَدُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَنِي حُجْنًا مِنْ قَصَبِ قَتْمَاءَ نَافِعًا فَنَفْسُهُ
روایت است که او سلام بنا کرد زندگانی از تن بسزای نهادن از قصبه نافع بر روح خود
 اللَّصُوفُ ثُمَّ بَنِي حُجْنًا مِنْ مَدْرِ قَتْمَاءَ مُحْيِيًا ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
دزدان پس بنا کرد زندگانی دیگر از کلج بسزای نهادن از محیس پس نرود سلام

أَلَا تَرَانِي كَيْسًا مَكِيًّا
ای نمی بینی مرا زیبرک زیبرک که داند
 يَا بَا حَصِينًا وَأَمِينًا كَيْسًا
ای ای حصین و امین زیبرک

بَنِيْتُ بَعْدَ نَارِ فِجْ مَحْيَا
بنا کردم بعد از نافع محیس
 وَلَمْ يَوْجَدْ عَلَى قَافِيَةِ الشَّيْرِ
و نیافتند بر قافیه شیر

قَافِيَةُ الصَّادِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْبَلْحِيِّ أَشَدُّ نَا أَبُو مُحَمَّدٍ
 مُحَمَّدُ الْقَاصِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ لَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَتَمُّ النَّاسِ أَعْرَفُهُمْ بِنَقْصِهِ
 فَمَا تَرَى مِنْ مَرْدَانٍ شَانِدَةٍ تَمَّ أَنْ يَقْضَى خُذْ
 فَمَا كَانَ عَلَى السَّلَامَةِ مِنْ يُبَايَ
 بَيْنَ نَزْدِكِي إِسْمَاعِيلَ مَتَى الْكُفْرَ لَمْ يَكُنْ نَزْدِكِي أَيْدِ
 وَلَا تَسْتَغْلِ عَافِيَةً بِشَيْءٍ
 وَكَرَّانِ سَمَرٍ عَافِيَةٍ رَاحِلَةٍ
 وَخَلَّ الْفَخْصُ مَا اسْتَعْتَبَتْ عَنْهُ
 وَكَيْفَ تَقْضَى رَاحِلَةً تَوَانِي أَيْدِ

وَأَقْمَعَهُمْ لَشَهْوَتِهِ وَحِرْصِهِ
 وَبَارِزَ زَنْدَةٍ تَرَى أَشْيَاءَ مَشْهُورَةٍ وَحِرْصِهِ
 وَمَنْ لَمْ تَرْضَ صِحَّتَهُ فَاقْضِ
 وَهَكَذَا رَاضِي بِنَاحِي صِحَّتِهِ أَوْ رَاضِي كُنْ أَوْ رَاضِي
 وَلَا تَسْتَخْضِضْ أَذَى لِرُخْصِهِ
 وَارْزَانِ سَمَرٍ رَاحِلَةٍ رَاحِلَةٍ
 وَكَمْ مُسْتَجْلِبٌ عَطْبًا لِفَخْصِهِ
 بَسْ جَدِّهِ كَشَدَّةً يَلَاكُ بَسْوَى خُذْ تَقْضَى

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ

لَا ضَحِيحَ الْعَاصِ وَابْنَ الْعَاصِ
 رَاحِلَةٍ سَمَرٍ كَرَامَتِهِ رَاضِي رَاضِي
 مُسْتَحْقِبِينَ حِلْقَ الدَّلَاصِ
 وَجَاهِدَانِ كَشَدَّةً طَلَبُوا زَرْهَ رَاحِلَةٍ

سَبْعِينَ الْقَاعَ قَدِي التَّوَاصِي
 مَشَادِ سَمَرٍ بِنَدَةِ سَوِيَّاتٍ مَشَادِ
 قَدْ جَبُّوا الْخَيْلَ مَعَ الْقِلَاصِ
 بَرَسَتْ كَ جَنِيَّةٍ كَشَدَّةً سَابِقَةً وَاشْتَرَانِ جَوَافِ

أَسَادُ مُحَلِّ حِينَ لَا مَنَاصِ
 شَرَانِ قَطْ أَنْ يَكَامَرَ كَرَامَتَهُ كَرَامَتِهِ
 مَا أَنَا بِالْعَاصِي وَشَيْخِي الْعَاصِ
 نَسْتَمُ مِنْ عَاصِي وَهِيَ مِنْ عَاصِي بُوَدِ

أَهْوَتْ يَقُومُ فِي الْوَقَانِ كَاصِ
 جَسَتْ قَوْمٌ أَنْ قَوْمَهُ دَرَجَتُهُ كَرَامَتِهِ كَانِ

وَفِي رَوَايَةِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ

لَا ضَحِيحَ الْعَاصِ وَابْنَ الْعَاصِ
 رَاحِلَةٍ سَمَرٍ كَرَامَتِهِ رَاضِي رَاضِي
 خَوْفَتِي بِلَايِ الدَّلَاصِ
 تَرَسَّيْتُ رَاحِلَةً مَشَادِ كَانِ زَرْهَ رَاحِلَةٍ
 لَوْ قَدَّرَا وَهَاتَنَفَضُوا التَّوَاصِي
 أَرْمَنَةُ آتَرَا يَفْشَانَهُ سَوِيَّاتٍ مَشَادِ
 مُسْتَحْقِبِينَ حِلْقَ الدَّلَاصِ
 وَجَاهِدَانِ كَشَدَّةً طَلَبُوا زَرْهَ رَاحِلَةٍ

مِنْ مَعْشَرٍ مِنْ غَالِبِ مُصَاصِ
 أَرْمَنَةُ آتَرَا يَفْشَانَهُ سَوِيَّاتٍ مَشَادِ
 وَقَائِدُ الْخَيْلِ مَعَ الْقِلَاصِ
 وَكَشَدَّةً كَانِ سَبْ سَوَارَانِ وَاشْتَرَانِ سَوَارَانِ
 لَقَالَ كُلُّهَا رَبِّ خِلَاصِ
 رَاحِلَةٍ كَوَيْدِ سَمَرٍ كَرَامَتِهِ رَاضِي رَاضِي
 وَجَبُّوا الْخَيْلَ مَعَ الْقِلَاصِ
 وَجَنِيَّةٍ كَشَدَّةً سَابِقَةً وَاشْتَرَانِ جَوَافِ

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَافِيَةِ الصَّادِ

لَسْنَا مَا تَدْعُونَ بِغَيْرِ حَقٍّ <i>ماست آنچه دعوی میکنید شما بنا حق</i>	إِذَا مَنِى الصَّحَاحُ مِنَ الْمَرَضِ <i>چون جدا کنند تن درشتا را از جاران</i>
عَرَفْتُمْ حَقَّنَا فَحُدُّوهُ <i>بشنا ختیه من ما را بس انکار کردید آنرا</i>	كَمَا عَرَفَ التَّوَّادُّ مِنَ الْبَيَاضِ <i>چنانکه بشناسند سپاه را از سپید</i>
كِتَابُ اللَّهِ شَهِدُنَا عَلَيْكُمْ <i>کتاب خدا کواهد ماست بر شما</i>	وَقَاضِينَا الْآلَةَ فَنَعْمَ قَاضٍ <i>و حکم کننده میان ما خداست پس نیک حکم کننده</i>

وكتب اليه عليه السلام معوية

لَا تُفْسِدَنَّ سَابِقَ إِحْسَانٍ <i>تبا مکن پیشین نیکی را که بگذشت</i>	وَاللَّهُ لَا يَغْلِبُ فِيمَا تَدْقِصُ <i>و خدا را غلبت نشود در آنچه حکم کرد</i>
--	---

فاجابه عليه السلام

إِنَّ تِلْكَ ذَا عِلْمٍ بِمَا اللَّهُ قَضَى <i>اگر مستی خداوند علم اینج خدا حکم کرد</i>	فَأَمَّهُ يَا تَيْتُكَ سَيْفِي الْمَنْصُوقِ <i>پرستی که آید شمشیر من که کشیده است</i>
--	--

وَاللَّهُ لَا يُبْرِئُ شَيْئًا نَقَضًا
و خدا حکم نکرد دانه چیزی را که شکسته گردانیده

وله عليه السلام

إِذَا أَذِنَ اللَّهُ فِي حَاجَةٍ <i>چون دستور دهد خدا در حاجتی</i>	أَتَاكَ التَّجَاحُ بِمَا يَرِ كُضْ <i>آید بتو فیروزی به دویدنی</i>
وَأَنْ أَذِنَ اللَّهُ فِي غَيْرِهَا <i>و اگر دستور دهد خدا در غیر آن</i>	أَتَى دُونَهَا عَارِضٌ يَعْزُ <i>آید پیش از عارضه که معوض رود</i>

وله عليه السلام على قافية الطاء

نَحْنُ نَوْمُ الْفَطْ الْأَوْسَطَا <i>ما قصد کنیم راه میان را</i>	لَسْنَا كَمَنْ قَصَى وَأَقْرَطَا <i>نیستیم ما چون کسی که تنصیر کرد یا از حد در گذشت</i>
--	--

وله عليه السلام

أَضْبِرْ عَلَى الدَّهْرِ لَا تَقْضَبْ عَلَى أَحَدٍ <i>صبر کن بر روزگار خشم مکن بر یکی</i>	فَلَا تَرَى غَيْرَ مَا فِي اللَّوْحِ مَخْطُوطٍ <i>پس نه بینی دنیای آنچه در لوح نوشته شده</i>
فَلَا تُقِيمَنَّ بِنَايَ لَا انْتِفَاعَ بِهَا <i>نمیتم مشور سرای که سود نداشته بآن</i>	وَالْأَرْضُ وَاسِعَةٌ وَالرِّزْقُ مُبِطُوطٌ <i>و زمین فراخ است و روزی گسترده</i>

وله عليه السلام على قافية الظاء

نَعْمَ أَمْرِي خَيْرٌ لَهُ مِنْ يَقْظِهِ <i>خوب بودی بهتر است از بیداری</i>	لَمْ يَرْضَ فِيهَا الْكَائِبِينَ الْجَفْظَةَ <i>که راضی نگردانده درو نرسیندگان نلکه بمان را</i>
--	--

وَفِي صُرُوفِ الدُّهُورِ لَمُرٌّ عَظِيمٌ

در گردش روزگار مروری عظیم است

وَلَعَلِيَ السَّلَامُ عَلَى قَافِيَةِ الْعَالَمِينَ

وَعِ الْحَرِصُ عَلَى الدُّنْيَا وَفِي الْعَيْشِ لَا تَطْعَمُ

دست بهار عیش را بردین و در زندگانی طعم نمی

فَلَا تَدْرِي أُنْفَى أَرْضِكَ أَمْ فِي غَيْرِهَا

و ندان که در زمین تو یا در جهان بیندازند ترا

وَلَا تَجْمَعُ مِنَ الْمَالِ فَلَا تَدْرِي لِمَنْ تَجْمَعُ

و گرد کن از مال پس ندانی که برای که گرد میکنی

فَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ لَا يَنْفَعُ

برستی که روزی قسمت کرده است و هیچ مرد سود نمی

فَقِيرٌ كُلُّ مَنْ يَطْعَمُ غَيْرَ كُلِّ مَنْ يَقْنَعُ

مرویش است هر که طعم دارد تو اندک است هر که قناعت کند

وَلَعَلِيَ التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ

إِذَا خَلَكَ الصَّدُوقُ مَنْ كَانَ مَعَكَ

برستی که برآمد راست تو آنست که باشد با تو

وَمَنْ إِذَا عَايَنَ أَمْرًا قَطَعَكَ

و آنس که چون معاینه کند کاری را که ببرد ترا

وَمَنْ يَضِيءُ نَفْسَهُ لِيَفْعَلَكَ

و آنکس که کند رساند نفس خود را تا سود رساند ترا

شَتَّتْ فِيهِ أَمْرُهُ لِيَجْمَعَكَ

پراکنده کرد در آن کار خود را تا گرد آورد ترا

وَلَعَلِيَ السَّلَامُ فِي الْمَنَاجَاتِ

منزجیه خود را بآئین ذیل کند
برای جهت خاطر تو
فقط
و در سوره که از او ترا

ذُنُوبِي إِنْ فَكَّرْتُ فِيهَا كَثِيرَةٌ

گناهان من اگر فکر کنم در آن بسیار است

وَمَا طَمَعِي فِي صَالِحٍ قَدْ عَلِمْتُ

بر نیست طمع من در کار نیک که کردم آنرا

فَإِنْ يَكُ غُفْرَانٌ فَذَلِكَ بِرَحْمَةٍ

پس که باشد آمرزشی پس آن بر رحمت حق بود

مَلِيحِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي وَحَافِظِي

پدرش من و مولای من و پروردگار من و نگه دارنده مرا

وَذَخَّتْ رِزْقِي مِنْ ذُنُوبِي أَوْسَعُ

و رزق پروردگار من از گناهان من فراخ تر است

وَلَكِنِّي فِي رَحْمَةِ اللَّهِ أَطْمَعُ

ولیکن من در رحمت خدا طمع میکنم

وَإِنْ يَكُنِ الْآخِرَى بِمَا كُنْتُ أَصْنَعُ

و اگر باشد دیگر بان بود که کردم من

وَإِنِّي لَهُ عَبْدٌ أَقْرَبُ وَأَخْضَعُ

برستی من مراد را بنده ام اقربا میکنم و فروتنی میکنم

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَلْفَضْلُ مِنْ كَرَمِ الطَّبِيعَةِ

افضل کردن از بزرگی طبیعت است

وَالْخَيْرُ أَمْنُ جَانِبًا

و خیر بازدارنده تر است بجانب

وَالشَّرُّ أَسْرَعُ جَرِيَّةً

و بدی زودتر است بر رفتن

تَرَكَ التَّعَاهُدَ لِلصَّدِيقِ

ترک نمود دوستی را

وَالْمَنْ مَفْسَدَةُ الصَّنِيعَةِ

و منت نهادن در عطا تباهی کردن است

مِنْ قَلَّةِ الْجَبَلِ الْمَنِيْعَةِ

از سر کوه بازدارنده

مِنْ جَرِيَةِ الْمَاءِ السَّرِيعَةِ

از رفتن آب روان

يَكُونُ دَاعِيَةَ الْقَطِيعَةِ

بشد بهر خواننده به باز بریدن را

من غنای من
باز بکار من

لَا تَلَطِّحْ بِوَقْعَةٍ

آلوده مشو به غیبت

إِنَّ التَّخَلُّقَ لَيْسَ بِكُفٍّ

برستی که خود بر خود گرفتن نیست که درنگ کند

جَبَلِ الْأَنْبَاءِ مِنَ الْعِبَادِ

فره اند مردمان از بندگان

فِي النَّاسِ تَلَطُّحُ الْوَقْعَةِ

در میان مردمان که آلوده گرداند ترا غیبت

أَنْ يُولَّ إِلَى الطَّبِيعَةِ

در آنکه باز گردد بطبیعت زود باشد که آن طبیعت

عَلَى الشَّرِيفَةِ وَالْوَضِيعَةِ

بر اخلاق شریفه و فرومایه

وله عليه السلام

هَلْ يَقْرَعُ الْقَصْرُ مِنْ مَاءٍ وَمِنْ طَرَفٍ

مسند که در کوبند منک را از آب و از یاران

أَنَا عَلَى أَوَّلِ السَّبْطَيْنِ مُقْتَدِرٌ

ستم علی بن حسن و حسین توانا

هَلْ يَلِجُ الرِّيحُ بِالْأَمَانِ وَالطَّعَمُ

است که فراسد بدولت بامید و طعم

عَلَى الْعُدَاةِ غَدَاةَ الرُّوحِ وَالنَّمْعِ

بر دشمنان بادادان ترس و دشت

وله عليه السلام

أَوْدَى بَغْشَامُ دَهْرٍ كَانَ يُأْمَلُهُ

چنانکه غشام روزگار که بود که امید داشت ترا

فَكَانَ زَيْدٌ كَثْرَتُ الْكَلَامِ تَمَعًا

چونستی که بود که بسیار می گردانید ده سخن از جملات

فَحَرَّجْنَا فِي الْأَرْضِ صُرُوعًا

بر زمین صرود

حَتَّى سَمَّا بِحُسَامٍ تَرْوِيعًا

تا که بر بالاد شد ترشید خود را برسانیدن

فَعَلَوْتُهُ مِنِّي بِضَرْبَةٍ قَاتِلَةٍ

بر از بالاد آوردم او را زنی ناکاه کننده

مَنْ كَانَ يُنْكِرُ فَضْلَنَا وَسَاءَنَا

هر که باشد که انکار کند فضل ما و بدی ما

قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ الْمُرْتَضَى قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ أَخْبَرَنَا

فرموده ما

مَا كَانَ يَوْمًا فِي الْحَرْبِ جَزُوعًا

نبود روزی در جنگ خجسته

فَأَنَا عَلَى الْإِلَهِ مُطِيعًا

بر من علی ام سرخدا را فرمان برده

قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ الْمُرْتَضَى قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ أَخْبَرَنَا

فرموده ما

السَّيِّدُ الْمَفِيدُ رَحِمَهُ اللَّهُ لَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وآله الاختفاء من قريش بالهرب منهم إلى الشَّعْبِ لَخُوفِهِ

عَلَى نَفْسِهِ اسْتِشَارَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ

عَا ثَمَّ تَقَدَّمَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ

يَضْطَجِعَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيَقْبِيَهُ

بِنَفْسِهِ فَأَجَابَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بِنَفْسِهِ فَجَاءَهُ إِلَى ذَلِكَ فَلَمَّا نَامَتِ الْعَيُونُ جَاءَ أَبُو طَالِبٍ

بنا بر مطالب الی علی مقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد اجمع علی معال امر المؤمنین

وَمَعَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ایا او امیر مؤمنان بود برکت امیر مؤمنان

يَا ابْنَاهُ اِنِّي مَقْتُولٌ فَقَالَ ابُو طَالِبٍ

ای پسر من بدستی که من کشته ام برکت ابوطالب

اَصْبِرْ يَا بَنِي فَالْصَّبْرُ اَجْحَى

صبر کن ای پسر من بر صبر خود ندانم است

قَدْ بَدَّلْنَاكَ وَالْبَلَاءُ شَدِيدٌ

برستی که بخشیدم ترا و بلا سخت است

لِفِدَاءِ اَعْرَافِي الْحَسْبِ الثَّأِ

برای فدا کردن آوازه دهن خود خداوند منم

اِنْ تُصِيبَكَ الْمَوْتُ فَالْتِيْلُنِي

اگر برسد بموت تو بر من تیر مرگ بجای آید گاه

كُلَّ حَيٍّ وَاِنْ تَمْلَأَ عَيْشًا

هر زنده ای و اگر پر شود بخند گاه

وَكُلَّ حَيٍّ مَصِيرٌ لِّشُعُوبٍ

و هر زنده بازگشت او بزم است

لِفِدَاءِ الْحَبِيبِ وَابْنِ الْحَبِيبِ

برای فدا کردن عزیز و پسر عزیز

قَبِّ وَالْبَاعِ وَالْفِي الرَّحِيبِ

بزرگ روشن و فراخ بازو و پیش سر آود فراخ

فَصِيبٌ مِنْهَا وَغَيْرُ مَصِيبٍ

برسد به تو است از آن و نرسد به

اُخِذْ مِنْ سِهَامِهَا بِصِيبٍ

گیر از تیرهای آن به بهر

فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اَنَا مُرُونِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ اَخِي

آنگاه بیای مرا به صبر در یاری اخی

فَوَاللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتَ جَارِ

بسم خدا که نگفتم آنچه گفتی

وَلَا كُنْتُ اَحْبَبْتُ اَنْ تَنْصُرَنِي

و لکن من دوست میدارم آنکه به من یاری را

وَسَعَى لَوْجِهِ اَللَّهُ فِي نَصْرِ اَخِي

و سعی من برای خداست در یاری اخی

وَتَعْلَمُ اِنِّي لَمْ اَزَلْ لَكَ طَائِعًا

و دانی که من همیشه ترا فرمان برنده ام

يَا اَلْهَدَى الْحَمْدُ لَطِفًا وَاِفْعًا

ای هدایت راه راست ستوده در طفلی و مرد آشنده

وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَصْرِي الْجَدِيدِ اِلَى بَلِي

نهایت نوای کنی است

اَيُّ اجْتِمَاعٍ لَمْ يَصِدْ

که نام جمع بودن بود که نکشت

اَمْ اَيُّ شَعْبٍ لَا لِيَامٍ

یا کدام برای دو بایم است از همه پیوسته شدن

اَمْ اَيُّ مُشْتَفِعٍ بِشَيْءٍ

یا کدام سود گیرنده بخیزی

يَا بَوَسُّ لِلذَّهْرِ الَّذِي

ای هلاکت مرز و کاری را آنک

قَدْ قِيلَ فِي امْتَا هِمٍ

برستی که گفته در مانند ما ایشان

وَالْوَصْلُ فِي الدُّنْيَا انْقِطَاعٌ

و پیوستگی در دنیا بریده شدن است

لِتَشْتَبِ مِنْهُ اجْتِمَاعُ

برای چه کندگی ازو جمع شدن او

لَمْ يُفَرِّقْهُ اِنْصِدَاعُ

که جدا نکرد او را شکافتن شدن او

ثُمَّ تَمَّ لَهُ انْقِطَاعُ

پس تمام شد مر او را سود گرفتن او

مَا زَالَ مُحْتَلِفًا طِبَاعُهُ

همیشگی مختلف طبع او

يَكْفِيكَ مِنْ شَيْءٍ مَعَاذُ

که بسنده است از چیزی شدن او

وله عليه السلام

لَكَ الْحَمْدُ إِنَّمَا عَلَى نِعْمَةٍ

متراست شکر یا بر نعمتی

تَشَاءُ فَتَفْعَلْ مَا شِئْتَهُ

خوای اگر کنی کار را که خواهی آنرا خواهی

وَأِنَّمَا عَلَى نِعْمَةٍ تَدْفَعُ

و یا بر نعمتی که باز دارد

وَتَسْمَعُ مِنْ حَيْثُ لَا يَنْفَعُ

و شنوی از آنجا که نشنود او از مظلومان و غر مظلومان

وله عليه السلام

مَاتَ الْوَفَاءُ فَلَا رُقْدَ وَلَا طَعْمَ

بردون برون عطا است و نه طعم

فَأَصْبِرْ عَلَى ثِقَةٍ بِاللَّهِ وَارْضَ بِهِ

بس صبر بر آنکه کردی خدا را و راضی باش با آنچه مقدر است

فِي النَّاسِ لِلنَّاسِ إِلَّا الْيَأْسُ وَالْجُرْعُ

در مردمان برای مردمان بجز ناامیدی و شک

فَاللَّهُ أَكْرَمُ مَنْ يُرْجَى وَيَتَّبَعُ

بس خدا بزرگترین کسی است که امید دارند با او و بس او کنند

وله عليه السلام في المناجات

لَكَ الْحَمْدُ يَا جُودَ وَالْمَجْدُ الْعُلَى

متر است شکر یا جود ای خداوند بزرگی و بزرگی

إِلَهِي وَخَلَّاقِي وَحِرْزِي وَوَلِي

ای پروردگار من و آفریننده من و پناه من و یار من

تَبَارَكَتْ تُعْطِي مَنْ تَشَاءُ وَتُمْنَعُ

بزرگواری تو کسی را که خواهی و منع کنی کسی را که خواهی

إِلَيْكَ لَدَيْكَ الْأَعْسَارُ وَالْيُسْرُ افْرُغْ

بنورزد کن دشواری و آسانی بماند که از فرغ کن

إِلَهِي لئن جَلَّتْ وَجَّهَتْ خَطِيئَتِي

ای خداوند من اگر بزرگست و بسیار گناه من

إِلَهِي لئن أَغْطَيْتَ نَفْسِي سَوْهَا

ای خداوند من اگر بپوشی نفس خود را مراد او

إِلَهِي تَرَى حَالِي وَفَقْرِي وَفَاقِي

ای خداوند من می بینی حال مرا و درویشی و ناداشتی

إِلَهِي لَا تَقْطَعْ رَجَائِي وَلَا تُزِغْ

ای خداوند من بر سر امید مرا و گمراهی

إِلَهِي لئن خَيَّبْتَنِي أَوْ طَرَدْتَنِي

ای خداوند من اگر ناامید کنی یا برانی مرا

إِلَهِي اجْرِئْنِي مِنْ عَذَابِكَ إِنِّي

ای خداوند من بپندار ده مرا از عذاب تو که بترسم که من

إِلَهِي أَنَسْنِي بِتَلْقِينِ حُجَّتِي

پروردگار من مرا بفرزایان دادن حجت من

إِلَهِي لئن عَذَّبْتَنِي الْمَرْحَمَةَ

ای خداوند من اگر عذاب کنی مرا بمراد سال

إِلَهِي إِذْ قَتَيْتَ طَعْمَ عَفْوِكَ يَوْمَ لَا

ای خداوند من بپوشان مرا طعم عفو تو روزی که نه

فَعَفْوِكَ مِنْ ذَنْبِي أَجَلٌ وَأَوْسَعُ

بس عفو تو از گناه من بزرگتر است و فراخ تر

فَهَا أَنَا فِي رَوْضِ النَّدَامَةِ أَرْعُ

بس اینک من در مزار پشیمانی چرایی کنم

وَأَنْتَ مُنَاجَاتِي الْخَفِيَّةِ تَسْمَعُ

و تو راز بنان مرا می شنوی

فَوَادِي قَلْبِي فِي سَبَبِ جُودِكَ مَطْمَعُ

دل مرا بس مرا در باران سخاوت تو چای صدم است

فَمِنْ ذَا الَّذِي أَرْجُو مِنْ ذَا يَشْفَعُ

بس کیست آنکه امید دارم و کیست آنکه او را شفاعت

أَسِيرٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ لَكَ اخْضَعُ

اسیرم حیه ترسیده مرا ترا فروتنی میکنم

إِذَا كَانَ لِي فِي الْقَبْرِ مَثْوًى وَمُضَيِّحُ

چون باشد مرا در گور جای بقیه و بفرح کننده

فَحَبْلِ رَجَائِي مِنْكَ لَا يَتَقَطَّعُ

بس ریسمان امید من از تو بریده نشود

بَنُونَ وَلَا مَالٌ هُنَا لَكَ نَبِيعُ

فرزند و نه مال اینجا برای تو سوزنده

اَلْهٰى اِذَا لَمْ تَزْعَنْ كُنْتُ ضَايِعًا
 ای خداوند من چون مراعات نکنی مرا با شتم کنم شده
 اَلْهٰى اِذَا لَمْ تَعْفُ عَنْ غَيْرِ حَسَنِ
 چون عفو نکنی از غیر نیکو کار
 اَلْهٰى لَنْ تَرُطُ فِي طَلَبِ النُّقَا
 اگر تقصیر کردم در حسن بر من بکار
 اَلْهٰى لَنْ اَخْطَا تُجْهَلًا فَمَا
 اگر خطا کردم بنادانی بس در اشتباه من آنکه
 اَلْهٰى ذُنُوبِيْ بَذْتَ الطُّوْدَ وَاعْتَمَلْتُ
 گناهان من بپاشد آید گناه و بر سر آید
 اَلْهٰى يُجِزْ ذِكْرُ طَوْلِكَ لَوْ عَنِيْ
 دور میکند یاد فضل تو سوز دل من
 اَلْهٰى اَقْلَبْنِيْ عَشْرَةَ وَاَحْمِ خَوْفِيْ
 بر دار ده مرا آمدی مراد بسته گناه مرا
 اَلْهٰى اَنْلِيْ مِنْكَ رَوْحًا وَرَحْمَةً
 به مرا از تو آسایش و رحمت
 اَلْهٰى لَنْ اَقْصِيْتَنِيْ اَوْطَافَكَ
 اگر دور کردانی میگردانی مرا

وَاِنْ كُنْتُ تَرَعًا فَلَستُ اِضْطَعُ
 و اگر باشی که مراعات کنی مرا بستم که کم کرده اند مرا
 فَمَنْ لَمْ يَسْئِ بِالْهَوَى يَتَمَتَّعْ
 پس نیست هر چه کرد از راه که باز دور جزو داری
 فَهَآ اَنَا اِثْرُ الْعُقُوْا قَفُوْا شَيْعُ
 پس اینکم در پس عنوی روم و پس روی بسکن
 رَجُوكَ حَتّٰى قِيلَ مَا هُوَ يَجْجَعُ
 امید داشتیم تا که گشت نیست او که و جزع کند
 وَصَفْحَكَ عَنْ ذَنْبِيْ جَلَّ وَارْفَعُ
 و جرم مرا که اشتن تو از گناه من بزرگ تو بلند و آرد
 وَذَكَرَ الْخَطَا يَا الْعَيْنِ مَتَى يَدْمَعُ
 و یاد گناهان چشم را از من اشک می آرد
 فَاِنِّيْ مُقَرَّرٌ خَافِيفٌ مُتَضَرِّعُ
 که من افترا از گنده خرسنده زاری کند و ارم
 فَلَسْتُ سِوَى اَبْوَابِ فَضْلِكَ اَقْرَعُ
 پس نیستم که بجز درهای مدام تو گویم
 فَمَا حِيلَتِيْ يَا رَبِّ اَمْ كَيْفَ اَضْمَعُ
 پس چیست جا زده من ای خداوند من یا چگونه کنم

اَلْهٰى حَلِيْفُ الْحَبِّ بِاللَّيْلِ سَاهِرًا
 هم میگرد
 وَكَلَّهْمُ يَرْجُوْنَكَ رَاجِيًا
 و بر ایشان امید می دارند عطار ترا امید دارند
 اَلْهٰى يُمَيِّنِيْ رَجَائِيْ سَلَامَةً
 ای خداوند من فرامیدم به مرا امید من سلامتی
 اَلْهٰى فَاِنْ تَعَفَّوْا فَعَفْوُكَ مُنْقَدِرِيْ
 اگر عفو کنی پس عفو تو را نماند به نیست
 اَلْهٰى بِحَقِّ الْمَآشِيْ وَالْهٰى
 ای خداوند من بحق مآشی صیغه و فو شیانه
 اَلْهٰى فَاَنْشُرْنِيْ عَلٰى دِيْنِ اَخْلَدِ
 ای معبود من پس بر آنکه مرا بر دین آرد
 وَلَا تُخْرِجْنِيْ اَلْهٰى وَسِيْدِيْ
 محروم مکن مرا ای حواجه من و مهتر من
 وَصَلِّ عَلَيْهِ مَا دَعَاكَ مُوَحِّدًا
 و درود ده بر او و اقام که خواند ترا یکی گویند

يٰنَاجِيْ وَيَدْعُوْا الْمَغْفَلَ يَهْجَعُ
 و از گوید و دعا خواند و غافل شده بخسبد
 لِرَحْمَتِكَ الْعُظْمٰى وَفِي الْخَلْدِ يَطْمَعُ
 رحمت بزرگ ترا و در بهشت جاودی طمع کند
 وَقُبْحُ خَطِيْئَاتِيْ عَلٰى يَشْتَرِعُ
 و زشتی کنان من بر من تشنج می کند
 وَالاَقْبَا الذَّنْبِ الْمُدْرِضُ
 و اگر نه بگناه بگناه کند بهینه از نه
 وَحُرْمَةُ اَبْرَارِهِمْ لَكَ خَشَعُ
 و حرمت نیک مردانی که ایشان ترا فرو می کنند گناه
 مُبْتَدِيًا تَقِيًّا قَانِتًا لَكَ اخْضَعُ
 باز گردند به بر من کار فرمان به نه مرا ترا فرو می آید
 شَفَاعَتُهُ الْكُبْرٰى فَذَكَ الشَّفَعُ
 از شفاعت بزرگ او بر نیست شفاعت قبول و ارم
 وَنَاجَا لَخِيَارِ بِبَابِكَ رُكْعُ
 و از گوید با تو بر گزیده گاه به تو بهشت خم کند

وَلَمَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَدِمَ لِنَفْسِكَ فِي الْحَيَاةِ تَرْقُودًا
 فراموش دار برای نفس خود در خواب گاهی ترسیده
 وَاجْعَلْ تَرْقُودَكَ الْخَافَةَ وَالْتَقَى
 و اگر در آن ترسیده گرفتار خود ترسکاری و پریشان کاری
 وَاقْنَعْ بِقَوْلِكَ فَالْقِنَاعُ هُوَ الْغَنَى
 قناعت کن بقول خود که قناعت اوست توانگری
 وَاخْذُذْ مُصَاحِبَةَ اللَّيَالِمِ فَإِنَّهُمْ
 و صدرا کن با صحبت داشتن با رفوگان که ایشان
 أَهْلُ الْمَوَدَّةِ مَا أَلْتَهُمُ الرِّضَا
 اهل دوستی باشند ما دام که بدی خشنودی
 لَا تَنْفُسُ سِرًّا مَا اسْتَطَاعَتْ الْحَايِ
 نفس کن سراً از خود را چنانکه توانی با مردی
 فَكَمَا تَرَى سِرًّا لِيُغَيِّرَكَ ضَائِعًا
 پس چنانکه از غیر ترا منافع کننده
 لَا تَبْدَأْ أَنْ يَنْطِقَ فِي مَحْفِلٍ
 ابتدا کن صحبتی در این مجلس
 فَالْقَمْتُ مَحْسُورًا كُلَّ ظَنٍّ بِالْقِيَمَةِ
 پس خاموشی نمودم گردانده هر گمانی را بخواهید

فَقَدْ اتَّفَقَ رُقُودًا وَأَنْتَ مُودَعٌ
 که فردا بجهت استوی از آن و تو و دایع کرده باشی
 تَذَكَّرَ أَنَّ حَقْلَكَ مِنْ مَسَانِكِ الْأَنْعَامِ
 بدستی که مرگ از شبها بگذرد شتابان تر
 وَالْفَقْرُ مَقْرُونٌ بِمَنْ لَا يَفْتَنُ
 و درویش پیوسته است کسی که قناعت نکند
 مَنَعُواكَ صَفْوَةً وَإِدْهِمْ وَتَصْنَعُوا
 باز دارند ترا صافی دوستی خود و چنانچه بپس کنند
 فَإِذَا مَنَعْتَ فَمِنْهُمْ لَكَ مَنَعٌ
 و چون منع کنی پس از ایشان مر ترا در آن غشیه بود
 يَفْتَنِي النَّيْلُ سِرًّا لِيُتَوَدَّعَ
 که فاش کند بتو راز را که بمانت نماند چنانچه با
 فَكُنَّا بِسِرِّكَ لَا مَحَالَةَ تَضَعُ
 پس مخفی به راز تو تا جایی که بکند
 قَبْلَ السُّؤَالِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَشْنَعُ
 پیش از سوال که بدستی که زشت شمرند
 وَلَعَلَّ خَرَفَ سَفِيٍّ أَرْقَعَ
 و شاید که او کایره به استیلا خود و بی استیلا
 قَدِمَ لِنَفْسِكَ فِي الْحَيَاةِ تَرْقُودًا

وَدَعِ الْمَرْحَاحَ قُرْبَ لَفْظَةِ مَارِجٍ
 و بگذارد از مزاح کردن را پس چنانکه لفظ مزاح کننده
 وَحِفَاطَ جَارٍ لَا تَضَعُهُ فَإِنَّهُ
 و نگاه داشت همسایه را ضایع کن که بدستی که
 وَإِذَا اسْتَقَالَكَ ذُو الْأَسَاةِ عَثْرَةً
 و چون طلب یافت کند خود از نه بدی سر و آمدی را
 وَإِذَا اتَّخَمْتَ عَلَى السَّرَائِرِ فَاخْفِهَا
 و چون این دارنده ترا بر دانا پس باز پوش آنرا
 لَا تَجْزَعْ عَنْ بَيْنِ الْحَوَادِثِ إِنَّمَا
 جزع کن از حوادث که بدستی
 وَأَطِعْ أَبَاكَ بِكُلِّ مَا وَصَّيَكَ بِهِ
 فرمان بپذیر پدر خود را به هر چه وصیت کرد ترا

جَلَبَتْ إِلَيْكَ بِلَالًا لَا تَشْدَعُ
 بکشد بتو بلال که دفع نمکند آنرا
 لَا يَبْلُغُ الشَّرَفَ الْجَسِيمُ مُضْغِعٌ
 نرسد بزرگی بزرگ ضایع کننده از خردی ضایع کننده
 فَأَقْلَهُ إِنَّ ثَوَابَ رَبِّكَ أَوْسَعُ
 پس اقل است کن او را که ثواب پروردگار تو فراخ است
 وَاسْتُرْ عُيُوبَ أَخِيكَ حِينَ تَطْلُعُ
 و پوشش عیبهای برادر خود را چون دیده در شوی
 خَرَقَ الرِّجَالُ عَلَى الْحَوَادِثِ مَجْرَعٌ
 کایره مردان بر حادثه جزع کنند
 إِنَّ الْمَطِيعَ أَبَاهُ لَا يَتَضَعُضَعُ
 بدستی فرمان بپذیرد و بدست خود را فرود نماند

قَافِيَةُ الْفَاءِ وَلَمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيَا صَاحِبَ الذَّنْبِ لَا تَقْنَطَنَّ
 ای صاحب گناه نومید مباش
 وَلَا تَرْحَلَنَّ بِلَا عُدَّةٍ
 و کوچ کن نه ساز

فَإِنَّ الْأَلَمَ دُؤُوفٌ رُؤُوفٌ
 که خدا از تنالی مهربانست مهربان
 فَإِنَّ الطَّرِيقَ مَخُوفٌ مَخُوفٌ
 که راه پر سخت است ترسناک

بکشد بتو بلال که دفع نمکند آنرا

وله عليه السلام

جَزَى اللَّهُ عَنَّا الْمَوْتَ خَيْرًا فَإِنَّهُ	أَبْرَأَنَا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَأَزَافُ
جزا داد خداوند ما را از آن	محو کرد از دست ما از هر نیکی
يُجِبُّ تَخْلِيصَ النَّفْسِ مِنَ الْآثَمِ	وَيُذِنُ مِنَ الدَّارِ الَّتِي هِيَ أَشْرَفُ
تجلیل کند خلاص دادن روح را از بدی	و نه دوزخ که دانه از سر او که آن بزرگوار است

وقال عليه السلام

وَمَا عَلَى قَوْتٍ فَأَيُّتِ اسْفُ	وَلَا تَرَانِي عَلَيْهِ التَّهْفُ
و نیست که بر نیت شدن نماند شونده اند و خود	و نه من مرا که بر و حسرت دارم
مَا قَدَّرَ اللَّهُ لِي فَلَيْسَ لَهُ	عَنِّي إِلَى مَنْ سِوَايَ مُنْصَرَفُ
آنچه تقدیر کرد خداوند من برای من بر نیت مرا آنرا	از من جز من باز گردیده شدن
فَالْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ	مَا لِي قُوْتُ وَهَيْتِي الشَّرَفُ
پس شکر خداوند است نیت منبازی او را	نیست مرا قوتی و همت من بزرگوار است
أُرَاضُ بِالْعُسْرِ وَالْيُسْرِ فَمَا	تَدْخُلْنِي ذِكْرُهُ وَلَا صِلَفُ
بسیار است و من را به دشواری و آسانی بر نیت	که در آید مرا محارت و نه لاف

وله عليه السلام

و اسراف

لَا يَخْلُقُ لِلدُّنْيَا وَهِيَ مُقْبِلَةٌ	فَلَيْسَ يَنْقُصُهَا التَّبَذِيرُ وَالسَّرَفُ
نمی آید خلق کردن دنیا و آن رو آورنده بود	پس نیست که نقصان کند او را با احتیاط نپرداختن
فَإِنْ تَوَلَّيْتُ فَأَخْرَى أَنْ تَجُودَ بِهَا	فَالشُّكْرُ عَنْهَا إِذَا مَا أَدْبَرْتُ
اگر پشت خود کنی پس سر او را تا آنکه بخوار شود	پس شکر از او چون پشت خود کنی باز مانده بود

وله عليه السلام يذكر جلابي النضير

وَقَتْلُ كَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ وَقَدْ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ بِحَمْدِ اللَّهِ

کشتن کعب بن الاشرف و چه رسد که روایت کرد این را محمد بن جریر طبرستان

عَرَفْتُ وَمَنْ يَعْتَدِلْ يَعْرِفُ	وَأَيُّقُنْتُ حَقًّا وَلَمْ أَصْدِفْ
بشناختم و هر که عادلی باشد بشناسد	و یقین داشتم حق را و نگذاشتم
عَزَّ الْكَلِمُ الصِّدْقُ يَأْتِي بِهَا	مِنْ اللَّهِ ذِي الرَّافَةِ الْأَزَافِ
از جمله کلمات راست که آورد آنرا	از خدا که خداوند مردمان است
رَسَائِلُ يُذَرِّسْنَ فِي الْمُؤْمِنِينَ	بِهِنَّ اضْطَفَى أَحْمَدُ الْمُصْطَفِ
نامه ها که می خوانند آنرا در میان مومنان	با آنها برگزید احمد را برگزیده
فَأَصْبَحَ أَحْمَدُ فِينَا عَزِيرًا	عَزِيرُ الْمَقَامَةِ وَالْمَوْقِفِ
پس احمد در میان ما عزیز	عزیز مقام و موقف
فَيَأْتِيهَا الْمَوْعِدُ وَهِيَ سَفَاهَا	وَلَمْ يَأْتِ جُورًا وَلَمْ يَعْنِفْ
پس می آید به وعده او را بی خودی	و نیامد جورا و نماند

الْتُمْ تَخَافُونَ أَدْنَى الْعَذَابِ

ای نیستید شما که ترسید از نزدیکی عذاب

فَإِنْ تَضَرَّعُوا تَحْتَ أَشْيَافِنَا

بس اگر بیداد دهید جزا از حد در کشتن او را

غَدَاةً رَأَى اللَّهُ طَعْنَانَهُ

در باداد دید خدا از حد در کشتن او را

فَأَنْزَلَ جَبْرَيْلُ فِي قَتْلِهِ

بس فرود نهاد جبرئیل را در کشتن او را

فَدَسَّ الرَّسُولُ رَسُولًا لَهُ

بس بنیان بنیاد رسول خدا پیغام بنده را

فَبَاتَ عِيُونُ لَهُ مُعْوَلَاتٌ

بس شب که گشاده چشمهای برآ او بابت گشاده

فَقُلْنَا لِأَحَدٍ ذُرِّيًّا قَلِيلًا

بس گفتند احد را بگذارد از ما اندکی

فَخَلَّاهُمْ ثُمَّ قَالَ اطْعَمُوا

بس بخداشت ایشان را بر کشت کوچ کنی

وَاجْلِسِ النَّصِيرَ إِلَى غَدَابَةٍ

و ایستادم به اند نصیر را تا غری

بِمَا آمَنُ اللَّهُ كَالْأَخْوَفِ

و نیست این تر اند خدا چون ترسکار تر

كَمْضَرَعٍ كَعَبِ أَبِي الْأَشْوَفِ

همو انداختن کعب که بسر اشرف بود

وَاعْرَضَ كَالْجَمَلِ الْأَخْفِ

و بگردید از من همو شیر و بگورونده

بِوَحْيٍ إِلَى عَبْدِ الْمَلْطَفِ

بر وحی با بنده خود که لطف کرده شده است

بِأَبِيضٍ ذِي طَبِئَةٍ مُرْهَفِ

بشیر سپید خداوند زبانه تیز

مَتَى يُنْعِ كَعْبٌ لَهَا تَذْفِ

هر گاهی که خبر دزد کعب که شد مردان جهمها را

فَاتَّانَ مِنَ التَّوْحِ لَمْ تَشْفِ

برستی که ما از نوحه شنایا فیتیم یعنی سر نشدیم

دُحُورًا عَلَى رَغْمَةِ الْأَنْفِ

دور کردن بر رتبه تنگ دارند

وَكَانُوا بِأَيِّ دِي ذُخْرِ

و بودند بسرای جز آرایش کرده

إِلَى أَدْرِغَاتٍ رِدَا فَا هُمْ

بسور ادراغات در سر نهشته

عَلَى كُلِّ ذِي دَبْرٍ أَعْجَفِ

بر سر خراوند ریش پشت ناخر

و له على فافيد الغاف

رَوَى أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَكِبَهُ الدِّبْ

روایت کرده اند که بر سینی که حسین بر سر علی علیهما السلام در ساراه او را وام

فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَشْرَتُهُ فَقَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَوْ كُنْتُمْ

بس کرد آمدند باو خویشان او بر کشته ای با عبد الله اگر بنویسی

إِلَى مُعَوِيَةَ لَقَضَوْا دَيْنَكَ فَقَالَ لَهُمْ لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدَانِ

سوی معاویه هر این بگذارد و ام ترا بر کشت ایشان را که نرسد مرند و را که

يَسْأَلُ غَيْرَ اللَّهِ فَلَمَّا احْتَوَاهُ عَلَيْهِ قَالَ أَكْتُبُوا كِتَابًا

سؤال کند غیر خدا را پس آنکه که الحاح کردند بود گفت بنویسید نامه

فَأَسْتَوْفِي بِهِ بِالْعَدَاةِ فَلَمَّا أَصْبَحَ بِهِمْ خَرَجَ إِلَيْهِمْ وَفِي

بس بیاد و دید من آنرا باداد پس آنکه که در صبح آمد ایشان در

يَدِهِ كِتَابٌ مِثْلُ أُمَّلَةٍ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي لَمَّا فَارَقْتُكُمْ

دست او نامه بود مانند سر انگشتی بر کشت ما ایشان را که برستی که من آنکه که جدا شده

دَخَلْتُ خَزَائِنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُ هَذِهِ

در رفتم در خزینا امیر مؤمنان بر باد سلام پس یافتم این

الرَّحْمَةُ وَمَا أَرَى مَا فِيهَا إِلَّا مِنْ قَبْلِهِ وَإِذَا مَا فِيهَا يَخْطِبُ
 پاره را یعنی دهم آنچه که دروست مگر از سر او و ناگاه این دروست خط او

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِغْنِ عَنِ الْمَخْلُوقِ بِالْخَالِقِ	تَغْنِ عَنِ الْكَاذِبِ بِالصَّادِقِ
نی نیازشوار از آفریده	تای نیاز شده باشی از دروغ گوی به است
وَأَسْتَرْزِقِ الرَّحْمَنَ مِنْ فَضْلِهِ	فَلَيْسَ غَيْرُ اللَّهِ بِالْكَافِرِ
و طلب روزی کن از خدا	بر نیست جز خدا روزی دهنده
مَنْ ظَنَّ أَنَّ الرِّزْقَ فِي كِفِّهِ	فَلَيْسَ بِالرَّحْمَنِ بِالْوَارِثِ
هر که کان برد که روزی در پی او است	بر نیست بخدا اعتماد کننده
أَوْ قَالَ إِنَّ النَّاسَ يُغْنُونِي	زَلْتُ بِهِ الثَّقَلَانِ مِنْ حَالِي
یا گفت که آدمیان می نیاز کنند مرا	بلغزید او را دو ثقل از سر کوه بلند

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَرَى الدُّنْيَا سَتُورُنْ بِانْطِلَاقِ	مُسْتَهْرَةً عَلَى قَدَمِ وَسَاوِ
ی دهم دنیا را که زود ستوری میدهم بر با شدن	بشارده دامن بر زنده بر قدم و ساق
فَلَا الدُّنْيَا بِسَاقِيَةٍ بِحَيٍّ	وَلَا حَيٌّ عَلَى الدُّنْيَا بِبَاقٍ
بر دنیا باقی ماندن نیست فرزنده را برای وینا دار	نه زنده بر دنیا باقی بود یعنی نه زنده باقی ماندن

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رَضِيتُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لِي	وَقَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى الْخَالِقِ
راضی شدم با آنچه قسم کرد خدا برای من	و باز گذاشتم کار خود را به آفریننده مرده
لَقَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ فِيمَا بَعْضُ	كَذَلِكَ يُحْسِنُ فِيمَا بَقِيَ
به رستی که خوب کرد این خدا در آنچه بگذشت	همین خوب کرده اند در آنچه بماند

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَوْ كَانَ بِالْحَيْلِ الْغَنَى لَوَجَدْتَنِي	يَجُومُ أَقْطَارَ السَّمَاءِ تَعْلَقِي
اگر بودی بحیله تو انگری	بستار دلمد کنایه آسمان جنگ در زدن خود را
لَكُنَّ مِنْ رِزْقِ الْحَجَّاجِ حَرَمِ الْغَنَى	ضِدَّانِ مُفْتَرِقَانِ أَيْ تَفَرَّقِ
لیکن آنکس که روزی دادند او را خود مجرم کردند او را	دو عتقانه جدا ای کنند کان سر جدا ای

وَكُنْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي سَعَاوَةً لَمَّا بَلَغْتُهُ أَنْزَلْتَنِي
 جَابِعَ دَمَشْقَ مِنْ بَابِ الْجَبَابِيَةِ

سَمِعْتُكَ تَبْنِي مَسْجِدًا عَجَبًا	وَأَنْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ غَيْرُ مُوَفَّقٍ
شنیدم از تو که بنا کردی مسجدی از عجز	و تو بشکر خدا نیستی تو موفیق دهنده

كُنْفَقَةُ الْأَمْوَالِ مُرَكَّبٌ فِيهَا
لَكَ الْوَيْلُ لَا تَزْنِ وَلَا تَنْصَدِرْ

وَلَعَلَّكَ السَّيِّئُ

أَرَى أَمْراً تَنْقُضُ عُرْوَتَهُ
وَحَبْلًا لِنَسْ بِالنَّحْلِ الْوَيْثِ

وَلَعَلَّكَ السَّيِّئُ

تَغَرَّبْتُ أَسْأَلُ مَنْ عَنْكَ
مِنَ النَّاسِ هَلْ مِنْ صَدِيقٍ صَدَقَ

فَقَالُوا غَرِيزَانِ لَا يُوجِبَانِ
صَدِيقٍ صَدُوقٌ وَبَيْضُ الْأَثَوِ

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَافِيَةِ الْكَافِ

مَنْ لَمْ يَكُنْ جَدُّ سَاعِدَ
فَخَفُّهُ أَنْ يَجِدَ فِي الْحَكَّةِ

فَقُلْ لِمَنْ حَالُهُ مُوَلِّيَّةٌ
لَا تَقْرِضُ بِالْحَالِ لِلْهَلَكَةِ

مَنْ لَمْ يَكُنْ جَدُّ سَاعِدَ
فَخَفُّهُ أَنْ يَجِدَ فِي الْحَكَّةِ

وَلَعَلَّكَ السَّيِّئُ

أَشَدُّ حَيَازِيكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ
كَمَا أَضْحَكَكَ الدَّهْرُ كَذَا الدَّهْرُ يُلِيكَ

فَقَدْ أَعْرِفْ أَقْوَامًا وَإِنْ كَانُوا صَعَا
سَا بَيْعِ إِلَى الْخَيْدَةِ لِلْفِي مَتَارِيكَ

وَلَعَلَّكَ السَّيِّئُ

قَوْمِي إِذَا اشْتَبَكَ الْقَنَا جَعَلُوا الصَّدُورَ لَهَا مَسَالِكَ
الْأَلَابِ سِينِ قُلُوبُهُمْ فَوْقَ الدَّرُوعِ لِأَجْلِ ذَلِكَ

وَالَعَلَّكَ السَّيِّئُ مَبَارِزَةُ صَرْفِ مَرْوَلِ

أَقْبَلْتُ عَمَّا ابْتَغَى رِضَاكَ
إِلَيْكَ رَنَقٌ لَا إِلَى سِوَاكَ

وَالَعَلَّكَ السَّيِّئُ

أَقْبَلْتُ عَمَّا ابْتَغَى رِضَاكَ
إِلَيْكَ رَنَقٌ لَا إِلَى سِوَاكَ

وَالَعَلَّكَ السَّيِّئُ

ليکا
دین

أَسْأَلُكَ الْيَوْمَ مِنْ دَعَاكَ

سوال می کنم ترا امروز بانگس که خوانده ترا

أَزِيكَ مَتَى قَدَدْنَا قَضَاكَ

اگر باشد از من که نزدیک کرده بود حکم تو

أَتَقُبُّ إِذْ حَلَّ بِهٖ بَلَاكَ

که ایوب چون فرو آمد باد بلای تو

رَبِّ فَبَارِكْ لِي فِي لِقَاكَ

ای بار خدایا پس مبارک گردان برای من رسیدن

وَعَلَيْهِ السَّلَام

الْعَجْزُ عَزْدُكَ الْإِذْرَاكَ

عاجزی از دریا رفتن دریا رفتن دریا رفتن

وَفِي سِرِّهِمَا تِ الْوَرَى هِمَّ

و در درازای قصدها آرزوی که ن قصدهایی است

يَهْدِي إِلَيْهِ الَّذِي مِنْهُ الْيَدُ هَدَى

ای نایب خود ائمه که از دست با و راه نو

وَالْحُثُّ عَنْ سِرِّهِمَا تِ الْوَرَى هِمَّ

و باز و میدان از درازای خود او را از سرش آورد

عَزْدُكَ الْإِذْرَاكَ

از خداوند خود که عاجز شد به پیرایان و ششگان

مُسْتَذِرًا وَلِيَّكَ اللَّهُ مِذْرَاكَ

طلب دریا رفتن کننده و دوست خدا دریا بنده بود

رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَنِ الْبَابِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ

روایت کرده اند از امام جعفر صادق از برادران او از امیر المؤمنین علی

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنِّي كُنْتُ بِفَدَكٍ فِي بَعْضِ

مکان باد سلام که او گفت برستی که من بودم بفدک در بعضی

قافية اللام

حَيْطَانَهَا إِذْ صَارَتْ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِذَا نَا

از دیوارها و او چونکه گشته بود مفاطه را بر باد سلام

بِأَمْرَةٍ قَدْ هَجَمَتْ عَلَى وَفِي يَدِي مِسْحَاةٌ وَأَنَا أَعْمَلُ بِهَا

که پس در آوردم و در دست من بیلی بود و من کاری کردم بر آن

فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهَا طَارَ قَلْبِي مِمَّا تَنَاخَلَنِي مِنْ جَسَمِهَا

پس آنگاه کردم باد و پیر دل من از آنچه داخل شد مرا از غمی او

فَسَبَّهْتُهَا بِبُثِينَةٍ بِنْتِ عَامِرٍ الْجَحْشِيِّ وَكَانَتْ مِنْ

پس مانده کردم او را بپشینه دختر عامر جحشی و بود از

أَجْمَلِ نِسَاءِ قُرَيْشٍ فَقَالَتْ لِي يَا بَنِي كَيْ طَالِبٍ هَلْ لَكَ

خوبترین زنان قریش گفت مرا ای پسر ای طالب هست ترا که

أَنْ تَزُوجَنِي فَأَغْنِيكَ عَنِ الْمِسْحَاةِ وَأَذَلِكَ عَلَى خَزَائِنِ

تا زوی کنی مرا پس بی نیاز کنم از بیل زدن و دولت کنم از غنی

الْأَرْضِ وَتَكُونُ لَكَ الْمَلِكُ مَا بَقِيَتْ فَقُلْتُ لَهَا مَنْ

زمین و باشد مرا ترا پادشاهی جز آنکه باقی باشی پس گفتم مرا و را کسی

أَنْتَ حَتَّى أَخْطُبَكَ مِنْ أَهْلِكَ فَقَالَتْ أَنَا الدُّنْيَا فَقُلْتُ

تا خواهم ترا از اهل تو پس گفت من دنیا پس گفتم

أَزْجِي فَأَظْلِمُنِي زَوْجًا غَيْرِي فَلَسْتُ مِنْ شَائِي وَأَقْبَلْتُ

از کرد پس بجوی مشغولی جز من که نیستی تو از کار من و روی آوردم

عَلَى مَحَاتِي وَأَنْشَأْتُ أَقُولُ

پیل عز را بنده کردم که می گویم

لَقَدْ خَابَ مَنْ غَرَّتْهُ دُنْيَا دُنْيَا

بهر کسی که دگر گشت آتش که بر نیت او را دنیا

اَتَتْ عَلَى زِي الْعَزِيزِ بَشِيرَةً

آمد با بر زینت عزیز دگشته بشیر

فَقُلْتُ لَهَا غَرَّتْ سِوَايَ فَإِنِّي

بر گفتم ترا ورا که بر نیت جز مرا که من

وَمَا أَنَا وَالْذُّنْيَا فَإِنَّ مُحَمَّدًا

و چه مرا با دنیا که محمد صلی الله علیه و آله

وَهَبَهَا أَتَتْ بِالْكَنُوزِ وَدَرِّهَا

بندار او را که آمد بکنجها و بر نفع او

الْيَسَّ جَمِيعًا لِفَنَاءِ مَصِيرِهَا

این نیت همه برای بازگشت او

فَغَرَّتْ سِوَايَ إِنِّي غَيْرُ رَاغِبٍ

بر نیت جز مرا که من نه رغبت کننده ام

وَقَدْ قَنَعْتُ نَفْسِي بِمَا قَدَّرَ رِزْقُهُ

مستی ز قانع شدن نفس من بآنچه روزی دادند مرا

وَمَا هِيَ إِنْ غَرَّتْ قُرُونًا بِطَائِلِ

و نیت او را که بر نیت که دگر نفع کننده

وَزِينَتِهَا فِي مِثْلِ تِلْكَ السَّمَائِلِ

و زینت آن در مانند آن شاهان و سواران و شکر

عُرُوفُ عِزِّ الدُّنْيَا وَلَسْتُ بِجَاهِلٍ

بی رغبت از دنیا و جاهل نیستم در کار او

رَهِيْنٌ بِفَقْرِ نَيْلِ تِلْكَ الْجَنَادِ

که دست بر زمین خالی از نبات میان سنگستان

وَأَمْوَالِ قَارُونَ وَمَلِكِ الْقَبَائِلِ

و مالها قارون و پادشای قبیله

وَيُطْلَبُ مِنْ خَزَائِنِهَا بِالطَّوَالِ

و جویند از خازنان او بپنجتنها

لِمَا فِيكَ مِنْ عِزٍّ وَمُلْكٍ وَنَائِلِ

بر آنرا که در توست از عزت و پادشاهی و نفع و

فَسَأَلْتُ يَا دُنْيَا وَأَهْلَ الْغَوَائِلِ

بر کار تو ای دنیا باهل کرد و باطلهاست

فَإِنِّي أَخَافُ اللَّهَ يَوْمَ لِقَائِهِ

بهر کسی که من ترسم خدا را از روز زقرار سپردن او را

وَفِي التَّفْسِيرِ الْمَشُوبِ إِلَى الْأِمَامِ الزَّكِيِّ الْحَسَنِ

و در تفسیر که نسبت کرده است بابام زکات حسن

الْعِتْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

عسکری بر و باد سلام در وقت جابر بر عبد الله

الْأَنْصَارِيُّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ

انصاری بر امیر المؤمنین علی علیه السلام بر گفت

يَا جَابِرُ قَوَامُ الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ عَالِمٌ لَا يَتَعَمَّلُ عِلْمَهُ وَ

ای جابر قائم بودن دنیا بچهار چیزست عالمی که کار ندارد علم خود را و

جَاهِلٌ لَا يَسْتَنْصِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَغَنِيٌّ جَوَادٌ يَغْرُوفُهُ

نادانی که ننگ ندارد از آموختن و توانگری سخاوتمند که مال خود

وَفَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ يَا جَابِرُ مَزَكَّرْتُ

و درویشی که بفروشد آخرت خود را بدینا غیر خود ای جابر مرا که بسز باشد

نِعْمُ اللَّهُ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ فَإِنْ فَعَلَ

نعمتای خدا بر او بسیار باشد حاجتهای مردمان

مَا يَحِبُّ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرْضُهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ وَأَنْشَأْتُ

آنچه واجبست خدا را بر او در معرض آوردن باشد آنرا برای زوال و فنا شدن و این

وله عليه السلام يقول

وكنتم

مَا أَحْسَنَ الدُّنْيَا وَأَقْبَالَهَا

چه خوبست دنیا و روی آوردن دنیا

مَنْ لَمْ يُوَاسِ النَّاسَ مِنْ فَضْلِهِ

بهر که موافقت نکند با مردم از فضل خود

فَاخْذِرْ زَوَالَ الْفَضْلِ يَا جَابِرُ

بس حذر از زوال شدن فضل یا جابر

فَإِنَّ ذَا الْعَرْشِ جَزِيلُ الْعَطَا

بدستی خداوند عرش تمام و بسیار عطا

إِذَا طَاعَ نَفْسَهُ مِنْ تَاهَا

چون طاعت دارد آنکس که بایسته باشد آنرا

عَرَضَ لِلْإِدْبَارِ بَارِئًا بِهَا

در معرض آورده باشد برار پشت خود کردن

وَأَعْطِ مِنْ دُنْيَاكَ مِنْ سَالِهَا

و به از دنیا خود آنکس را سوال کن از آنرا

يُضْعِفُ بِالْحُبَّةِ أَسْأَلَهَا

مضعف میکند به دانه مانند های آنرا

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كُنْتَ الْعَبْدَ لِلْعَالَمِ

عالم

چون بزم بوم شد

الْعِلْمُ أَهْلُهُ وَذَهَبُ الْجَاهِلِ فِي تَعْلَمٍ مَا لَا يَدْرِيهِ وَتَحِلُّ

علم را اهل او و تکیه کند نادان در آموختن آنچه تا جادوست از آن و مجبلی کند

الْغَنَى بِمَعْرِفَةِ وَبَاعَ الْفَقِيرُ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ حَلَّ الْبِلَادِ

تواند با مال خود دین خود را در پیش دنیا غیر خود فرو آید با

وَعَظَّمَ الْعِقَابَ زِيَادَهُ مِنْ ذَوَايَةِ السَّيِّدِ رَحِمَهُ اللَّهُ

و بزرگ شود عقوبت این زیادت از ذوات ارباب سید است

وله عليه السلام

وَكُنْ دَانِيًا مِنْ ذَوِي ثَرَةٍ

و بنده آنکه دینم از خداوندان توانگری

تَاهُوا عَلَى الدُّنْيَا بِأَبْوَالِهِمْ

سرهگشته شدند بر دنیا با اهلای خود

لَوْ شَكَرُوا النِّعْمَةَ جَازَاهُمْ

اگر شکر کردندی نعمت را مگافات کردی ایشانرا

لَكِنْ شَكَرْتُمْ لَا زَيْدَ تَكُمُ

اگر شکر کنید شما سرانیده زاید کنم شما را

لَمْ يُقْبَلُوا بِالشُّكْرِ أَقْبَالَهَا

که روی نیاوردند بشکر کردن روی آوردن دنیا

وَقَبِدُوا بِالْجُحْلِ أَقْبَالَهَا

و در بنده کردند بحیلی قفلها را آنرا

مَقَالَةَ الشُّكْرِ الَّتِي قَالَهَا

چون گفتا و شکری که گفت آنرا که گفت پس شکرتم لا زید تكم

لَكِنْ تَكُنْ كَفَرُكُمْ غَالَهَا

ولیکن کنش باک کرد آنرا

وه عليه السلام

يَا مَنْ بِدُنْيَاهُ اشْتَغِلْ

ای آنکه بدنیای خود مشغول گشت

الْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً

مرگ آید ناگه

قَدْ غَرَّ طَوْلُ الْأَمَلِ

هر سخی که بفریفت او را درازی امید

وَالْفَتْرُ صَدُوقُ الْعَمَلِ

و دور دور صدوق عملت

وَلَمْ تَزَلْ فِي غَفْلَةٍ حَتَّى دَنَا مِنْكَ الْأَجَلُ
وهمیشه باشی در غافلی تا که نزدیک شد بتو اجل

وَمَكَلَمْ مَكْرَمٍ لَّهُ وَجْهٌ

كَأَنَّكَ مَا بَقِيَتْ بِقَوْتِ يَوْمٍ
زود بود که گشت عت کمز جدا که می باشم بقوت روزی
هَبِ الدُّنْيَا تَاوَعَلِكْ عَفْوًا
انکار دنیا را که را انده اندیکبار روش تو آورده
وَمَا تَرْجُو الشَّيْءَ لَنْ يَنْتَفِعَ
و آنی امید می داری مر چیزی را نیست که باقی ماند

وَلَمْ عَلَيْكَ الْحَيُّ وَالسَّلَامُ

لَنْقُلَ الْقَصْرَ مِنْ قُلُلِ الْجِبَالِ
بر آید نقل کردن قصر از سر کوهها
يَقُولُ النَّاسُ فِي الْكَسْبِ عَارٌ
نیز مردمان را که در کسب عارست
لَبُوتُ النَّاسَ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ
بماندم مردمان را کرده پس کرده
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِثْلِ الرِّجَالِ
دوست ترست بن از مثلی مردمان
فَقُلْتُ الْعَارُ مِنْ ذُلِّ السُّؤَالِ
پس گفتم که عار در حقارت سواست
فَلَمْ أَرْسَلْ مُحْتَئِلًا بِمِثَالِ
پس ندیدم ممانده جیلت کرده بال

وَذُقْتُ مَرَارَةَ الْأَشْيَاءِ طَرًّا
بحشیدم تلخی چیزها را طعم
وَلَمْ أَرَ فِي الْخُطُوبِ أَشَدَّ هَوْلًا
ندیدم در کارهای سخت سخت تر هراس

فَمَا طَعَمْتُ أَمْرًا مِنَ السُّؤَالِ
پس نچشیدم طعمی تلخ تر از سوال کردن
وَأَصْعَبُ مِنْ مُعَادَاةِ الرِّجَالِ
ودشوار تر از دشمنی کردن با مردمان

وَلَمْ عَلَيْكَ التَّلَامُ

مَا اغْتَاظُ بِأَذَلِّ وَجْهِهِ سُؤَالُهُ
عوض نگرفت دینده آب روی خود بی سوال خود
وَإِذَا السُّؤَالُ مَعَ التَّوَالِ وَزَيْدٌ
و چون سوال را و اعطا بسخی آرد
وَإِذَا ابْتُلِيَ بِبَذَلٍ وَجْهَكَ سَائِلًا
و چون مبتلا کنند ترا بر دادن آب روی تو
إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا أَحْبَبَ الْكَرِيمُ
درستی که کریم چون عطا دهد ترا بوعده

عَوْضًا وَلَوْ نَالَ الْمُنَى بِسُؤَالِهِ
عوضی و اگر چه نیافت آرزوی خود را بسوال کردن
رَجَحَ السُّؤَالُ وَخَفَّ كُلُّ نَوَالٍ
راجح شود سوال و سبک آید همه عطا
فَأُبْذِلُ لِلتَّكْرِمِ الْمِفْضَالَ
بسیار فضل
أَعْطَاكَ سَلًا بَغِيرَ مِطَالٍ
دهد ترا خوشی کواری نه تا خیر

وَلَمْ عَلَيْكَ السَّلَامُ

لَا تَجْزَعَنَّ مِنَ الْهَزَالِ فَوَيْتَمَا
جزع مکن از لاغری پس جدا بود
ذُبِجَ التَّمِينُ وَعَوِيَ فِي الْهَزُولِ
بکشد ترم را و عاقبت آید لاغری

وَأَجْعَلْ قَوْلَكَ لِلتَّوَّاضِعِ مَنُورًا

وگردان دل مودرا برای تواضع باری

وَإِذَا حَمَلْتُ عَلَى الْقُبُورِ جَنَانًا

و چون برداری بر کوربا جنازه

وَإِذَا وَلَّيْتَ أُمُورَ قَوْمٍ لَيْلَةً

و چون مستولی گردانده ترا کارهای قومی را

يَا صَاحِبَ الْقَبْرِ الْمُنْقَسِ سَطْحَةً

ای خداوند کور نقش کرده بام او

مَا يَنْفَعُهُ أَنْ يَكُونَ مُنْقَشًا

سود نمکند او را آنکه باشد نقش کرده

لَا تَغْرِزْ رِجْلَهُمْ وَمِلْكِهِمْ

مغزور مشو بجهت ایشان و بادشاهی ایشان

إِنَّ التَّوَّاضِعَ بِالشَّرِيفِ جَمِيلٌ

بدرستی که تواضع برد بزرگ خوبست

فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ بَعْدَهَا مَحْمُولٌ

بس بدان بآنکه تو پس از آن برشته خواهی بودن

فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ عَنْهُمْ مَسْئُولٌ

پس بدان که تو از ایشان سوال کرده

وَلَعَلَّكَ مِنْ تَحْتِهِ مَغْلُولٌ

و شاید او از زیر او بنده باشد

وَعَلَيْهِ مِنْ حِلِّ الْعَذَابِ كَوْلٌ

و بر او از طمئین عذاب بنده باشد

فَالْمَلِكُ يَفْنَى وَالتَّعِيمُ يَزُولُ

بس پادشاهی نیست کرد و نعمت زایل گردد

وَلِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسِيَّةً

اگر باشد دنیا بشمارد نفسی

وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مَقْدَرًا

اگر باشد روزیها بخشی تقدیر کرده

فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَغْلَا وَأَنْبَلُ

بس برای خدا بلند تر است و بزرگتر و نالایقتر

فَقَلَّ حِرْصُ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ الْجَمَلِ

بس اندکی حرصی مرد در کسب خوب نیست

وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّلَاحِ جَمْعُهَا

و اگر باشد مالها برای تلاح کردن گردن آن

وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ انْشِيتُ

و اگر باشد تنها که برای مرگ آفریده اند

فَمَا بِالْمَشْرُوكِ بِهِ الْخَرْجُ خَيْرٌ

چرا با مال مشترک که خرجی خیرتر

فَقُلْ أَمْرِي فِي اللَّهِ بِالشَّيْفِ فَضْلٌ

بس گفتن مردی در راه خدای بشیفته فاضله است

وَلِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَلَا تَجْزَعْ وَإِنْ أَغْرَتْ يَوْمًا

بس جزع مکن و اگر درد مشواری افتاده

وَلَا تَيَاسَنَّ فَإِنَّ الْيَأْسَ كَفْرٌ

و نومید مشو از رحمت حق که یسری که نومیدی از کافری

وَلَا تَقْظَنْ بِرَبِّكَ ظَنُّ سَوْءٍ

و گمان مبر برورد کار خود کان مردن به

وَأَيُّ الْعُسْرِ يُتَبَعُهُ يَأْسٌ

دیدم دشواری را که در پس او آسانی بود

فَقَدْ أَيْسَرْتَ فِي دَهْرِ طَوِيلٍ

بدرستی که باسانی گذرانیدی بر روزگار دراز

لَعَلَّ اللَّهَ يُعْنِي عَنْ قَلِيلٍ

که خداوند نیازی کند از زمان اندک

فَإِنَّ اللَّهَ أَوْسَى بِالْجَمِيلِ

که خدا اولیست بخوبی و رحمت

وَقَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ كُلِّ قَبِيلٍ

و گفتار خدا راست ترین گشتار است

وَلِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

صُنِ النَّفْسَ وَأَحْمِلْهَا عَلَى مَا يَزِيهَا

نگهدار نفس را و بدار بر آنچه زیاده را

تَعْرِسَ الْمَالُ وَالْقَوْلُ فَيْتُ جَمِيلٌ

تا بازی بیست و گفتار در خوب باشد

وَلَا تُزِيقَنَّ النَّاسَ إِلَّا جَمْعًا <i>و نهی مردمان را که بخورند</i>	نَبَايَكَ دَهْرًا وَجَفَاكَ خَلِيلًا <i>موافق نیاید ترا روزگاری یا جدا کند ترا دوستی</i>
فَإِنْ ضَاقَ رِزْقُ الْيَوْمِ فَاصْبِرْ إِلَى غَدٍ <i>بسیار گردد روزگار تو در وقت او</i>	عَنِ نَكَبَاتِ الدَّهْرِ عَنْكَ تَزُولُ <i>شاید که گشاید روزگار از تو زایل گردد</i>
يَعْرِضُ غِيَّ النَّفْسِ إِنْ قَتَلَ مَالُهُ <i>غریز باشد تو اگر غش کرد چه اندک باشد مال او</i>	وَيَغْنَى غِيَّ الْمَالِ وَهُوَ ذَلِيلٌ <i>و تو اگر باشد تو اگر مال و او حقیر باشد</i>
وَلَا خَيْرَ فِي وَدَّ امْرِئٍ تَلَوَّنَ <i>نیست خیر در دوستی مردی زینت نکند بر آمد</i>	إِذَا الرِّيحُ مَالَتْ مَا لِحَيْثُ تَمِيلُ <i>چون باد میل کند هر کجا که میل کند</i>
جَوَادُ إِذَا اسْتَغْنَيْتَ عَنْ خَدَائِهِ <i>سخی باشد چون بی نیاز باشی از گرفتاری مال او</i>	وَعِنْدَ أَحْمَالِ الْفَقْرِ عَنْكَ يَحْمِلُ <i>و نزدیکی فرو آمدن در ویشی از تو بخیل باشد</i>
فَمَا أَكْثَرَ الْأَخْوَانَ حِينَ يَعْدُمُ <i>چه بسیارند برادران آن وقت که شمار کنند</i>	وَلَكِنَّهُمْ فِي النَّايِبَاتِ قَلِيلُ <i>و لکن ایشان در حوادث اندک اند</i>

وَمَا نَسِبَ إِلَيْهِ إِلَّا الْمَلَامُ

فَلَا تَكْثُرَنَّ الْقَوْلَ فِي غَيْرِ مَوْقِعَةٍ <i>بسیار مگردان کثرت را نه در وقت او</i>	وَأَذِّنْ عَلَى الصَّمْتِ الْمَرْبُوعِ لِلْعَقْلِ <i>و ملازم باش بر خاموشی که آراینده عقل است</i>
يَمُوتُ الْفَتَى مِنْ عَشْرَةِ بِلْسَانِهِ <i>میرد جوان از ده زبان خود</i>	وَلَيْسَ بِمَوْتِ الْمُرُوءِ مِنْ عَشْرَةِ رِجْلِ <i>و نیست که بمیرد مرد از پانزده پا</i>

فَلَا تَكُ مِثْلًا لِقَوْلِكَ مَفْشِيًا <i>بسیار مگردان کثرت را نه افکاش کن</i>	فَتَسْجَلِبِ الْبَعْضُ مِنْ ذَلِكَ النُّعْلِ <i>بسیار گشاید بعضی از نعلین نعل</i>
--	--

وَلَمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ

دَارِي مَسَاحُ عَلَى مَنْ نَزَلَ <i>سرازم فرو خفتن تراست بر آنکه فرو آید</i>	وَزَادِي مَسَاحُ عَلَى مَنْ تَرَكَ <i>و توشه من مباح است بر آنکس که بخورد</i>
أَقْدَمُ مَا عِنْدَ نَاحِيَةٍ <i>فرا پیش دارم آنچه نزدیکی ما حاضر بود</i>	وَأَنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرَ خَيْرٍ وَخَلُ <i>و اگر چه نباشد بخیران و سرکه</i>
فَأَمَّا الْكَرِيمُ فَرَا ضَرْبِهِ <i>اما بزرگ بر راضی باشد بان</i>	وَأَمَّا اللَّيْمُ فَمَا إِنْ أَبَلَ <i>اما زبون بر پاکت ندارد</i>

وَلَمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ

خَوْفُ الْمَجْهُمِ أَخُو جَلٍ <i>ترسانند مرا مجهم برادر تنهایی</i>	تَرَاجَعَ الْمَرْيَخُ فِي بَيْتِ الْحَمَلِ <i>بسیار بازگردیدن مرغی در خانه حمل</i>
فَقُلْتُ دَعْنِي فِي كَاذِبٍ لِحَيْلٍ <i>بگو گفتم دست بردار مرا از دروغها چلهای</i>	الْمُشْتَرَى عِنْدِي سَوَاءٌ وَجَلٍ <i>که مشتری نزد من یکسان است و زایل</i>
أَذْنَعُ عَنْ نَفْسِي أَفَانِينَ الدُّوَى <i>باز می دارم از نفس خود انواع گردانیدنیها را</i>	بِحَالِقِي وَدَارِي فِي عَزْوِ جَلٍ <i>با فرزند خود و روزی دهنده خود که عزیز است و بزرگ</i>

وله عليه السلام

بَحْتٍ إِذَا مَا جَاشَتْ لِرُكَّ فَانْظُرْ

ای برکت من چون برکت کند ترکان بر مشط باش

وَذَلْ مُلُوكُ الظُّلَمِ مِنَ الْهَاشِمِ

و حقیقه شوند بادشاهان ستم از خویشان هاشم

صَبِيٍّ مِنَ الصَّبِيَّانِ لَا رَأْيَ عِنْدَهُ

کودکی از کودکان که رای نباشد نزد ویست او

فَسَمِعَ يَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنْكُمْ

پس اجایه می آن وقت قیام کند قائم حق از شما

يَسْمَعُ نَبِيَّ اللَّهِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ

هم نام پیغمبر خدا نفس من فدای او باد

وَلَا بَسَّةَ مَهْدِي يَقُومُ وَيَعْدِلُ

ولایت و حکومت مهدی را که بر خیزد و عدل کند

وَبُورِيعَ مِنْهُمْ مَنْ يَلِدُ وَيَهْرُلُ

و پست کند از ایشان که از دوزخ و دیازی می و کند

وَلَا عِنْدَهُ جَدٌّ وَلَا هُوَ يَعْقِلُ

و نه نزد ویست او جدی و نه او عقل دارد

وَالْحَقُّ يَا تَيْكُمُ وَالْحَقُّ يَحْمِلُ

و حق آید پیشما و حق عمل کند

فَلَا تَخْذُلُوهُ يَا بَنِي وَعَجَلُوا

بر فرزندم که از پسران من و عجل کنید

وله عليه السلام

إِذَا عَاشَ امْرُؤٌ سِتِينَ حَوْلًا

چون برسد مرد شصت سال

وَنَصِيفُ النِّصْفِ بِمَضَى لَيْسَ يَدْرِي

و نیم از نیم برود که نداند

فَنَصِيفُ الْعُمَرِ بِحَقِّهِ اللَّيَالِي

پس نیم عمر بکا نیمه آنرا شبها

لِغَفْلَتِهِ يَمِينًا عَنْ شِمَالِ

برای غافلی او دست راست از دست چپ

و ثَلَاثُ النِّصْفِ أَمَالٌ وَخَرِصٌ

و سیک نیمه امید باشد و صری

وَبَاقِي الْعُمَرِ اسْقَامٌ وَشَيْبٌ

و باقی عمر بیمار باشد و پیری

فَجِدْ الْمَرْءَ طَوِيلَ الْعُمَرِ جَهْلٌ

پس جد کردن مرد در درازی عمر نادانی است

و شُغْلٌ بِالْمَكَا سِبِّ وَالْعِيَالِ

و مشغولی بکسب و عیال

و شُغْلٌ بِارْتِحَالٍ وَانْفِقَالِ

و مشغولی بکوچ کردن و غل کردن

و قِسْمَتُهُ عَلَى هَذَا الْمِثَالِ

و قسمت او برین مثال است

وله عليه السلام

إِذَا اقْرَبَتْ سَاعَةٌ يَأْهَأُ

چون نزدیک آید قیامت ای عجب مرا و را

تَسِيرُ الْجِبَالُ عَلَى سُورَةٍ

رود کوهها بر شتاب

و تَنْفَطِرُ الْأَرْضُ مِنْ نَفْخَةٍ

و شکافته شود زمین از دمیدنی

وَلَا بُدَّ مِنْ سَائِلٍ قَائِلٍ

و ناچارست از سوال کننده و کوینده

تَحْدِثُ أَحْبَابَهَا رَهًا رَهًا

حدیث گوید خیرم و خود را با پروردگار خود

و دُلْزَلَتْ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

و بختانند زمین را بختانیدن آن

كَثُرَ السَّحَابُ تَرَى حَالَهَا

چون گشتن میغ بینی حال او را

هَذَا لَكَ تُخْرِجُ أَثْقَالَهَا

آنگاه بیرون آورد بارها را و ثقلها را

مِنْ الثَّامِسِ يَوْمٍ مَدَامَهَا

از مردمان آن روز که جیت بطن او

و رُبُّكَ لَا شَكَّ أَوْحَى لَهَا

و پروردگار تو شک را وحی کرده باشد او را

وَيَصْنَدُ كُلُّ رَجُلٍ مَوْقِفَهُ

دراز کردن هر یکی بسوی جای استخوان

تَرَى النَّفْسَ مَا عَمِلَتْ مُحَضَّرًا

بیند نفس آنچه کرده باشد حاضر کرده

تَرَى النَّاسَ سَكْرَى بِلا قَهْوَةٍ

بینی مردمان را مستان سستی

ذُنُوبِي بَلَايِي فَمَا حِيلَتِي

گناهان من بلا من اند پس چیست جاد من

يُجَاسِبُهَا مَلِكٌ قَادِرٌ

شمار کند او را پادشاه توانا

فَسِيتُ الْعِبَادَ فَيَا وَيْلَهَا

فراموش کردم جاد باز گشتن را ای دای او را

يَقِيمُ الْكُهُولَ وَأَطْفَالَهَا

بپای دارد سی و نه سالگانش و طفلانش را

وَلَوْ ذَنْقٌ كَانَ شِقَاهَا

والرجم ذره بشد وزن آن

وَلَكِنْ تَرَى الْعَيْنُ مَا هَالَهَا

ولیکن بیند چشم آنچه برساند او را

إِذَا كُنْتُ فِي الْبُعْثِ حَمَالَهَا

چون باشم در روز برانگیختن بارکش آن

فَأَمَّا عَلَيْهَا وَإِمَائَهَا

اگر بران نفس بشد و اگر بران ازینک

وَاعْطَيْتُ لِلنَّفْسِ أَمَالَهَا

و دادم مر نفس را امیدهای او

وله عليه السلام

أَخَافُ وَأَرْجُو عَفْوَهُ وَعِقَابَهُ

می ترسم و امید می دارم عفو او را و عقوبت او را

فَأَرْزُكَ عَفْوًا فَهُوَ مِنْهُ تَفَضُّلاً

پس از تو عفو می کنم پس آن از فضل کردن است

وَأَعْلَمُ حَقًّا أَنَّهُ حَكَمٌ عَدْلٌ

و میدانم بحق که او دادوستد عادل

وَأَرْزُكَ تَعْذِيبًا فَإِنِّي لَهُ أَهْلٌ

و اگر بشد عذاب کردن پس من مرازشانم

وله عليه السلام

حَتَّى ذَوَى الْأَضْغَا زَتَشَفَّ قُلُوبُهُمْ

تحت که خداوندان گشاید که شفا دهی دلها ایشان را

فَإِنْ أَعْرَضُوا كَرِهًا فَمَا تَكْرُمًا

اگر اعرض کنند بگریختن پس تیرگی است

فَإِنَّ الَّذِي يُؤْذِرُكَ مِنْهُ اشْتِمَا

بهرستی که آنچه ریخته ترا از نوشیدن است

تَحْيَتِكَ الْعُظَى وَقَدْ يَدْنِعُ الْبُغْلُ

تجیت بزرگ تو و پرستی که دباغت کند پرست

وَإِنْ حَبَسُوا عَنْكَ الْحَدِيثَ فَلَاقِلْ

اگر باز بندند از تو سخن را پس سوال کن

وَإِنَّ الَّذِي قَالُوا وَدَاؤُكَ لَمْ يُقَلْ

و آنچه گفتند پس توانکار که گفته اند

وله عليه السلام

إِلَّا أَتَيْهَا الْمَوْتُ الَّذِي لَيْسَ تَارِكِي

بران ای مرگ نیست ترک کننده من

أَرَاكَ مُضْطَرًّا لِلَّذِينَ أَحْبَبْتَهُمْ

می بینم ترا که گزند رساننده راغز که دوست می دارم ایشان را

إِرْحَنِي فَقَدْ أَقْنَيْتُ كُلَّ خَلِيلٍ

راحت رسان مرا که پرستی که نیست کردی همه یاران را

كَأَنَّكَ تَخْوَ أَخُوهُمْ بِدَلِيلٍ

گویا که تو بجا نیایشان می روی

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ دَخَلَ الْحَارِثُ الْأَعْوَرُ عَلَى

روایت از صبیغ بن نباته گفت که در رفت حارث یک چشم بر

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُيُوبًا حَزِينًا مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ

امیر مومنان بر او باد سلام اندوهناک که دیده رنگ

بیشتر کند

بسیار از آن

فَقَالَ لَهُ حَارِثُ مَالِي أَرَأَيْكَ كَيْبًا حَرِيًّا مُتَعَبِي

بر گفتن او را که ای حارث جیت مالی منم پریشان حال و از دشمنان بگردد

اللَّوْنِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ لَا أَكُونُ

رنگ بر گفتن ای امیر مؤمنان و چگونه نباشم

كَذَلِكَ وَقَدْ كُفِرْتُ سِتِّي وَدَقَّ عَظْمِي وَاقْتَرَبَ

چنین و بدستی بزرگ گشت سال من و کوفته شد استخوان من و نزدیک آمد

أَجَلِي فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَامَامُ الْمُتَّقِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اجل من بر گفتن امیر مؤمنان و امام متقیان برو باد سلام

يَا حَارِثُ هَذَا مِنْ يَمِينِي قَبْلًا

ای حارث همدان سر که میدریم پیش من

يَعْرِفُنِي طَرَفُهُ وَأَعْرِفُهُ

بشناسد مرا چشم او و بشناسم او را

وَأَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ مُعْرِضِي

و تو نزدیک صراط در عرض آید به من

أَقُولُ لِلنَّاسِ وَحِينَ تَوَقَّفَ

بگویم به آن وقت که بدارند او را

ذَرِيَّةً لَا تَقْرُبُهُ إِنْ لَمْ

دست بدار او را و نزدیک او نروم که بدست او است

مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا

از مؤمن یا منافق روی بباروی

بَعِينِهِ وَاسْمِهِ وَمَا فَعَلَا

بعیتت از نام او و آنچه کرده باشد از بیکدیگر

فَلَا تَخَفْ عَنِّي وَلَا زَلَلَا

بس من از سر در آمدن من و بفرمان

لِلْعَرَضِ ذَرِيَّةً لَا تَقْرُبُ الرِّجَالَا

بر عرض کردن بر طایف دست بدار او را

حَبْلًا حَبْلُ الْوَصِيِّ مُتَصِلَا

و پستی است بر میان وصی رسول پیوسته

أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمَا تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَلَا

آبی دهم ترا از آب سرد بر تشنگی پنداری آنرا در شیدنی

قُلْتُ وَقَدْ أَدْرَجَ السَّيِّدُ الْحَمِيرِي رَحِمَهُ اللَّهُ

گفتم که بدستی درج کرد سید میری رحمه الله

عَلَيْهِ هَذِهِ الْأَبْيَاتُ فِي كَلِمَةٍ لَهُ مِنْهَا

بر او باد این پند را در سخن که او هست از آن اینست

قَوْلُ عَلِيٍّ لِحَارِثٍ عَجَبُكُمْ شَمَّاعُجُوبَةٍ لَهُ جُمَلَا

گفتار علی مر حارث را عجبت چندان بی عجیبیت مرا در جمله

ثُمَّ أَتَشَدُّ يَا حَارِثُ هَذَا مِنْ يَمِينِي الْأَبْيَاتُ بِأَسْرَهَا

پس خواند و گفت ای حارث همدان سر که میدریم پیش من

قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ الْمُرْتَضَى قَدْ مَنَّ اللَّهُ رُوحَهُ

گفت سید بزرگ بزرگوارانه خدا روح او را

مَعْنَى قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يَمُتْ يَرْنِي أَنَّهُ يَعْلَمُ فِي تِلْكَ

که معنی گفتار او برو باد سلام هر که میدریم چندان است که او بداند در آن

الْحَالِ ثَمَّةً وَلَا يَسْتَعِزُّ وَانْخِرَافُهُ عَنْهُ لِأَنَّهُ الْمُحْتَظَرُ

حال فایده ولایت او را و بگردد چون او از او بگردد که حاضر شده

قَدْ رَوَى أَنَّهُ إِذَا عَايَنَ الْمَوْتَ وَقَارِبَهُ أَرَى فِي تِلْكَ

بدستی که روایت کرده اند چون معاینه نموده اند در آن حال

الْحَالِ مَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَوْ مِنْ أَهْلِ

برای آنکه جسم است و جسم درست نیست که باشد در یک حال

النَّارِ وَهَذَا مَعْنَى قَوْلِ أَحَدِهِمْ إِذَا قَارَبَ الْهَلَاكَ

این معنی کفار یکی عرب است چون نزدیک رسد بهلاکت

صَدْتُ أَرَى أَعْمَالِي أَيْ الْجَزَاءَ عَلَيْهَا وَقَدْ تَقُولُ

که خواهم که مرا فایده بن عملهای من یعنی جزا را بر آن و بدستی که گویند عیب

الْعَرَبُ رَأَيْتُ فَلَانًا إِذَا رَأَى مَا يَتَعَلَّقُ بِهِ مِنْ فِعْلٍ

دیدم فلانرا چون دیده باشد آنچه تعلق دارد با او از کردار

أَوْ أَمْرٍ يَعُودُ إِلَيْهِ وَإِنَّمَا اخْتَرْنَا هَذَا التَّأْوِيلَ لِأَنَّ

یا کاری که باز گردد به او و بدستی که برگزیم این تاویل را برای آنکه

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ يُشَاهِدُهُ

امیر مؤمنان بر ویاد سلام جسم است پس چگونه بیند او را

كُلِّ مُحَضَّرٍ وَالْجِسْمُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْحَالِ

هر یک حاضر شده و جسم روا نباشد که باشد در یک حال

الْوَاحِدِ فِي جِهَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَهَذَا قَالَ الْمُحَصِّلُونَ

در چندان مختلف و برای اینست که گفتند حاصل کننده کمال علوم

إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ الَّذِي يَقْبِضُ الْأَرْوَاحَ لَا يَجُوزُ وَاحِدًا

که یکی که نمیشد مرکب آنکه فرای ستاند جاندار و اینست که باشد یکی

لَا تَدْرِي جِسْمُكَ وَالْجِسْمُ لَا يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ فِي حَالَةٍ

برای آنکه جسم است و جسم درست نیست که باشد در یک حال

وَاحِدَةٍ فِي الْأَمَاكِينِ الْكَثِيرَةِ وَتَأْوِيلُ قَوْلِهِ تَعَالَى

در جایها بسیار و تاویل کردند کفار خدا را

قُلْ يَتُوفِّيَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ إِنْ أَرَادَ

که بگو وفات دهد شما را مرگ آنکه برگذاشته اند بشما که بدستی که خواهم

بِرَّ الْجِنْسِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا

بارین جنس چنانکه گفت حق تعالی که نمیشد بر کنارها را آسمان باشد

وَلِرَّعْلِي السَّلَام

دُنْيَا تَخَادِعُنِي كَأَنِّي لَسْتُ أَعْرِفُ حَالَهَا

دنیا می فریبد مرا گویا من نمیشتم که شناسم حال او را

مَدَّتْ إِلَيَّ يَمِينَهَا فَرَدَدْتُهَا وَشَمَالَهَا

بکشد بمن دست راست خود را پس باز کرد ایندم آنرا و دست چپ خود را

وَرَأَيْتُهَا مُحْتَاجَةً فَوَهَبْتُ جُسْمَهَا لَهَا

و دیدم او را محتاج بن بخشیدم بها آنرا و داد

وَلِرَّعْلِي السَّلَام

لَوْ كَانَ هَذَا الْعِلْمُ يَحْصُلُ بِالْمُنَى

اگر بودی این علم که حاصل شدی با رزق

اجْهَدْ وَلَا تَكُنْ لَكَ غَافِلًا

کوشش کن و گاهی مکن و غافل مباش

مَا كَانَ يَبْقَى فِي الْبَرَّةِ جَاهِلًا

نماندی در میان آفریدگان نادان

فَتَدَامَةُ الْعُقْبَى لِمَنْ يَتَكَاكُلُ

بر ششپای سرانجام انکس راست که گاهی کند

وله عليه السلام

رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا

راضی شدیم بقتعی که خدا کرد در میان ما

لَنَا عِلْمٌ وَلِلْأَعْدَاءِ مَالٌ

دارست علم و در دشمنان مال

فَارِ الْمَالِ يَفْنَى عَنْ قَلِيلٍ

بهرستی که مال نیست کرد از زمان اندک

وَأَنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ

و بهرستی که علم باقی مانده است که زایل نگردد هرگز

وَدَوَى أَبُو الْجَيْشِ الْمُظْفَرُ الْبَلْخِيُّ رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِ

روایت کرد ابو الجیش مظفر بلخی رحمت خدا بر وی باد

بِإِسْنَادِهِ قَالَ جَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبُو بَكْرٍ فِي الْمَسْجِدِ

ابن شد او گفت آمد علی بر وی باد سلام و ابو بکر علی السلام در مسجد

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

پس گفت

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

پس گفت

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

پس گفت

تَعْلَمُ أَبَا بَكْرٍ وَلَا تَكُنْ جَاهِلًا

بیاورد و بدان ابو بکر و نادان مباش

وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَوْصَى بِحَقِّهِ

و بهرستی که رسول خدا وصیت کرده است بحق او

وَلَا تَخْشَهُ حَقُّهُ وَأَزِدْ وَالْوَرَى

و بگافان حق او را و باز گردان آفریدگان را

يَا أَيُّهَا خَيْرُ حَافٍ وَنَاعِلٍ

ای کاشف غم بهترین تنی پناهنده و نفع دهنده

وَأَكْذَفِيهِ قِيلَهُ فِي الْفَضَائِلِ

و تأکید کرد در دگرگشت خود را در فضیلتها

إِلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِغَافِلٍ

باد که بهرستی که خدا نیست غافل

وله عليه السلام

فَاَهْلًا وَسَهْلًا بِضَيْفِ نَزْلِكَ

پس آمدی اهل نه پیکانه و بیای بهرستی نه نزلت

تَوَلَّى الشَّبَابُ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ

بشت برگرد جوانی گویا که نبود

كَأَنَّ الشَّبَابَ كَصَبْرٍ بَا

گویا که سبیده چون صحت که ظاهر شده است

سَقَى اللَّهُ هَذَا وَذَلِكَ مَعًا

سقایت کند خدا این را و آن را با هم

وَأَسْتَوْدِعُ اللَّهَ الْفَارَحَ حَلَّ

و بمانت می دهم خدا محشور را که کوچ کرد

وَحَلَّ الْمَشِيبُ كَانَ لَمْ يَزَلْ

و فرو آمد پیری گویا که همیشه بود

وَأَنَّ الشَّبَابَ كَصَبْرٍ بَا

و اما جوانی همچو شب چهارده که فرو رفت

فَنَعِيمَ الْمَوْلَى وَنَعِيمَ الْبَدَلِ

پس نیک بشت فرو کرد است و نیک بدل و عوضی

فَنَعِيمَ الْمَوْلَى وَنَعِيمَ الْبَدَلِ

پس نیک بشت فرو کرد است و نیک بدل و عوضی

وله عليه السلام

خَلِيلِي خَلِيلِي مَنْ يَدُومُ وَصَالَهُ
دوست من دوست من که است که دایم باشد پیوستگی او
وَلَيْسَ خَلِيلِي بِالْمُلُوكِ وَلَا الَّذِي
و نیست دوست من ملوک و نه آنکس

وَيَكُنْ سَرِي عِنْدَ كُلِّ خَلِيلٍ
و باز باشد از مرا نزدیک هر دوستی
إِذَا غَبْتُ عَنْهُ بَاعَى خَلِيلٍ
که چون غایب شوم از او نباشد مرا بدوستی

وله عليه السلام

الْأَهْلُ إِلَى طَوْلِ الْحَيَاةِ سَبِيلٌ
بر آن مست به درازی زندگان راهی
وَإِنِّي وَإِنْ أَصْبَحْتُ بِالْمَوْتِ قَتِيلًا
برستی که من و اگر چه کشته یقین و آئینه
وَلِلدَّهْرِ الْوَأْنُ تَرُوحُ وَتَغْتَدِي
و در روزگار را از گداز است که شبانگاه کند و بامداد
وَمَنْزِلُ حَقٍّ لَا مُعَرَّجَ دُونَهُ
و منزل است منزل حق که هیچ است و نه نیست فراوانی
تَطَعْتُ بِأَيَّامِ التَّغْرِزِ ذِكْرُ
برستی که هر روز به دراز داشت جستن یاد او را
أَلَا مَلِكُ الدُّنْيَا عَلَى كَثِيرَةٍ
که در دنیا پادشاه است بر کثیری

وَإِنِّي وَهَذَا الْمَوْتُ لَيْسَ صَوْلٌ
و چگونه باشد درازی صیوة و این ملک نیست که بگردد
فَلْيَأْمَلْ دُونَ الْيَقِينِ طَوِيلٌ
بر ما امیدست پیش مرگ دراز
وَإِنْ نَفُوسًا بَيْنَهُنَّ تَسِيلٌ
و برستی که نفسها میان ایشان سیلان کنند
لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهَا إِلَيْهِ سَبِيلٌ
بر مردی راست از دنیا بآن منزل راهی
وَكُلُّ عَزِيزٍ مَا هُنَاكَ ذَلِيلٌ
و هر غریزی آنجی حقیه بود
وَصَاحِبُهَا حَتَّى الْمَمَاتِ عَلِيلٌ
و خداوند او تا که مرگ آید رنج مندست

إِذَا انْقَطَعَتْ عَنِّي مِنَ الْعَيْشِ مَدَّةٌ
چون بریده شد از من زندگان مدت من
لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ
بر هر گردشده را از دو دوست جدایی است
وَإِنْ انْفِقَادِي نَاطِمًا بَعْدَ اخْدٍ
برستی که کم بافتن من ناطم را بعد احمد علی السلام
وَكَيْفَ هُنَاكَ الْعَيْشُ مِنْ بَعْدِ فَقْدِ
و چگونه باشد خوش رزین من پس از بافتن ایشان
وَلَيْسَ جَلِيلًا رِزًا مَالٍ وَفَقْدُ
و نیست بزرگ کم شدن و نه بافتن او
لِذَلِكَ جَنِّي لَا يُدَانِيهِ مُضْجَعٌ
برای این بهلود من نزدیک نه و او را جا افتن
وَفِي الْقَلْبِ أَحْيَاءُ الْعَمْرِ مَرَّةٌ
و در دل گاه گاه بجان و زندگانی من تلخی است
سَيَعْرِضُ عَنْ ذِكْرِي وَبَنِي مَوْدَةٍ
زود بود که بگردد از یاد من و فراموش کند دوستی
وَلَمْ أَرِ انْشَاءً يَرَى عَيْبَ نَفْسِهِ
و ندیدم آدمی را که چند عیب نفس خود را

فَإِنْ بَكَاءَ الْبَاكِ قَلِيلٌ
برستی که گریه کردی کندگان اندک باشد
وَكُلُّ لِقَاءٍ الْغَائِبِينَ قَلِيلٌ
و هر دیدن و رسیدن که غایبان اندک است
دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومُ خَلِيلٌ
و نیست بر آنی دایم ماند دوستی و پستان
لَعَمْرُكَ شَيْءٌ مَا إِلَيْهِ سَبِيلٌ
بجان و زندگان تو که آن چیزی است که نیست با و راهی
وَلَكِنْ رِزْدُ الْأَكْرَمِينَ جَلِيلٌ
و لیکن مصیبت بزرگان بزرگ است
وَفِي الْقَلْبِ مِنْ حَرِّ الْفِرَاقِ غَلِيلٌ
و در دل از گرمی جدایی تشنگی است
وَتَقِلُّ عَلَى عِضْرِ الرِّجَالِ ثَقِيلٌ
و گرانی بر دندان مردان گرانست
وَيُحَدِّثُ بَعْدِي لِلْخَلِيلِ خَلِيلٌ
و بریدم آید پس از من دوست را دوستی دیگر
وَإِنْ كَانَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ جَمِيلٌ
و اگر چه پوشیده نباشد بر او چیز خوب

وَمَنْ ذِي الَّذِي يَخْجُو مِنَ النَّاسِ سَلَامًا

و کس است آنکس که بخت یاب از مردمان بیست

أَجَلَتْ قَوْمٌ حِينَ صُرِفَتْ إِلَى الْغَنَى

برزگ دارند ترا آن وقت که گشت باشی تو المری

وَلَيْسَ غِنَى الْآغْنَى رِزْقَ الْفَقَى

دینیت تو المری که تو المری که بیارای جوانمرد را

وَلَمْ يَفْتَقِرْ يَوْمًا وَإِنْ كَانَ مَعْدًا

در دینش نشد روزی و اگر چه باشد نداشت

وَلِلنَّاسِ قَالٌ بِالظُّنُونِ وَقِيلُ

و مراد بیا ترا گفت راست بگمانا و قال بسیار است

وَكُلُّ غَنَى فِي الْعُيُونِ جَلِيلُ

و هر تو المری در چشمها بزرگ بود

عَشِيَّةٌ يَغْتَرَى أَوْ غَدَاةٌ يُنِيلُ

شبانگاه که بمانی کند یا بدر عطا دهد

سَخِيٌّ وَلَمْ يَسْتَفِنْ قَطُّ بِخَيْلُ

بخشش ی کند و تو المری نشد هرگز بخیل

وله علي بن الحسين

وَقَدْ قِيلَ فِي أَنْبَاءِ مِنْهَا أَنَّهُ لَا بَنَى الْعَتَاهِيَّةُ وَهِيَ

برستی که گفته اند در بینها با ازو که آن مردابی غرق است و آن

الثَّانِي وَالْخَامِسُ وَالسَّادِسُ وَالثَّانِي عَشْرُ وَالسَّادِسُ عَشْرُ

دوم است و پنجم و دوازدهم و شانزدهم

وَالَّذَانِ بَعْدَهُ السَّمْعُ وَالْغَضَبُ

و آن دو که پس از دوست

بَاثِقًا عَلَى قُلُلِ الْجِبَالِ تَحْرُسُهُمْ

شب و روز آردند بر سر کوهها که وحشی ایشان را

وَأَسْتَنْزِلُوا بَعْدَ عَزٍّ عَنْ مَعَاظِمِهِمْ

و طلب فرود آمدن کردند بر انداختن از بلندیا و ایشان

نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ مَا دَفِنُوا

نذا کرد ایشان را آواز زد پسند از پس آنکه دفن کردند ایشان را

أَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُحَجَّبَةً

کیانند رویها که بودند حجاب کرده

فَأَصْبَحَ الْقَبْرُ عَنْهُمْ حِينَ سَالِمُهُمْ

برگشت کور از ایشان آن وقت که سوال کنند

قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا فِيهَا وَمَاشُوا

برستی که دراز گشت آنچه خوردند و آنچه آشامیدند

و طَالَمَا كَثُرُوا الْأَمْوَالُ وَادَّخَرُوا

و دراز گشت مدت آنکه بسیار کردند مالها و ذخیره نهادند

فَطَالَمَا شِيدُوا دُورًا لِحُصْنِهِمْ

و دراز گشت مدت آنکه امر شد بر اقامت آنکه دارد

أَصْبَحَتْ مَسَاكِينُهُمْ وَخَشَامُ عَطْلَةٍ

گشت مسکینان ایشان و حشت ناک فرود گشتند

سَلَّ الْخَلِيفَةُ إِذْ وَاقَتْ سَنِيَّتَهُ

بر سر غلین را چون بر رسید مرگ او

لِي مَقَابِرِهِمْ يَابِسِينَ مَا نَزَلُوا

با کورند ایشان ای بد جای است که فرود آورند

أَيْنَ الْأَيْتَةُ وَالْيَتِيمَانِ وَالْحُلُلُ

کیاست تختها، ایتیم و یتیم و حلال

مِنْ دُونِهَا تَضْرِبُ الْأَسَارُ الْكَلَامُ

از پیش آن زدند مرد را و سوار بردند

تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ تَنْقَلُ

آن رویها بران کرم راه میرود

فَأَصْبَحُوا بَعْدَ طَوْلٍ الْأَكْلُ قَدْ أَكَلُوا

برگشت بعد از درازی خوردن که خوردند ایشان را

تَخَلَّفُوهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ وَارْتَحَلُوا

بر بگذراند آنچه جمع کردند بر دشمنان و کوچ کردند

فَفَارَقُوا الدُّورَ وَالْأَهْلِينَ وَانْقَلَبُوا

بر فراق رفت کردند از راه و اهل خود را و برگشتند

وَسَاكِنُوهَا إِلَى الْأَجْدَاثِ قَلْدُ

و ساکنان آن تا کورند بر بستی که بخت کردند

أَيْنَ الْجَمُودُ وَأَيْنَ الْخَيْلُ وَالْخَوْلُ

کیاست شکره و بی بهمان و سواران و خدمتکاران

فانقح
بسر بر بخت
جواب گوید
از بخت

اِنَّ الْكُنُوزَ الَّتِي كَانَتْ مَفَاحِشًا
 كجایان که گنج ووی که بودند کلیه های آن
 اِنَّ الْعَبِيدَ الَّتِي ارْصَدْتَهُمْ عُدَدًا
 کجایان بنده گانی که نگاه داشت میکردی ایشان را برآوردی
 اِنَّ الْفَوَارِسَ وَالْغِلْمَانَ مَصْنُوعًا
 کجایان سواران و غلمان چه کردند
 اِنَّ الْكُفَاةَ الْمُرَكَّبِينَ اَخْلَفْتَهُمْ
 کجایان کفایت کنندگان ای کفایت نکردند خلیفه خود را
 اِنَّ الْكَمَاةَ اَمَّا حَامُوا اَمَّا غَضَبُوا
 کجایان شجاعان ای حایت نکردند ای خشم گرفتند
 اِنَّ الزُّمَاءَ اَلَمْ تَمْنَعْ بِاسْمِهَا
 کجایان تیراندازان ای باز نگذاشتند به تیرهای خود
 هِنَاهُ مَسْعُورًا ضِيمًا وَلَا دَفْعًا
 به دورست اینجا منع نکردند و دفع نکردند
 وَلَا الرُّشَى دَفَعْتُمْ عَنْكَ لَوْ بَدَلُوا
 و نه رشوت دفع کرد از تو اگر جادوی
 مَا سَاعَدُوكَ وَلَا سَاكَ اقْرَبْتُمْ
 چه کسی که نزد تو سواست کرده اند از نزدیکترین

تَنَوُّوا بِالْعُصْبَةِ الْمُقَوِّينَ لَوْ حَمَلُوا
 کجایان که آن کودی کرده قوی را اگر برداشتی
 اِنَّ الْعَدِيدَ وَاِنَّ الْبَيْضَ وَالْأَسَدَ
 کجایان خلق نموده و شمشیر را نیزه و نیزه را
 اِنَّ الصَّوَارِفَ وَالْخَطِيئَةَ الذَّلِيلَ
 کجاست شمشیر را بران و نیزه را فتل نموده بدست
 لَمَّا رَاَوْهُ صَرِيحًا وَهُوَ يَتَهَلَّلُ
 آنگاه که دیدند او را افتاده و برآوردی دعای که دعا می کرد
 اِنَّ الْحِمَاةَ الَّتِي تَحْتِي بِهَا الدُّوَلُ
 کجایان حایت کنندگانی که حایت کردند ای ایشان را
 لَمَّا اَنْتَكَ سِهَامُ الْمَوْتِ تَشْتَصِلُ
 آنگاه که آمدی تو تیرهای مرگ تیر اندازنده و تیر
 عَنْكَ الْمَنِيَّةُ اِذْ وَا فِي بِهَا الْاَجَلُ
 از تو مرگ را چون برسد بان مدت و زمان
 وَلَا الرَّقَى نَفَعَتْ شَيْئًا وَلَا الْحِجْلُ
 و نه افسون سود کردی چیزی و نه جملین
 بَلْ اسْلُوكَ لَهَا يَا بَنِي مَافَعَلُوا
 بلکه فراسه انداخته ایمان مسدود داشت آنچه کردند

مَا بَالَ قَبْرِكَ لَا تَنْتَابُهُ أَحَدٌ
 جمیت حال کو تو که بنوبت نمی رود پیش او یکی
 مَا بَالَ قَصْرِكَ وَخَشَا لَا انْجِسَكَ
 جمیت حال کو شک تو نیست مونس او را
 مَا بَالَ ذِكْرِكَ مَنَسِيًّا وَمُطَرَحًا
 جمیت حال کو تو فراموش کرده و انداخته
 لَا تَنْتَكِرَنَّ فَمَا دَامَتْ عَلَى مَلِكٍ
 انکار نکن بر عیبه خانه پادشاهی
 فَكَيْفَ يَرْجُوَادُ وَاَمَّ الْعَيْشِ تَصِلَا
 چگونه امید دارد زندگانی را پرست
 وَجِسْمُهُ لِبَنِيَاتِ الرَّدَى عَرْضُ
 و تن او مرده اسباب محمول طاقت نداشته است

وَلَا يَطُورُ بِهِ مِنْ بَيْنِهِمْ رَجُلٌ
 و نمی گردد با او از میان ایشان مردی
 يَغْشَاكَ مِنْ كَنْفِيهِ الرُّعُوعُ وَالْوَهْلُ
 در سر آید ترا از سر دو طرف ترس و همت و خوف
 وَكَلِمَتُهُمْ بِاِقْتِسَامِ الْمَالِ قَدْ شَغَلُوا
 و کلمه ایشان را بخش کردن مال مشغول گشته
 اِلَّا اَنَا خَ عَلَيْهِ الْمَوْتُ وَالْوَجَلُ
 مگر که خود خوا بایند بر مرگ و ترس
 وَرُوحُهُ بِحَالِ الْمَوْتِ مُتَصِّلُ
 و روح او بر میان مرگ متصل است
 وَمَلِكُهُ زَا بِلْ عَنَّهُ وَمُنْقِلُ
 و پادشاهی او زایل شود و منتقل است

رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَى بَيْنَ
 روایت کرده اند که رسول خدا
 أَصْحَابِهِ وَتَرَكَ عَلِيًّا فَقَالَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ اَنَا اخْرُجْ
 یاران او و بگذاشت علی را پس گفت مرا و درین برکت من بگذشت ترا
 لِنَفْسِي أَنْتَ أَخِي وَأَنَا اخْوُكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَبَكَى
 را از برای خود تو مرا و منی و من برادر توام در دنیا و آخرت پس گریست

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ

ای رسول خدا که بر او باد سلام و گفتم

أَقِيكَ نَفْسِي أَيُّهَا الْمُصْطَفَى الَّذِي

که دوشستم ترا بشنم خدای برگزیده ای که

وَيَقْدِرُ بِكَ خَوَائِي وَمَا قَدَّرَ مُصْطَفَى

و تو با قدرت تو جان من و چه قدر داد جان من

وَمَنْ كَانَ لِي مُذْكَتُ طِفْلٍ لَوْ يَفْعَلُ

و آنکس که بود مرا از آن وقت که بودم طفل و مرد شده

وَمَنْ جَدُّ جَدِّي وَمَنْ عَمَّةُ عَمِّي

و آنکس که جد و جد منست و آنکس که عم و عم منست

وَمَنْ حِينَ آخِرِ بَيْنِ مَنْ كَانَ حَا

و آنکس که آن وقت که بر او بود و آنکس که بود

لَكَ الْفَضْلُ اتِّي مَا حَيْثُ كَشَاكَ

و مرا است فضل من است که من است ای زنده ای که

هَذَا أَنَا بِرِ الرَّحْمَنِ مِنْ نِعْمَةِ الْجَهْلِ

و اینم تو را با بر خدا از بوشیدگی نادانی

أَمَّا نَتِي مَعَهُ إِلَى الْفَرْعِ وَالْأَصْلِ

ای آنکس که نسبت می جویم با تو بجهت فرع و اصل

وَأَنْفَعَنِي بِالْعِلْمِ وَبِالْتَّهْلُ

و بر داشت مرا بهشت دوم از تو و بهشت اول

وَمَنْ أَهْلُهُ أُمِّي وَمَنْ نَبِيَّتُهُ أَهْلِي

و آنکس که زن او مادر منست و آنکس که دختر او زن منست

دَعَائِي وَآخَانِي وَبَيْنَ مَنْ فَضْلِي

دعا من مرا و برادری داد مرا و ظاهر کرد از فضل من

لِإِحْسَانِ مَا أَوْلَيْتَ يَا خَاتَمَ الرِّسَالِ

مرا بخیرگی آنرا که مرا بر ادای ای خاتم و پیمان

رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَأَلَ إِلَى

روایت کرد که رسول خدا که بر او باد سلام

غَزْوَةَ تَبُوكَ وَاسْتَعْمَلَ عَلَى الْمَدِينَةِ عَلِيًّا فَتَبِعَهُ

برای جنگ تبوک و عامل کرد ای علی را بر مدینه پس از پیوست

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَعَمْتَ قُرَيْشَ

ای رسول خدا که بر او باد سلام و گفتم ای رسول خدا دعوی کردی که من قریش

أَتَيْتُكَ إِنَّمَا خَلَفْتَنِي اسْتِثْقَالًا لِي فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ طَالَمَا أَذِنْتَ

که تو که استی من را برای گران نمودن صحبت مرا پس گفتم در از گشت مدت آنکه

الْأُمَمُ أَنْبِيَاءُ هَآلَا عَلَى أَمَّا تَرْضَى بِأَنْتَ وَزِيرِي

استان پیغمبر خدا ای علی ای راضی هستی با آنکه باشی تو وزیر من

وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَقَاضِي دِينِي وَنَجْزُ وَعْدِي

و وصی من و خلیفه من و کزانه من و امان من و روان کننده وعده من

لِحِمْلِكَ لَحْنِي وَدَمِكَ دَمِي وَأَنْتَ مَنِي بِمَنْزِلَةِ هَرُونَ

گوشت تو گوشت منست و خون تو خون منست و تو از من بجای سروری

مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا بَنِي لِعَبْدِي فَقَالَ أَمِيرُ

از موسی عیالیم که آنک نیست پیغمبری پس از من پس گفتم ای

الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَضِيتُ شَمًّا أَنْشَأَ

مؤمنان علی بر او باد سلام که راضی شدم پس ای پسر

وَأَهْلُ الْإِسْلَامِ رَاجِعِينَ وَالْبَاطِلُ

و اهل اسلام را بر می گردانم و باطل

يَقُولُونَ لِي قَدْ قَلَاكَ الرَّسُولُ

گویند مرا پسر منی که دشمن داشت مرا پیغمبر

وَمَا ذَاكَ إِلَّا لِأَنَّ النَّبِيَّ

و نیست که برای آنکه

فُتِنْتُ وَسَيِّفِي عَلَى عَاتِقِي

بس بر دوشم و شمشیر من بر دوش من بود

فَلَمَّا رَأَيْتَنِي هَمًّا قَلْبُهُ

بس آنگاه که دید مرا پریشان دل او

أَمِئْتَنَ ابْنُكَ فَأَنْبَأْتُهُ

ای از که شنیدی سخن بس خبر دادم او را

فَقَالَ أَخِي أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ

بس گفت برادری تو مرا جز از ایشان

جَفَاكَ وَمَا كَانَ بِالْفَاعِلِ

بخاکرد ترا و نبود او کننده

إِلَى الرَّاحِمِ الْخَاصِمِ الْفَاضِلِ

بسوی رحمت کننده و حکم کننده و فضل کننده

وَقَالَ مَقَالُ الْأَخِ السَّائِلِ

و گفتم گفتار برادر سوال کننده

بَارِحَاتٍ ذِي الْحَدِّ الدَّاعِلِ

بختیار و دروغ خدایت صسوی و غل فساد کار

كَهْرُونَ مُوسَى وَلَمْ يَأْتِلِ

چون مرون موسی را و تقصیر نکرد

وَلَمْ عَلَيْهِ التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ

نَسَلَ ذُو الْعَقْلِ فِي نَفْسِهِ

مثال بدید کرد خدایت عقل در نفس خود

فَإِنْ نَزَلَتْ بَعَثَهُ لَمْ تَرَعْ

بس اگر فرو آید ناکاه نمیشد

رَأَى الْأَمْرَ يَقْضَى إِلَى آخِرِ

دید کار را که برساند باخ

مَصَائِبُهُ قَبْلَ أَنْ تَزِلَا

مصیبتها و خوارا پیش از آنکه فرو آید

لِمَا كَانَ فِي نَفْسِهِ مَثَلًا

برای آنچه بود که در نفس خود بدید کرد

فَصَيَّرَ آخِرَهُ أَوَّلًا

بس کرد آید آخر آخر اول

وَذُو الْجَهْلِ ثِيَابًا مِنْ أَيَّامِهِ

و خداوند نادانی که این باشد در روزها

فَإِنْ بَدَّ هَتَّةً صُرُوفًا تَرْتَمَا

بس آنکه تاگاه برود آورد او را کرد و شهادت زمان

وَلَوْ قَدَّمَ الْحَزْمُ فِي نَفْسِهِ

و اگر معیبه دارد و شکاری را در نفس خود

وَيَسْبِي مَصَارِعَ مَنْ قَدْ خَلَا

و فراموش کند جاده افتادن آنکس که بگذشت

يَبْقُضُ مَسَائِلَهُ أَعْوَلًا

بمقتضی مصیبتها او فریاد کند

لَعَلَّهُ الصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَاءِ

بر ایند بیاورد او را صبر نزدیکی با

قَالَ الْأَمَامُ أَبُو الْفَتْحِ الْخُرَاعِي الرَّبِيعِي

گفتم میثرا ابراهیم رابعی

رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّهُ قَالَ عَلِيٌّ يَرِثِي أَبَاهُ الْبَاطِلُ وَخَدِجَةُ رَضَوُا اللَّهُ عَنْهَا

رحمت خداوند که او علی که مرشد گفتم پدر خود را و خدیجه را که راضی بپادشاه او را

عَلَيْهَا الْكَيْنِ مَا تَرَى لَهَا مِثْلًا

بر او بیگانه شده نه بینی مرآت دورا مانند

وَسَيِّدَةُ الْقَتَوَانِ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى

و بهترین زنان اول کسی که نماز کرد

فَبِتُّ أَفَاسِي مِنْهُمَا الْهَمَّ وَالشُّكْلَا

بر شب بر روز آورده ام و بختی که کثر ایشان و غم

أَعْيَنِي جُودَ أَبَا ذَرٍّ أَنَّ اللَّهَ فِيكُمْ

ای دو چشم من سخاوت کند برکت کند خدا در شما

عَلَى سَيِّدِ الْبَطْحَاءِ وَابْنِ رُثَيْيْهَا

بر همه زمین بامون که و بر همه

مُصَابِيهَا أَدَجِي لِي الْجَوَّ وَالْهَوَى

مصیبت ایشان تا ریک که در آسمان و زمین و هوا

مُهَذَّبَةٌ قَدْ طَيَّبَ اللَّهُ خِيَمَهَا

بالکلمه برپستی که خوش کرد انید خدا خوی و عادت او
لَقَدْ نَصَرَا فِي اللَّهِ دِينَ مُحَمَّدٍ
برپستی که یاری کردند در راه خدا دین محمد را

مُبَارَكَةٌ وَاللَّهُ سَاقِلُهَا الْفَضْلَا

نخسته و خدا برانده بسود او را و فضل و بزرگو
عَلَى مَنْ بَغَى فِي الدِّينِ قَدْ دَعَا إِلَهُ
بر آنکس که ستم کرد در دین برپستی که دهنده عطا

وله عليه السلام

إِنَّ عَبْدًا اطَّاعَ رَبًّا جَلِيلًا

برپستی که فرمان برد پروردگار بزرگ را
وَصَلَوْتُ إِلَاهَهُ تَشْرِي عَلَيْهِ

بس رخصت و درود بتو ای پروردگار
إِنَّ ضَرْبَ الْعَصَا بِالسَّيْفِ يَنْفَعُ

برپستی که زدن دشمنان بشمشیر خشنود کنه
لَيْسَ مَنْ كَانَ قَاصِدًا مُتَقِيًّا

نیست آنکس که بود قصه کننده راه راست
حَبِيبُ اللَّهِ عِزَّةً لِأُمُورِ

وَقَفَى الدَّاعِيَ النَّبِيَّ الرَّسُولَا

و پس روی کرد و خوانده پیغمبر و فرستاده را
فِي دُجَى اللَّيْلِ بَعْرَةً وَأَصِيلًا

در تاریکی شب بامداد و شبانگاه
سَيِّدًا قَادِرًا وَيُشْفَى غَلِيلًا

مست توانا را و شفا دهد تشنه را
مِثْلَ مَنْ كَانَ هَادِيًا وَدَلِيلًا

مانند آنکس که بود راه نایب و راه بر
وَلِحُسْنِي مُحَمَّدٍ خَلِيلًا

ومن كلامه عليه السلام

أَنَا الصَّقَرُ الَّذِي حَدَّثْتُ عَنْهُ

منم جوی که حدیث کرده ام ترا از او
وَقَاسَيْتُ الْحُرُوبَ أَنَا ابْنُ سَبْعٍ

و دشمنی کشیده ام در جنگها و حال آنکه من به هفت ساله
فَلَمْ تَدْعِ السُّيُوفَ لَنَا عَبْدًا

بر نیل داشت شمشیر ما را دشمنی

عَتَا قُ الطَّيْرِ تَجِدُكَ أَنْجِدَا

از غان شکاری و کوسری فرود افش از او
فَلَمَّا شِئْتُ أَفْتَيْتُ الرِّجَالَا

بس آنکه خواستم نیست کردم مردان را
وَلَمْ تَدْعِ السَّخَاؤَ لَدَى مَا لَا

و نیل داشت سخاوت نزد آنکه مال

وله عليه السلام

صَيْدُ الْمُلُوكِ أَرَانِبٌ وَتَعَالِبٌ

شکار پادشاهان خرگوشانند و درو بانان
صَيْدُ الْفَوَارِسِ فِي اللَّقَاوَانِي

شکار من سوارانند در کلاهزار و بهرستی کن

وَإِذَا رَكِبْتُ فَصِيدِي الْأَبْطَا

و چون سوار شوم شکار من شیعیانند و گردان
عِنْدَ الْوَعَا لَغَضَضْتُ فِتْنًا

نزدیک کارزار مرا اندیشه یثیری با شتم کشنده و بجا کننده

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَدِيحُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

عليه وآله يَوْمَ بَدْرٍ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَقَ رَحِمَهُ اللَّهُ
علیه و آله روز بدر روایت کرد این را محمد بن اسحق رحمت کند

شبه

الْمَرَّةَ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْبَى رَسُولَهُ
 ای بزرگوار که خدا نیکوتر داد پیغمبر خود را
 بِمَا أَنْزَلَ الْكُفَّارَ دَارَ مَذَلَّةٍ
 آنچه فرو داد و آورد کافران را برای حقارت
 فَأَمْسَى رَسُولُ اللَّهِ قَدْ عَزَّ نَصْرُهُ
 بر شمس که کرد پیغمبر خدا چه باشد یاری او
 فَجَاءَ بِفِرْقَانٍ مِنَ اللَّهِ مُنْزِلٍ
 پس او آورد که ب از خدا جدا کننده میان حق و باطل
 فَأَمَّنَ أَقْوَامٌ كَرَامٌ وَآمَنُوا
 بر ایمان آوردند خداوندان بزرگان و متین شدند
 وَأَنْكَرَ أَقْوَامٌ فَرَاغَتْ قُلُوبُهُمْ
 و انکار کردند که دلیان نبی محسبید و لمان ایشان
 فَأَمَّا كُنْ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدِئَ رَسُولُهُ
 و گفت داد ایشان را روزی رسول خود را
 بِأَيْدِيهِمْ بِضِخْفَاتٍ قَوَّاطِعٍ
 بر پستان ایشان شمشیر و سینه بوسه بکنند برنده
 فَكُنْ تَرْكُوا مِنْ نَاشِئِ ذِي حِمَّةٍ
 بر چنان ترک کردند از مرد بالنده خداوند عتبت

بَلَاءَ عَزِيزٍ ذِي اقْتِدَارٍ وَذِي فَضْلٍ
 نعت دادن با عزت خداوند توانای و خداوند فضل
 وَلَا قَوَاهُوا نَابِئِ اسَارِ وَمِنْ قَبْلِ
 و نرا رسیده بخوارگی از اسیری و از کشتن
 وَكَانَ آمِينَ اللَّهُ أَرْسَلَ بِالْعَدْلِ
 و بود امین خدا که برستاد او را برادوستی
 مُبَيِّنَةِ آيَاتِهِ لِذَوِي الْعَقْلِ
 بیان کرده آیتها را و برای خدا این عقل
 فَأَمْسَى مُحَمَّدٌ اللَّهُ مُجْتَمِعَ الشَّمْلِ
 بر گشت بشک خدا که آمد بر انکسار
 وَزَادَهُمْ ذُو الْعَرْشِ خَبْلًا عَلَى خَبْلٍ
 و زاید کرد ایشان را خداوند عرش تنای بر تنای
 وَقَوْمٌ غَضَبًا بِأَفْعَلِهِمْ أَحْسَنَ الْفَعْلِ
 و گروهی خشمنا که نرا که کار ایشان بهتر کار است
 وَقَدْ حَادَثُوهَا بِالْجَلَاءِ وَبِالْقَتْلِ
 و چه برستی که زده بودند از ایشان کردن و بقتل
 صَرِيحًا وَمِنْ ذِي نَجْدَةٍ مِنْهُمْ كَهْلٍ
 افشاده و از خداوند شجاعت ایشان سی و سه ساله

تَبْكِي عُيُونُ النَّاجِيَاتِ عَلَيْهِمْ
 گریسته شد چشمها و نوحه کنندگان برایشان
 نَوَاحٍ تَبْكِي عُتْبَةَ الْغِي وَابْنَهُ
 نوحه کنندگان که گریست بقتله که او و پسر او
 وَذَا الذَّخْلِ تَبْكِي وَابْنَ جَزْعَانَ فِيهِمْ
 و خداوند کین و بر جزعان بر میان ایشان
 ثَوَى مِنْهُمْ فِي بَيْتِ بَدْرِ عَصَابَةٍ
 میهم شدند از ایشان در جابه بدر گروهی
 دَعَى الْغِي مِنْهُمْ مَنْ دَعَا فَاجَابَهُ
 خداوند گمراهی از ایشان آنکه که خداوند بر جانب که داد
 فَأَخْضَى الدِّيَّ دَارَ الْحَيِّمَةِ تَعَزَّلِ
 بر گشتند نزد یک مرد و دوزخ بکناره

تَجُودُ بِأَسْيَالِ الرَّشَاشِ وَبِالْوَبْلِ
 که سخاوت می کردند بفرزندان باران و بزم و بزرگوار
 وَشَيْئَةً تَنْعَاهُ وَتَنْغِي أَبَا جَهْلٍ
 و شیهه خبر می داد او را و خبر می داد اباجهل
 سَلْبَةً حَرَى مُبَيِّنَةِ الثَّكْلِ
 تشنه روشن کرده معیبت
 ذُووُ النُّجَاتِ فِي الْحَزُونِ وَفِي السَّهْلِ
 خداوندان شجاعتها در زمینها درشت و زمین نرم
 وَلِلْغِي أَشْبَابُ مُنْقَطَعَةِ الْوَصْلِ
 و همگانی را سبهاست بریده
 عَنْ الشَّعْبِ وَالْعَدْوَانِ فِي الشَّغْلِ
 از غار و بی دای عا که سخن مشغول

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَاهُ مُحَمَّدٌ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْجَمِيلِ الْمُفَضِّلِ
 شکر خدا را که بزرگست و فضل کننده
 الْمُسَبِّحِ الْمَوْلَى الْعَطَاءَ الْجَزَلِ
 تمام کننده فضل نعت دهنده عطا و تمام

شُكْرًا عَلَى تَحْكِيمِهِ لِرَسُولِهِ

شکری بر کفایت دادن او در رسول خود را

كَمْ نِعْمَةٍ لَا اسْتَطِيعُ بُلُوغَهَا

چند نعمتی که نمی توانم رسیدن بشکر آن

لِلَّهِ اصْبَحَ فَضْلُهُ مُتَطَاهِرًا

در خدا را گشت فضل او قوی شونده

قَدْ عَايَنَ الْاَخْرَابُ مُوْتَايِدِهِ

بدرستی که معاينه دیده اند ایشان از تقویت کردن او

مَا فِيهِ مَوْعِظَةٌ لِكُلِّ فُكْرٍ

آنچه در دست پندی هر سر فکر کننده را

بِالتَّحْرِيمِ مِنْهُ عَلَى الْعِتَاةِ الْجَهْلِ

بپارسی کردن از او بر سپردن کندگان جاهلان

جَهْدًا وَلَوْ اَغْمَلْتُ طَاقَةَ مِقْوَلِهِ

بکوشش و اگر چه بکوشم بطاقت کشتار

مِنْهُ عَلَى سَأَلْتِ اَوْلَمَ اَسْأَلِ

از او بر من سوال کنم یا نیکم

جُنْدًا لِنَبِيِّ وَذِي الْبَيَانِ الْمُرْسَلِ

شکستنی را و خداوند بیان فرستاده

اِنْ كَانَ ذَا عَقْلٍ وَاِنْ لَمْ يَعْقِلْ

اگر باشد خداوند عقل و اگر عقل ندارد

وَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ اُحُدٍ

وگفت علی علیه السلام روز احد

نَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ اِنْخَارٍ وَابُو بَكْرٍ بْنُ مَرْوِيهِ

روایت کردند محمد بن انخار و ابو بکر مرادی

رَأَيْتُ الْمُشْرِكِينَ يَبْغَوْنَ عَلَيْنَا

دیدم مشرکان را که ظلم کردند بر ما

وَلَجُّوا فِي الْغَوَايَةِ وَالضَّلَالِ

و گشتند در گمراهی و ضلالت

وَقَالُوا نَحْنُ اَكْثَرُ اِذْ تَقَرَّبْنَا

وگفتند ما بیشتریم چون بیرون دویم

فَاِنْ تَبَغُّوا وَتَفْتَحُوا عَلَيْنَا

بر اگر بپوشند و بفرز کنند بر ما

فَقَدْ اَوْدَى بَعْثُهُ يَوْمَ بَدْرٍ

بدرستی که هلاک کرد عقبه را روز بدر

وَقَدْ فَلَّتْ خِيَلُهُمْ بِبَدْرٍ

بدرستی که دشت سواران ایشان را بدر

وَقَدْ غَادَرَتْ كِبَشُهُمْ جِهَادًا

و بدرستی که کدو شتم بزرگ ایشان با شکار

فَتَلَّ بِوَجْهِهِ فَرَفَعَتْ عَنْهُ

بر بروی در نشاند بر سر دوشتم از او

كَانَ الْمَلَحُ خَالِطُهُ اِذَا مَا

گویند که نکت آمیخته بودند آنرا چون نکت

غَدَاةَ الرَّوْعِ بِالْاَسَلِ الطَّوَالِ

بپاداد ترس در جنگ به نیزه های دراز

حَسَنٌ وَهُوَ فِي الْغُرَفِ الْعَوَالِ

نخستین و کشتن او و حال آنکه او بر کشته شد

وَقَدْ اَوْدَى وَجَاهُ غَيْرِ اِلَى

بدرستی که هلاک کرد و کوشش کرد نه تنفسی کننده

وَاِثْبَعْتُ الْمَرْيَمَةَ بِالرَّجَالِ

و از پس در آوردم کمر خنجر بردان

بِحَمْدِ اللَّهِ طَلْحَةَ فِي الْحِجَالِ

بشکست خدا طلحه را در جوانی گاه

رَقِيقَ الْحَدِّ حُودُثٌ بِالصِّقَالِ

باریک تیزی که زردوده بودند بصیقل داد

تَلْظِي كَالْعَقِيقَةِ فِي الظِّلَالِ

زبان زد چون برق در زیر سیخ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا صَدَرَ مِنْ صَفِينٍ

چون صافین صفت کرد

وَكَايْنِ تَرْكُنَا فِي دِمَشْقٍ وَأَهْلِهَا

وچند که ترک کردیم در دمشق و اهلی او

وَعَانِيَّةٌ صَادَا الرِّمَاحُ حَلِيلُهَا

از زمان بی نیاز از آرمین که شکار که دینار با شوقشان

وَنَحْنُ أَنْاسُ لَا تَصِيدُ رِمَاحُنَا

و ما مردمانیم که شکار نکند نیزه ما

يَكْبِي عَلَى بَعْلِهَا رَاحَ غَا زِيَا

در کوه رفت بر شوری که بود او را که غمگنده

مِنْ أَشْمَطِ مَوْتُورٍ وَشَطَاةٍ ثَاكِلٍ

از سفید بر ملاک شده وزن سبیر بر مصیبت

فَأَصْحَتْ يُعِينَا الْيَوْمَ أَحَدِي الْأَمَلِ

برگشت دور ترک بدین روز یکی از زمان بیره

إِذَا مَا طَعْنَا الْقَوْمَ غَيْرَ الْمُقَاتِلِ

چونکه نیرد زینم قوم را نه قتال کننده را

وَلَيْسَ إِلَيَّ يَوْمَ الْحِسَابِ بِقَافِلٍ

و نیست تا روز شمار باز پس آئیده

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَجَّتِهِ إِلَى يَهُودِيٍّ

لَقَدْ كَانَ ذَا جِدٍّ وَجِدٍ لِكُفْرِهِ

چونستی که بود خدانه سخت کوشش بر او که کفره

نَقَلَهُ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً مُحْفَظٍ

بر کوهن از محنت او را شمشیر زدنی محفوظ آورده

فَذَاكَ مَا بَالُ الْكَافِرِينَ وَمَنْ يَكُنْ

پس اینست جای بازگشتن کافران و هر که باشد

فَقِيدَ الْيَنَاءِ فِي الْمَجَامِعِ يُعْتَلِ

بر کشیده او را عا در مجمعه که معنت کشیده او را

فَصَارَ إِلَى قَعْرِ الْحَجِيمِ يُكْبَلُ

برگشت بتو در زنج که بند کند او را

مُطِيعًا لِأَمْرِ اللَّهِ فِي الْخُلْدِ يَنْزِلُ

فرمان برنده بر فرمان خدا در نیست جاودگی

أَلَا مَنْ ذَا يُبَلِّغُ مَا أَقُولُ

بدان کیست آنکه برساند آنچه می گویم

أَلَا أَلْبِغُ مُعَوِيَةَ بْنَ صَخْرٍ

بدان برسان بمعویه بر صخر

وَنَاطَحْتَ الْأَكَارِمَ مِنْ رَجَالِ

و سرودی با بزرگان از مردان

هُمْ نَصْرُوا النَّبِيَّ وَهُمْ أَجَابُوا

ایشان یاری کردند پیغمبر را و ایشان اجابت کردند

نَبِيًّا جَالِدًا الْأَصْحَابَ عَشَّةُ

پیغمبر که جلدی کردند با ایشان او از ده

إِذَا مَا الْحَرْبُ أَهْدَبَ عَارِضَاهَا

چونکه جنگ فرو آورد بر دو کناره او را

فَيُوشِكُ أَنْ يَجُولَ الْخَيْلُ يَوْمًا

پس زود بود که جولان کند اسبان روزی

وَكُتِبَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى مُعَوِيَةَ

فَإِنَّ الْقَوْلَ يُبْلَغُهُ الرَّسُولُ

برستی که گفتار را برساند فرستاده

لَقَدْ حَاوَلْتُ لَوْ نَفَعَ الْخَوِيلُ

برستی که حیلست کردی اگر سود کند حیلت

هُمْ أَهْلُ الدِّينِ لَهُمْ أَصُولُ

که ایشان سر جگانه آنانک ایشان را اصل است

رَسُولُ اللَّهِ إِذْ خُذِلَ الرَّسُولُ

پیغمبر خدا را چون فرو گذاشت پیغمبر را

وَنَابَ الْحَرْبُ لَيْسَ لَهُ قُلُوبُ

و دندان جنگ نبود مرا تر کنی

وَأَبْرَقَ عَارِضُ مِنْهَا خَيْلُ

و درخشید سینی از او میا از برای باران

عَلَيْكَ وَأَنْتَ مُجْدِلٌ قَتِيلُ

بر تو و تو بر خاک آوده با حق گشته

فَاجَابَهُ مَعُودِي

لَا تَحْسَبْنِي يَا عَلِيُّ غَافِلًا
وَالْمُتَحَيِّرَ وَالْقَنَاقَنَ الْدَوَابِلَا

لَا وَرَدَتْ الْكُوفَةُ الْقَنَابِلَا
فِي عَامِنَاهَا وَغَامَاتِهَا بِلَا

فَاجَابَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَصَحَّتْ ذَا حَقِّ تَمَنَّى بَاطِلًا
أَصَحَّتْ أَنْتَ يَا بَرْخَرِبَ جَاهِلًا
تَسْعِينَ أَلْفًا رَاحًا وَنَابِلًا
بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ يُزِيلُ الْبَاطِلًا

لَا وَرَدَتْ شَا مَكَ الصَّوَاهِلَا
لَا زِمْتَنِي مِنْكُمْ الْكَوَاهِلَا
يَزِدُّ خُرُونُ الْحَزَنِ وَالصَّوَاهِلَا
هَذَا لَكَ الْعَامُ وَذُرْنِي قَابِلَا

وَلَعَلَّ السَّلَامَ فِي قَافِيَا الْمِيمِ

مَنْ يَحْدِثُ الدُّنْيَا لِعَيْشٍ يَسْتُرُ

إِذَا أَقْبَلَتْ كَانَتْ عَلَى الْمَرْءِ قِتْنَةً

فَسَوْفَ لَعَمْرِي عَنْ قَلِيلٍ يَلُومُهَا
وَإِنْ أَذْبَرْتَ كَانَتْ كَثِيرًا مُمُومُهَا

وَمِمَّا وَجِدَ مَنُوبًا إِلَيْهِ بِحِطِّ عَيْتِ

لَا تَظْلِمَنَّ إِذَا مَا كُنْتَ مُقْتَدِرًا

يَنَامُ عَيْنُكَ وَالْمَظْلُومُ مُنْتَصِرٌ

فَالظُّلْمُ مَرْتَعَةٌ يُفْضِي إِلَى النَّدَمِ
يَدْعُو عَلَيْكَ وَعَيْنُ اللَّهِ لَمْ تَغْمِ

وَلَعَلَّ السَّلَامَ

مَا الدَّهْرُ إِلَّا يَقْطَعُهُ وَنَوْمٌ

يَعِيشُ قَوْمٌ وَيَمُوتُ قَوْمٌ

وَلَيْلَةٌ بَيْنَهُمَا وَيَوْمٌ
وَالدَّهْرُ قَاضٍ مَا عَلَيْهِ لَوْمٌ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا كُنْتَ فِي غَمَةٍ فَارْجِعْهَا

چون باشی در غمی نگاه دار آن را

فَإِنَّ الْقُرُونَ وَمِنْ حَوَاطِمِ

هر یکی از گردان و کسی که گردایشان بودند

وَكُنْ مُوسِرًا شِئْتَ أَوْ مُعْسِرًا

و باش تو اگر خواهی یا درویش

خَلَاوَةً دُنْيَاكَ سَمُومَةً

سستی دنیا تو زهر آلوده است

مَحَامِدُ دُنْيَاكَ مَذْمُومَةٌ

ستودگیها دنیا نکوهیده است

إِذَا تَمَّ أَمْرٌ دَنَا نَقْصُهُ

چون تمام شود کاری نزدیکی آید نقصانی او

وَكَمْ قَدْ رَدَّتْ فِي غَفْلَةٍ

و چند مرتبه در غفلت

فَإِنَّ الْمَعَاصِيَ تَزِيلُ النِّعَمَ

بدرستی که نافرمانیها زایل کند نعمتها را

تَفَانُوا جَمِيعًا وَرَبِّيَ الْحَكَمَ

بیت شدند همه پروردگار من دادورست

فَمَا تَقْطَعُ الْعَيْشَ إِلَّا بِهِمْ

که ببری زندگی را مگر بپنم

فَلَا تَأْكُلِ الشَّهْدَ إِلَّا بِكُمْ

پس نخوری انگبین مگر بپنم

فَلَا تَكْسِبُ الْحَمْدَ إِلَّا بِكُمْ

پس کسب نمی کنی ستایش مگر بپنم

تَوَقَّعْ زَوَالًا إِذَا قِيلَ تَمَّ

بشمار زایل شدن را چون گویند تمام شد

فَلَمْ يَشْغُرِ النَّاسُ حَتَّى هَجَمَ

پس آگاه نکرد مردمان را تا که بهر در آمد

وَلِعَلَّ السَّلاَمَ فِي الْوَصِيَّةِ الْمَقْدَمِ

ذِكْرُهَا لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام

بنتی عن مجانسة الليام

بهر میز که از هم جنس زنوان

وَلَا تَكُ وَائِقًا بِالذَّهْرِ نِيْمًا

و مباش اعتقاد کننده بر روزگار روزی

وَلَا تَحْضُدْ عَلَى الْمَعْرُوفِ قَوْمًا

و صد بهر بر نیکویی گروهی

وَتُحْ بِاللهِ رَبِّكَ ذِي الْمَعَالِي

و اعتماد کن بکدام پروردگار توانست خداوند بلند بها

وَكُنْ لِلْعِلْمِ ذَا طَلَبٍ وَحِثٍ

و باش مرعلم را خداوند جستن و طلب کردن

وَبِالْعَوَاذِ لَا تَنْطِقْ وَلَكِنْ

و بپسب سخن مگوی و لیکن

فَإِنَّ خَانَ الصَّدِيقِ فَلَا تَخْنَهُ

اگر خیانت کند دوست بر خیانت کن تو با او

وَلَا تَحْجُلْ عَلَى الْأَخْوَانِ ضِعْفًا

و برادر بر برادران کینه

وَالنِّعَمُ بِالْكَرَامِ بَنِي الْكَرَامِ

و جع بزرگان سر بزرگان

فَإِنَّ الدَّهْرَ مُخَلُّ النَّظَامِ

بدرستی که روزگار را کشوده بهم آمده است

وَكُنْ مِنْهُمْ تَنْلُ دَارَ السَّلَامِ

و باز از ایشان که یابی سرا سلامت نیست

وَذِي الْأَلَاءِ وَالنِّعَمِ الْجَامِ

خداوند نعمتها و نعمتها بزرگ

وَنَاقِضٍ فِي الْحَلَالِ وَفِي الْحَرَامِ

و حساب باریت کن در حلال و حرام

بِمَا يُرِضِي الْأَلَهَ مِنَ الْكَلَامِ

بآنچه راضی کند خدا را من الکلام یعنی سخن

وَدُّمُ بِالْحِفْظِ مِنْكَ وَالذِّمَامِ

و مرا دوست کن نگاه داشت از تو بهر نگاه داشتن

وَعْدُ بِالصَّفْحِ بَخٍ مِنَ الْأَثَامِ

و بآنکه و بگویم ترا که بخشش تا بخت یابی از جزای

وقال عليه السلام ان العقل لا قاصه من العبيية

لا لادراك الربوبية وانشا عليه السلام

كيفية المروءة ليس المروءة يدركها

بکونی مرد نیست مرد که دریاید آنرا

هو الذي انشا الاشياء مبتدعا

اوست آنکس که ابتدا کرد چيزها نو آورد

فكيف كيفية الجبار بالقدم

بس چگونه در پايد خدا را

فكيف يدركه مستحدث النسيم

بس چگونه دریاید او را نویدیه که در صورت و با

وله عليه السلام

لا تودع التراب عند ذي كرم

مرد به بیت مرده را نه که نزدک خداوند بزرگ

والسر عندى في بيت كرم غلوت

و در نزدک من در خانه است مرده را نهی باشد کرم

والسر عند كرام الناس مكتوم

مراد نزدک بزرگان مردمان پوشیده باشد

قد ضاع مفتاحه والباب مختوم

که گمشده باشد کلید او و در به در بسته باشد

وقال عليه السلام

اخوك الذي ان جهضك ملكة

مردی که از تو فرود آید بتو حادش

من الدهر لم يبرح لها الدهر واجما

همیشه بر آن قاصد روزگار را نه و گمان باشد

وليس اخوك بالذي انت شغيت

نیست برادر آنک که مشغول شوی

عليك اموز ظل ليجاك لا يما

بر تو کارها روزگار در که طاعت کند بعبادت کند ترا

وقال عليه السلام

كم من ادب فطن عالم

چند از با ادب باریک بین دانا

ومن جهول مكثر ماله

و چند از نادانی که بسیار باشد مال او

مستكمل العقل مقل عديم

تام عقل آنک مال نیست

ذلت تقدير العزيز العليم

انیت تقدیر خدا را ارجمند

وقال عليه السلام يعزى انسانا

انصبر للبلوى بلاء وحبة

ای صبر میکنی بلا را بلائی و مرده بسیدی

خلقنا رجالا للجلد والاسى

آفریده اند ما را مردمانی بنزدن و صبر کردن

فتوجروا ثم تسلموا البهايم

بسزد و دهند ترا بایک میکنی چون بایک کردن چار و بیای

وتلك الغواني للبكاء والممام

و آن زنانی برای نوازش از آرایش برای گریه و ماتم

وله عليه السلام وقلن انما الانبياء

واذا اطلبت الى كرم حاجه

و چون طلب کنی بکرمی حاجتی

فلقاؤه يكفيك والتسليم

بس دیدن پیسندیده است ترا و سلام کردن

وَإِذَا ذَاكَ سَلَامًا ذَكَرَ الَّذِي
و چون چند ترا سلام گفته یاد کند آنرا که
حَمَلَتْهُ فَارْتَهُ مَلَزُومٌ
درخواستی از او و پس گوید که لازم شده است

و من کلام علی السلام

أَصْبَحْتُ بَيْنَ الْمُسُومِ وَالْمُهِمِ
گشتم میان غصها و قصدها
هُمُومٌ عَجَزٌ وَهَيْمَةُ الْكَرَمِ
غصها و عاجزی و همت بزرگی
طَوْنِي لِمَنْ نَالَ قَدْ رَهْمَتِهِ
یافتن باد آنرا که یافت قدر رحمت خود را
أَوْنَالٌ عِزُّ الْقُنُوعِ بِالْقِسْمِ
یافتن عزت ثناعت را بخشش

و من علی السلام

لَا تَطْلُبُ الْعُذْرَ مِنْ قَوْمٍ وَقَدْ جَهِلُوا
را آینه بخویم عذر از قوی و جهلی که نباشد
حَبْلُ الْإِمَامَةِ لِي مِنْ بَعْدِ أَحَدِنَا
رسمان امامت است از پس احد ما
لَا فِي نُبُوتِهِ كَأَنُودَى وَرَجْ
نابودی او نبوده خدا از من برمیخیزد
فَرَضَ الْكِتَابُ وَنَا لَوَاكُتْ مَا حَرَمَ
واجب کتاب را و بایفته آنچه حرام کرده اند
كَأَلَدَلُو عِلْقَتِ التَّكْرِيبِ وَالْوَدْمَا
چون دل و که در آویخته باشد بچوب و لود و ال او
وَلَا رَعَا بَعْدَهُ إِلَّا وَلَا ذِمَّةَا
و نه نگه داشت پس از خود را و نه ذمه را

ذَكَرَ الْأَمَامَ أَبُو عَلِيٍّ الطَّبْرِي رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّهُ الرَّئِيسُ أَبَا
نام امام ابو علی طبرسی

الْبَذَرُ كَتَبَ هَذَا الشَّكَالَ هـ آ آ م هـ ها ۱۱۱
در نوشت این شکلهارا

وَذَكَرَاتُهُ سَمِعَ مِنَ الثَّقَاتِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
یاد کرد که او شنید از معتمدان که علی بن ابی طالب بر او باد سلام
وَجَدَهَا عَلَى صَخْرَةٍ مَنقُوشَةٍ وَأَخْبَرَاتُهَا انْتُمُ اللَّهُ تَعَالَى
یافت این را بر سنگی نقش کرده و خبر داد بابت این نام خداست
الْأَعْظَمُ وَفَسَّرَهَا بِهَذِهِ الْآيَاتِ وَهَذَا انْتُمُ اللَّهُ الْأَعْظَمُ
بزرگتر و تفسیر کرد این را چنانها و اینست نام خدا و بزرگتر

فَلَمْ تُعْصِي صَفِيفَتٌ بَعْدَ خَاتَمِ
عصای صفت زده پس از انکشتی
وَمِيمٌ طَبِيبٌ ابْتَرَأْتُمْ سُلَمًا
ویم سترده و دنبال بریده پس خود پای
و خَاتَمٌ خَيْرٌ ثَمَّةً هَاءُ مُقَوِّسٌ
و انکشتی بزرگ تر پس ای کوه کرد آئینه
وَأَزْبَعَةٌ مِثْلُ الْأَصَابِعِ صَفِيفَتٌ
و چهار مانده انگشتان صفت زده
وَيَا حَامِلَ الْأَنْسَامِ الَّذِي لَيْسَ مِثْلُهُ
ای برادرانده نای که نیست مانند او
عَلَى رَأْسِهَا مِثْلُ التَّنَانِ الْمَقُومِ
بر سر آن مانند تنبیه راست کرده
الْحِكْلُ مَا مَوْلٍ وَلَيْسَ بِسَلَمٍ
تا مر امید داشته و نیست نزد پای
عَلَيْهَا إِذَا يَبْدُو كَأَنَّ بَنُوبٍ مَحْجَمٍ
بر او چون ظاهر کرده چون بود مجام
يُشِيرُ إِلَى الْخَيْرَاتِ مِنْ غَيْرِ مَعْصَمٍ
اشارت بخیرات می کند معصم
تَوَقَّ بِهَذَا كُلِّ الْمَكَارِ تَسْلَمُ
نگه دار باد بر هر کس و سپهر را تا ببرد تسلی

فَذَلِكُمْ اِنْشَاءُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ
الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَيْتُمُ ابْنِ ابْنِ

ابن ابی طالب عَصَمَةُ الْمُسْتَقِيمِ
ای ابی طالب که داشت زینبار خواننده
لَقَدْ هَدَفْتُكَ اَهْلَ الْحِفَاظِ
برستی که بران کردم یافتن تو اهل نام داشت تو
وَمَنْعَتِ الْمَحُولِ وَنُورِ الظُّلُمِ
و باران قحطها روشنایی تاریکیها
وَقَدْ كُنْتُ لِلْمُصْطَفَى خَيْرِ عَمٍ
و برستی که بودی بفرخنده ترین غم

رَوَى عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
روایت کرده است از او علی بن ابی طالب
وَعَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
و از او علی بن ابی طالب

أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ ظَلَمَ شَوْمُ
اما والله اگر ظلم کردن شوم است
إِلَى الدِّيَانِ يَوْمَ الدِّينِ تَقْضَى
به دیان روز دین تقاضا
وَعِنْدَ اللَّهِ تَجْتَمِعُ الْخُصُومُ
و نزد خدا جمع شوند خصمان

این حدیث از کتب معتبره است و در کتب معتبره است

سَتَعْلَمُ فِي الْحِسَابِ إِذَا التَّقِيْنَا
تو دانی که بدانی در روزشمار چون بهم رسیدیم

سَتَنْقَطِعُ اللَّذَازَةُ عَنْ أَنَايِ
تو بریده شود مزه یافتن از خودمانی
لَا مِرَّ مَا تَصَرَّفْتَ إِلَيَّ إِلَى
برای کاری کردند شبها

سَلِ الْأَيَّامَ عَنْ أُمِّ تَقْضَتْ
بیس روزگار را از کردمانی که بگذر شد
تَرْوُمُ الْخُلْدِ فِي دَارِ الْمَنَآيَا
می خورای جاوید را در سار مرگها
لَهْوَتَ عَنِ الْفَنَاءِ وَأَنْتَ تَفْقُ
فانی شدی از فانی شد و توانی شوی

تَمُوتُ غَدًا وَأَنْتَ قَرِيرُ عَيْنٍ
میری فردا و تو شاد چشم بانی
ذَكَرَ الْأَمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْوَاحِدِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ
گفت

أَجْتَمَعْنَا عَدَاةً مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
گرفتیم چند کس از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله

غَدَا عِنْدَ الْمَلِكِ مِنَ الظُّلُمِ
فردا نزد پادشاه از تاریکی

مِنَ الدُّنْيَا وَتَنْقَطِعُ الْهَمُومُ
از دنیا بریده شود قصد

لَا مِرَّ مَا تَصَرَّفْتَ إِلَيَّ إِلَى
برای کاری حرکت کردند ستارگان
سَتُخْبِرُكَ الْمَعَالِمُ وَالرُّسُومُ
تو بود که خبر دهد نشانه ها و نشانها را
تَنْبِيَهُ لِلنَّبِيِّ كَانُوا مُ
پیدا شود مرگ را ای خفت

فَمَا شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا تَدُومُ
بر نیست چیزی از دنیا که همیشه باشد
مِنَ الْعُضَلَاتِ فِي الْحَجِّ تَعُومُ
از شکلات در جهانها مشتگفتی

ذَكَرَ الْأَمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْوَاحِدِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ
گفت

مِنْهُمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَزُبَيْرُ

وَالْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ وَعُمَارُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ

أَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَسُلَيْمٌ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدٍ فَجَلَسُوا

فَاخَذُوا فِي مَنَاقِبِهِمْ فَدَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ

سَلَامُهُمْ فِيمَ أَنتُمْ قَالُوا أَتَنَازَكُرُ مَنَاقِبَنَا مِمَّا سَمِعْنَا

مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيُّ عَلَيْهِ

السَّلَامُ إِنَّمَا بَدَأْتُ بِمَا بَدَأْتُمْ بِهَذَا قَوْلُكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَعَنَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ الْأَنْثَى بَيْنَهُمَا مَنْ

وَأَنَا لِلنَّبِيِّ أَخٌ وَصِهْرٌ

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنُ عَمِّ

وَإِنِّي قَانِدٌ لِلتَّائِبِينَ طَرَا

وَقَاتِلُ كُلِّ صَنَدِيدٍ زَبِيرٍ

وَفِي الْقُرْآنِ الزَّمَنُ وَلَا يُؤْخِرُ

كَمَا هَرُونَ مِنْ مُوسَى أَخُو

كَذَلِكَ أَقَامَنِي لَهُمْ إِيْمَانًا

فَمَنْ مَنَعَكُمْ يُعَادِلَنِي بِسَهْوٍ

فَوَيْلٌ لَكُمْ وَبِئْسَ ثَمَرٌ وَبِئْسَ

وَوَيْلٌ لِلَّذِي يَشْقَى سَفَاهَا

وَقَدْ اسْتَمَرَّتِ الرِّوَايَةُ وَشَلَكْتُ بَيْنَ الْخَاصِّ

إِلَى الْأَسْلَامِ مِنْ غَرْبٍ وَعَجَمٍ

وَجَبَّارٍ مِنَ الصُّفَا رَضَخِمِ

وَإِذَا وَجِبَ طَاعَتِي فَرَضًا بِرَغَمِ

كَذَلِكَ أَنَا أَخُو وَذَلِكَ أَخِي

وَإِذَا خَبَرْتُمْ بِهِمُ بَعْدِي رَحِمِ

وَإِسْلَامِي وَسَابِقِي وَدُخُو

لَنْ يَلْقَى إِلَّا لَهْ غَدَا بَطْلَمِي

يُرِيدُ عَدَاوَتِي مِنْ غَيْرِ جُرْمِي

وَقَدْ اسْتَمَرَّتِ الرِّوَايَةُ وَشَلَكْتُ بَيْنَ الْخَاصِّ

برستی که گشته ام مرآد میان را همه

وگشته ام بر مهنی حاکم و شجاع

و در قرآن لازم کرد دوستی من

چنانکه هر دو از موسی برادر است

چنین بپاداشت ما برای ایشان

بس کیست از ایشان که برابر می کند بنصیب من

بس وای بس وای بس وای

و وای را آنکس را که بخت می شود بی خردی

و وای را آنکس را که بخت می شود بی خردی

مسلمانان از عرب و عجم

و کردن کشتی از کافران فرج

و واجب کرد این فرمان برداری من و آنچه دانیدی

چنین من برادر اویم و اینست نام من

و خبر داد ایشان بان بفرید خشم

و سلامی من و پیشی من و خویشی من

را آنکس را که فراسد بخدا فرداد بظلم من

خویش و دشمنی من از غیر کن من

و وای را آنکس را که بخت می شود بی خردی

و وای را آنکس را که بخت می شود بی خردی

و فراگرفته در فضایل خود پس در رفت امرالمومنین علی بر بوطالب علیه

پس بر سید از ایشان که درجه ایشان گشته باید می کنیم فضایل ما از آنج شنیتم

از رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت ایشان را امیرالمومنین علی

بشنوید از من و آنچه که در میان است

برسان فضل را بر نفسی

برو خدا درود داد و بر عمر

بر سید از ایشان که درجه ایشان گشته باید می کنیم

برستی که من دشمن را برادر و دوستم

برستی که من دشمن را برادر و دوستم

و عام که معروف بنوشت - امیر المومنین علی علیه السلام

ای ابراهیم بدستی که مرا فضلی بسیار است و پود بدر من مهمه

در جا بهایت وزن پیر رسول خدا صلعم و کشتن پادشاه در

سلمان و منیر نویسنده و جی ۹ بهادر یادر مؤلفان بر بنوشت

باب اول مؤمنان علیٰ رب و یوماد تحفہ و سلام

و محمد که بیست برادر است و زن بدین و محمد که هفتاد و نه شهید است تم نیست

و جمعه المکر که هشتاد و کنه و شصت و یک
که می پرد و این ششگان بر هفت و شصت یعنی برادر

آب پخته گوشت او بخون من و گوشت من

بر کد نام از شمار نصیب است چون نصیب من

میش کوفتم باسلام

بس واجب که دایم در اولانیت خود بر شما

منہم شجاع انک انکار مٹوانید کرد اورا

باید کرد اخطاب خورزم

دروغی کہ بگوید کی بنسبت من بنگام اعدام

رسول خدا روز غدیر قسم است

برای روز حب و روز صنع

باید کرد اخطاب ضرورزم در فضایل بنده رسانیدن خود از مسیر

بسمه عبد الملک از بهر حود از عبد خیر گفت که تا به نزدیکی

از قریش که در میان ایشان علی بهر اهل حباب بود بسیار کرده

بزرگی را ۱۰ اصره المومنین علی علمه خاموش بود ۱۱ پس گفت عمه جیست خال

ای بابا حسن خاموشی بس گفت امیر المومنین علی علیه السلام

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

اللَّهُ أَكْرَمَنَا بِنَصِّ نَبِيِّهِ
 خدا بزرگتر داشت کرد ما را بفضی پیغمبر خود
 وَبِنَا أَعَزَّنَا بِتَبِيَّةِ وَكِتَابِهِ
 و بیا عزیز کرد ما را بپیغمبر خود و کتاب خود را
 فِي كُلِّ مَفْرَكَةٍ يُطِيرُ سَيُوفَنَا
 در هر دو کای پیرانه شمشیرهای ما را
 وَيَنْفُذُنَا جَبْرُئِيلُ فِي أَنْبِيَانَا
 و قدرت کند ما را جبرئیل در قائمانی ما
 فَكُنْ أَقْلًا مُتَحَلِّ حِلَّةٍ
 پس باشم ما اولین حال دارنده طحال او را
 خُنَّ الْخِيَارُ مِنَ الْبَيْتِ كُلِّهَا
 بیم برگزیدهگان از آفریدگان همه ایشان
 الْخَائِضُونَ غَمَرَاتٍ كُلِّ كَرِيهَةٍ
 مشرور کننده سختیها هر مردی را
 وَالْمَبْرُؤُونَ قُوَى الْأُمُورِ بَعْدَهُ
 و علم شدهگان قوتها کارها بجزی
 إِنَّا لَنَنْجِيكَ مِنْ أَرْذَلِنَا مَعَهُ
 ما منم نجات دهنده کسی را که خوارتر از ماست او

وَبِنَا أَقَامَ دَعَاؤُنَا لِإِسْلَامٍ
 و بیا برپای کرد دعوت ما را اسلام را
 وَأَعَزَّنَا بِالنَّصْرِ وَالْأَقْدَامِ
 و عزیز کرد ما را بپیاده را بپای کردن پیش رفتن
 فِيهَا الْجَاهِجُ عَنْ فِرَاحِ الْهَامِ
 دروگاههای سر را از جوژه سر چکان
 بِفَرَاغِ الْإِسْلَامِ وَالْأَحْكَامِ
 بواجبهای اسلام و حکما
 وَمُحَرِّمٍ فِي اللَّهِ كُلِّ حَرَامٍ
 و حرام دارنده در راه خدا هر مردی را
 وَنَظَامُهَا وَنِهَايُ كُلِّ زِيَامٍ
 و نظام آن و مهار همه مهار
 وَالضَّامِسُونَ حَوَادِثَ الْإِقَامِ
 و ضامن شوندهگان حادثهها روزگار را
 وَالنَّاقِضُونَ مَرَاتِرَ الْإِسْرَامِ
 و شکنندهگان استوارها محکم کردانیان را
 وَنَجُودُ بِالْمَعْرُوفِ وَالْمَعْتَامِ
 و نجات دهنده بکارهای معروف و المعتمد
 وَنَحْوَاتُ كَيْفِ بِنَاوِي دُرُودِهِ خَيْرُهَا

وَتَرَدُّ عَادِيَةِ الْحَنِينِ سَيُوفَنَا
 و باز دارد حق لشکر را که بخیر کن دارد شمشیرها

وَنُعِيمُ رَأْسَ الْأَضِيدِ الْقَتَامِ
 و بیا داریم سر ممتد بزرگ را

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صِفَتِي تَحْتَ الْمَسَارَةِ
 و می گفت برای مبارزت

ضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ وَسَطَ الْهَامِ
 بزدم او را بشمشیر میان سر چکان
 فَتَنَكْتُ مِنْ جَسَدِهِ عِظَامَهُ
 بر شکست از تن او استخوانها
 أَنَا عَلَى صَاحِبِ الْقَمَصَامِ
 منم علی خداوند شمشیر بران
 أَخُو بَنِي اللَّهِ ذِي الْعَلَامِ
 برادر پیغمبر خدا خداوند نشان
 أَنْتَ أَخِي وَمَعْدِنُ الْكَرَامِ
 تویی برادر من و معادن بزرگی

بِشَفَرَةٍ صَارِمَةٍ هَذَامَةٍ
 بتیزنای شمشیر بران جدا کننده
 وَبَيِّنَتْ مِنْ أَنْفِهِ إِزْغَامَهُ
 و ظاهر شده از بینی او نخاله وادوسانیدن
 وَصَاحِبِ الْحَوْضِ لَدَى الْقِيَامِ
 و خداوند حوض کوثر نزدیک قیامت
 قَدْ قَالَ إِذْ عَمَّتِي الْعِصَامَةُ
 بدستی که گفت چون بپوشانم عصا
 وَمِنْ لَدُنِّي بَعْدِي الْإِمَامَةُ
 و انکس که مرا و راست از پس او است

وَقَالَ الْمَفِيدُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَهَذَا النِّظْمُ الْمُنْفِقُ عَلَى
 گفت شیخ مفید رحمه الله و این نظم که شوق کرده
 نَقْلَهُ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَدْ ذَكَرَ النَّصْرَ طَاحِحٌ
 نقل او دلالت بر آنکه او را
 بدستی که نصرت و محبت کرده

بِرَوَّاقِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ صِفِّينَ

ابو و گفت امیر المؤمنین روز صفین

وَمَا رَأَيْتُ الْخَيْلَ تَقْرَعُ بِالْقَنَا

وَأَكْبَدُ دِيمِ سِجَارَكِي كَوْفَشَهُ

وَأَقْبَلَ رَهْجٌ فِي السَّمَاءِ وَكَأَنَّهُ

وَنَادَى بَيْنَ هِنْدٍ بِالْكَلابِ وَبِجَبِّ

تَبَيَّنَتْ هَمْدَانُ الَّذِينَ هُمُ هُمُ

وَنَادَيْتُ فِيهِمْ دَعْوَةً فَاجَا

وَمِنْ كُلِّ حَيٍّ أَتَتْنِي عَصَابَةٌ

فَوَارِسُ هَمْدَانَ لَيْسُوا بِعِزْلَةٍ

يَقُودُهُمْ حَامِي الْحَقِيقَةِ مِنْهُمْ

فَوَارِسُهَا حُمُرُ الْعُيُونِ دَوَامٌ

غَمَامَةٌ دَجْنٍ أَفْعَرُ اضْطِجَامُ

وَكُنْتُ مَعَ لَحْمٍ وَخِي جُنَامُ

إِذَا نَابَ أَمْرُ حَيٍّ وَسِهَامِي

فَوَارِسُ مِنْ هَمْدَانَ غَيْرِ لِيَامُ

أُولَؤُنَّجِدَاتٍ فِي اللَّفَاءِ كِرَامُ

غَدَاةُ الْوَغَامِ شَائِلٌ وَسَائِلُ

سَعِيدُ بْنُ قَيْسٍ وَالْكَرِيمُ حِجَامِي

فَخَاصُوا الظَّاهَا وَاصْطَلَوْا بَشِيرَهَا

جَزَى اللَّهُ هَمْدَانَ الْجَنَانَ قَاتِمُ

هَمْدَانَ أَخْلَاقُ كِرَامُ تَزِينُهَا

مَتَى تَأْتِيهِمْ فِي دَارِهِمْ تَسْتَفِينُهُمْ

أَلَا إِنَّ هَمْدَانَ الْكَرَامُ أَعْرَ

وَقَوْمٌ يُحِبُّونَ الْإِمَامَ وَهَدِيَّةُ

إِذَا كُنْتُ بَوَابًا إِلَى نَابِ جَنَّةِ

لَمَّا رَأَى الْهَيْجَا كُلَّ حَامٍ

تَبَيَّنَتْ نَاعِمًا فِي غَبِطَةٍ وَطَعَامُ

كَأَنَّ رُكْنَ الْبَيْتِ عِنْدَ مَقَامِ

سِرَاعٍ إِلَى الْهَيْجَا بِكُلِّ حَامٍ

أَقُولُ لَهُمْ هَمْدَانَ أَدْخُلُوا بِسَلَامٍ

وَلِعَلِّ السَّلَامُ

لَا تَزُحْنَ الرِّجَالُ إِنْ مَزَحُوا

لَمَّا رَأَى الْهَيْجَا كُلَّ حَامٍ

تَبَيَّنَتْ نَاعِمًا فِي غَبِطَةٍ وَطَعَامُ

كَأَنَّ رُكْنَ الْبَيْتِ عِنْدَ مَقَامِ

نیزه و دشمنانند نزدیکی هر کار زاری

بودند نزدیکی کار زاری و دشمنانند

سِهَامُ الْأَعَادِي عِنْدَ كُلِّ حَامٍ

وَبَابُ إِذَا الْأَقْوَا وَحُسْنُ كَلَامِ

تَبَيَّنَتْ نَاعِمًا فِي غَبِطَةٍ وَطَعَامُ

كَأَنَّ رُكْنَ الْبَيْتِ عِنْدَ مَقَامِ

سِرَاعٍ إِلَى الْهَيْجَا بِكُلِّ حَامٍ

أَقُولُ لَهُمْ هَمْدَانَ أَدْخُلُوا بِسَلَامٍ

وَقَوْمٌ يُحِبُّونَ الْإِمَامَ وَهَدِيَّةُ

إِذَا كُنْتُ بَوَابًا إِلَى نَابِ جَنَّةِ

لَمَّا رَأَى الْهَيْجَا كُلَّ حَامٍ

تَبَيَّنَتْ نَاعِمًا فِي غَبِطَةٍ وَطَعَامُ

كَأَنَّ رُكْنَ الْبَيْتِ عِنْدَ مَقَامِ

سِرَاعٍ إِلَى الْهَيْجَا بِكُلِّ حَامٍ

أَقُولُ لَهُمْ هَمْدَانَ أَدْخُلُوا بِسَلَامٍ

وَقَوْمٌ يُحِبُّونَ الْإِمَامَ وَهَدِيَّةُ

إِذَا كُنْتُ بَوَابًا إِلَى نَابِ جَنَّةِ

لَمَّا رَأَى الْهَيْجَا كُلَّ حَامٍ

تَبَيَّنَتْ نَاعِمًا فِي غَبِطَةٍ وَطَعَامُ

كَأَنَّ رُكْنَ الْبَيْتِ عِنْدَ مَقَامِ

سِرَاعٍ إِلَى الْهَيْجَا بِكُلِّ حَامٍ

أَقُولُ لَهُمْ هَمْدَانَ أَدْخُلُوا بِسَلَامٍ

فَالْجُرْحُ جُرْحُ اللِّسَانِ تَعْلَمُهُ قُرْبَ قَوْلٍ يَسِيلُ مِنْهُ دَمٌ

بر جراحت جراحت زبانت میدانی آنرا بر جند کثاری که سیل برود از خون

وله عليه السلام

فِي رَوَايَةٍ قَدْ رَفَعَهَا إِلَى الْخَصَيْنِ بْنِ مُنْذِرِ بْنِ وَعِلَةَ

در روایتی که برداشت آنرا در خصین بن منذر بن وعلة

الرَّقَاشِيُّ رَوَاهُ الْمُبَرَّدُ وَرَوَاهُ الْأَخْطَبُ فِي الْمُنَاقِبِ

الرقاشی روایت میرود روایت کرد اخطاب فوارزم در کتاب فضایل که این

لِلْخَصَيْنِ بْنِ مُنْذِرٍ صَاحِبِ الرَّايَةِ بِصِفَتَيْنِ

بر خصین بن منذر که میخواند علم بود بصفتین

لَنَا الرَّايَةُ الْبَيْضَاءُ تَخْفُظُ ظِلَهَا

ما راست علم سینه که در شد سایه او

فَيُورِدُهَا فِي الصَّفِّ حَتَّى يَذِيرَهَا

پس وارد آورد آنرا در صف تا که بر گرداند

تَرَاهُ إِذَا مَا كَانَ يَوْمَ حَفِظَةِ

چون او را چون باشد روز نام و حفظ

وَاجْلُ صَبْرٍ حِينَ يَدْعَى إِلَى الْوَفَا

و خوب که در صبر آن هنگام که فواید و امانت

إِذَا قِيلَ قَدْ رَفَعَهَا خَصَيْنٌ تَقْدِيمًا

چون گویند که فراموش در خصین فراموش

سِهَامُ الْمَنَاءِ يَأْتِقُطِرُ الْمَوْتَ وَالْمَنَاءُ

نیزه در مکر چنان خورک و خون را

أَبَى فِيهِ الْأَعْرَةَ وَتَكْرُمًا

منع کند مکر چندی و بزرگی کردن

إِذَا كَانَ أَصَوَابُ الرِّجَالِ تَعْمَعًا

چون باشد آواز مردان بشنیده

إِذْ قُنَانٌ هُنْدٍ طَعَنًا وَضُرَابًا

چون نیدم هند را بر نیزه و زدن

رَبِيعَةٌ أَعْنَى إِنْهُمْ أَهْلُ نَجْدٍ

قبیله ربیعہ را می خوانم که ایشانند خد او نه شجاعت

بِأَسْيَافٍ فَتَاحِي قَوْلِي وَاجْتِمَا

بمشیر باد ما تا که بشت فرو کرد و باز می بشت

وَبُاسٍ إِذَا لَأَقْوَاخِيَا عَزَمًا

و کارزار چون فرارسته لشکری که نج را کن دارد

وله عليه التحيد والسلام

لَبَيْكَ عَلَى الْأِسْلَامِ إِنْ كَانَ يَكِيًا

بگریه بر اسلام کسی که باشد گریه کننده

لَقَدْ ذَهَبَ الْأِسْلَامُ الْأَبْقِيَّةُ

برستی که برفت اسلام مگر باز ماند

فَقَدْ تَرَكْتُ أَذْكَانَهُ وَمَعَالِمَهُ

که بدستی که بگذراند رکنها و او را و نشانه او را

قَلِيلًا مِنَ النَّاسِ الَّذِي هُوَ لَازِمُهُ

آنک از مردمان آنکه او لازم آنست

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَحِيْنٌ جَمِيعٌ مَرَّاحِدٌ

گفت علیه السلام آن وقت که بازگشت از احد

وَكَانَ قَدْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ حَتَّى كَسَرَهُ أَقْبِلُ

بود که زده بود بشمشیر خود تا که بشت بر او آورد

بِهِ عَلَى فَاطِمَةَ وَأَعْطَاهَا آيَةً رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَقَ

بان شمشیر فاطمه را داد و داد با او آنرا روایت کرد ابن عسحق

بسم الله الرحمن الرحيم

أَفَاطِمُ كَالسَّيْفِ غَيْرُ ذِمِّمٍ
 ای فاطمه بستان شمشیر را نه بگو سید
 أَفَاطِمُ قَدْ أَلْبَيْتُ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ
 ای فاطمه هرستی که پیار نموده ما در یاری احمد
 أُرِيدُ ثَوَابَ اللَّهِ لَا شَيْءَ غَيْرَهُ
 می خواهم ثواب خدا را نه چیزی جز آن
 هَمَمْتُ ابْنَ عَبْدِ الدَّارِ حَتَّى ضَرَبْتُهُ
 قصد کردم بر عبد الدار تا که بزنم او را
 وَكُنْتُ أَمْرًا يُبْغَى الْحَرْبُ شَمْرَتْ
 و بودم چنانکه بر بابا آید چون جنگ دامن در میان
 وَسَيْفِي كَفَى كَالشَّهَابِ أَهْرَةً
 و شمشیر من بجز نیست چون باران در می جنبانم او را
 فَمَا زِلْتُ حَتَّى فَضَّ رَتْقُ جُوعِهِمْ
 بر عیبت جنین کردم تا که پراننده که پروردگار من
 نَعَاذَرْتَهُ بِالْفَتَاخِ قَارِضُ جَمْعِهِ
 پس بگو ششم او را بر سستی من نجات دهد شده معیت

فَلَسْتُ بِرِعْدٍ وَلَا بِسَيْمٍ
 بنیستم تشنه و نه زبون
 وَمَرْضَاتِ رَبِّ بِالْعِبَادِ رَحِيمٍ
 و خشنودی خدا که به بندگان رحیمست
 وَرِضْوَانُهُ فِي جَنَّةٍ وَنَعِيمٍ
 و خشنودی او را در بهشت و نعمت
 بَذِي رَدْنُو يَفِرُّ الْعِظَامُ مَكِيمٍ
 بشمشیری خدا روند تیزی که بر دوشخواهند را خالص
 وَقَامَتْ عَلَى سَائِرِ بَيْتِ كُلِّ بَلِيمٍ
 و باشد بر ساق هر که نه از او را مست باشد
 أَجْزَيْهِ مِنْ عَاتِقِ وَصِيمٍ
 بترم با و پیش و خلاصه
 وَأَشْفَيْتُ مِنْهُمْ صَدْرَ كُلِّ حَكِيمٍ
 و شفا دادم از ایشان سینه هر مردی با حکمت را
 عِبَادِي مِنْ ذِي قَانِطٍ وَكَلِيمٍ
 متفرق از خداوند نوسید و جرات رسیده

أَنَا الْبَطْلُ الَّذِي لَمْ تُشْكِرُوهُ
 منم شجاعی که انکار شواهد کرد او را

لِيَوْمِ كَرْبَلَةَ وَلِيَوْمِ سِلْمٍ
 برای روز زنجب و برای روز صلح

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَبَارِزَةِ زَيْدِ الْعَوَامِ

لَا تَعْبَلَنَّ وَأَسْمَعَنَّ كَلَامِي
 شتاب مکن و بشنود سخن من
 إِذَا الْمَنَارِيَا أَقْبَلَتْ خِيَامِي
 چون منارهای من آورد و خیمه های من
 بِبَايَرٍ مُؤَلَّرٍ حُسَامٍ
 بشمشیر بران چه کننده تیز که ده شده

إِنِّي قَدَبْتُ الرَّكْعَ الصَّبِيَامِ
 هرستی که سخن پروردگار رکوع کندگان در روز دلاوری
 حَمَلْتُ حِمْلَ الْأَسَدِ الضَّرْفَامِ
 نهد برم حمله بردن شیر قوی
 عَوَّدَ قَطْعَ الْخَنَمِ وَالْعِظَامِ
 که عادت کرده باشد بریدن گوشت و استخوانها

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَبَارِزَةِ دَاوُدَ بْنِ جَدِ

قَابُوسُ يَوْمَ خَيْبَرٍ وَالْفُحَّامُ

أَثَبْتُ لِحَاكَ اللَّهُ إِنْ لَمْ تُسَلِّمْ
 ثابت باش لعلت کند خدا ترا که اسلام نیاری
 تَحْمِلُهُ مَقَى بَنَانِ الْمَعْصَمِ
 که بردارد اثر از بنان معصمان نه دست

أَوْ قَدْ بَسِيفٍ عَجْرَتِي مَخْدَمِ
 برافروزم بشمشیر مردانه من بکوت برنده
 أَحْيِي بِهِ كِنَانِي وَاجْتَنِي
 حمایت کنم بنان جاد خود را و بکنم خود را

نیکامی
 ۲
 خدای عز و جل
 شمشیر
 نان
 کشتن
 عیب

إذا ما

اِنْ تَدْبِ الْجَحْرِ الْمُكَتَمِ

قَدْ جَدْتُ لَهِ بِنَفْسِي وَدَمِي

برستی که من حق بر او دارم حجرا سود بزرگ داشت

برستی که من حق دارم ای خدا بنفسم خود و خون خود

وَقَالَ مُحَمَّدٌ بْنُ سَلَمَةَ رَأْسُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

كُنْتُ عَمْرًا بَرًّا اسحق که بود رسول خدا صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ الْحَارِثَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَبْطَأَ

اِسْمُهُ وَاسْمُ الْبَرِّ عَارِثُ بَرِّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِسْمِ اللَّهِ

الرَّجْعَةَ حَتَّى تَخَوَّفَ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ

بَارِئُونَ رَأْسُهُ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ

لَا هُمْ إِنْ الْحَارِثُ بْنُ الْعَمَةِ

ای بار خدا برستی که عارث بر عم

أَقْبَلَ فِي هَمَاهِمٍ مَهْمَةٍ

روی آورد در قصدهای ضروری

يَبْغِي رَسُولَ اللَّهِ فِيمَا ثَمَّةَ

ی جست و خیز رسول خدا را در آنچه که بود

كَانَ وَفِيَّاءَ وَبِأَذَاهُ

بود وفا کننده و با عداوت و زیادهای

فِي لَيْلَةٍ ظُلُمَاءَ مَذْهَبَةٍ

در شبی تاریک تاریک تاریک

بَنِي سَيْفٍ وَرِمَاحٍ جَمَّةَ

سیان شمشیر و نیزه بسیار

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَابِقَةِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ وَد

يَا عَمْرُو قَدْ لَقِيتَ فَارِسَ نَهْمَةٍ

ای عمر برستی که از اسب سوار و لیر و غلب

عِنْدَ اللَّقَاوِ مَعَاوِدَ الْأَفْتَامِ

نزدیک کارزار باز که دهنه فراموش شدن را

مِنْ آلِ هَاشِمٍ مِنْ سَنَاءٍ بَاهِرٍ

از آل هاشم از طبعی روشن و عجب کننده

يَدْعُو إِلَى دِينِ الْآلَةِ وَنَصْرِ

ی خواند - دین خدا و یاری او

بِمَهْنَدٍ عَضِبَ رَقِيقُ حَدِّ

بشمیر مندی نیز باریک تیزی او

وَمُحَمَّدٌ فِينَا كَأَنَّ جَبِينَهُ

و محمد در میان ما گویا که پیشانی او

وَاللَّهُ نَاصِرُ دِينِهِ وَنَبِيِّهِ

و خدا یاری کننده دین خود است و پیغمبر خود

شَهِدَتْ قُرَيْشٌ وَالْقَبَائِلُ كُلُّهَا

گویا دادند قریش و همه قبیله

وَمَهْدَيْنِ مُتَوَجِّينِ كَرَامِ

و پاکیزگان تاج داران بزرگان

وَالِ الْهُدَى وَشَرَائِعِ الْأَسْلَامِ

و هدایت و شریعت مسلمانان

ذِي رَوْحٍ يَفْرِقُ الْفَقَارَ حُكَامِ

خداوند پرورش که جدا کننده فقر است مهره را بران

شَمْسٌ تَحُلَّتْ ثَمَنٌ فِي خِلَالِ غَمَامِ

آفتابست که برخشید در میان مرغ

وَمَعِينٌ كُلُّ مَوْحِدٍ مُقْتَدِمِ

و یاری کننده و سرکی گوینده خدا و فراموش کننده

أَنْ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يَقُومُ مَقَامِي

که نیست در میان ایشان کسی که بایستد بجای من

رَوَى الْأَمَامُ أَبُو عَلِيٍّ الْفَضْلُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْفَضْلِ الطَّبْرِيِّ

روایت کرد امام ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی

رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادٍ مُتَّصِلٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى عَمْرُو بْنِ رُوَبَةَ عَنْ

رحمت الله بنده رسانیدن پیوسته از ابی یحیی عمرو بن روبه

جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلَى الْأَادُلِكَ

جعفر بن محمد راست گو گفت که گفت مرا ای دلاست کمتر

عَلَى الدَّخْبِيقِ الْكُنْبَرِيِّ وَالْكَنْزِ الْفَاخِرِ عِنْدَ الْأَمَّةِ
 الهادين وجمعة الهداة المخلصين وذخيرة الأئمة الطاهرين
 السليم وذموتهم بها في المهم والله ما دعى بها أحد
 إلا كمال إرادته وظهور بغيته قلت ما هو يا سيدي
 قال صحيفة تداو لها الأئمة يوصي بها أحدهم إلى الآخر
 ليس من علم لا غنائنا وعدك به عن أوليائنا
 وهي على حروف المعجم فادع بها إذا دهمك أمر ولا تطيقه
 وخفت لا تستطيع دفعه فإتلك الظافر يا رادتك والفائز
 تمنيتك والله يحب الداعي ولا يخيب المعتمد عليه وكان

عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْعُو بِهِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ وَعَلَيْهِ
 يَعْتَمِدُ الْأَمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهِيَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
 وَهِيَ عَلَى حُرُوفِ الْمُعْجَمِ بِاللَّحْنِ فِي الْمُنَاجَاتِ هَذَا

وَيَا دَافِعَ التَّمَاءِ	وَيَا سَامِعَ الدُّعَاءِ
وَيَا دَائِمَ الْبَقَاءِ	وَيَا وَاسِعَ الْعَطَاءِ
لِذِي الْفَاقَةِ الْعَدِيمِ	
وَيَا سَاكِنَ الْعُيُوبِ	وَيَا عَالِمَ الْغُيُوبِ
وَيَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ	وَيَا عَافِرَ الذُّنُوبِ
عَنِ الْمَرْهَقِ الْكَظِيمِ	

وَيَا فَائِقَ الصِّفَاتِ وَيَا مُخْرِجَ النَّبَاتِ

وای بر سرانیده صفته وای بیرون آورنده رسته

وَيَا جَامِعَ الشَّجَرَاتِ وَيَا بَاعِثَ الْمَمَاتِ

وای گرد کننده درانگه وای برانگیزنده مردگان

مِنْ الْأَعْظَمِ الرَّسِيمِ

از استخوانها و پوسیده

وَيَا مُنْزِلَ الْغِيَاثِ مِنْ الدُّلْحِ الْحَثَاثِ

وای فرو فرشته باران از ابروی پر باران شتابان

عَلَى الْحَزَنِ وَالْدِّمَاسِ إِلَى الْجُبُوعِ الْفَرَاثِ

بر زمین درشت و نرم مار سنگان کمر سنگان

مِنْ الْمُهْزَمِ الرَّزُومِ

از سینه ای آهسته

وَيَا خَالِقَ الْبُرُوجِ سَمَاءٍ بِلَا فُرُوجِ

وای آفریننده برجه آسمانی بی شکافها

مَعَ اللَّيْلِ ذِي الْوُلُوجِ عَلَى الصُّورِ ذِي الْبُلُوجِ

همراه شبی خداوند درآوردن بر روی خداوند دیدن

الْمَغْشَى سَنَا النُّجُومِ

پوشیده روشنی ستارگان

وَيَا فَالِقَ الصَّبَاحِ

وای شکافنده صبح

بُكُورًا مَعَ الرَّوَّاحِ

با دودان و اشباح نیکان

فَيَنْشَأَنَّ بِالْعُيُومِ

بر برید کننده میهنها

وَيَا مُرْسِلَ الرِّيحِ

وای فرستنده بادها

يُجَوِّلُنَ فِي السَّوَاخِ

که می گردانند ایشانرا در عالم

وَيَا مُزِيَّ الرِّوَاحِ أَوْ تَادِيَهَا السَّوَاخِ

وای استوار کننده کوههای بخ آرد یا بجای او را که بلند است

فِي أَرْضِهَا السَّوَاخِ أَطْلُوَادُهَا الْبُؤَاخِ

در زمین او که محکم است کوهها را او که با رفعت است

مِنْ صُنْعِهِ الْمُتَدِيمِ

از کردار همیشه

وَيَا مُلْهِمَ السَّادِ وَيَا هَادِيَ الرَّشَادِ

وای الهام کننده راستی وای هدایت دهنده راه راست

وَيَا مُحْيِيَ الْبِلَادِ وَيَا رَازِقَ الْعِبَادِ

وای زنده کننده شهرها وای روزی دهنده بندگان

وَيَا فَارِجَ الْهُمُومِ

وای برطرف کننده غمها

وَيَا مَنْ بِهِ أَعْوَدُ <i>ای آنکس که باد پناه می گیرم</i>	وَيَا مَنْ بِهِ أَلْوَدُ <i>ای آنکس که باد پناه می دهم</i>
وَيَا مَنْ حَكْمُهُ نَفُودُ <i>وای آنکس که حکم او روانست</i>	فَمَا عِنْدَهُ لِي شُدُودُ <i>بر نیست مرا از تو رسیدن</i>
تَعَالَيْتَ مِنْ عَلِيمٍ <i>بلند تو از دانایان</i>	
وَيَا مُطْلِقَ الْأَسِيرِ <i>ای رها کننده دستگیر کرده</i>	وَيَا جَابِرَ الْكَافِرِ <i>وای باز بندنده شکسته</i>
وَيَا مُعْنِيَ الْفَقِيرِ <i>وای توانگر کننده درویش</i>	وَيَا غَاذِي الصَّغِيرِ <i>وای غذا دهنده طفل خرد</i>
وَيَا شَارِفَ السَّمِيرِ <i>وای شرف دهنده بیمار</i>	
وَيَا مَنْ بِهِ اعْتِرَازِي <i>وای آنکس که باوست غمت جبین من</i>	وَيَا مَنْ بِهِ اخْتِرَازِي <i>وای آنکس که باوست جنبیدن من</i>
مِنَ الذَّلِّ وَالْمَحَازِي <i>از حقارت و در سوا میا</i>	وَالْأَفَاتِ وَالْمَرَازِي <i>و آفتها و معیبهها</i>
اعِزَّنِي مِنَ الْهُمُومِ <i>یار دور مرا از غمها</i>	

وَمِنْ جَنَّةٍ وَائْتِرِ <i>و از چری و آدمی</i>	لِذِكْرِ الْمَعَادِ مَنِي <i>که یاد کردن قیامت را فراموش کنند باشند</i>
وَالْقَلْبِ عَنْهُ مَقْبِي <i>و در دل از تو سخت کنده بود</i>	وَمِنْ شَرِّ غِيٍّ نَفْسِي <i>و از بری که ای نفس من</i>
وَشَيْطَانِهَا الرَّجِيمِ <i>و شیطان او را زده است</i>	
وَيَا مَنْزِلَ الْمَعَاشِ <i>ای فرو رفته شده همیشه</i>	عَلَى النَّاسِ وَالْمَوَاشِي <i>بر آدمیان و چهار پاییان</i>
وَالْأَفْرَاحِ فِي الْعِشَائِشِ <i>و بهیواد مرغ در آشیانها</i>	مِنَ الطَّعْمِ وَالرِّبَاشِ <i>از خویش و پوشیدن</i>
تَقَدَّسَتْ مِنْ رَحِيمِ <i>با کزده تو از رحمت کننده</i>	
وَيَا مَالِكَ التَّوَاصِي <i>ای مالک مویبای پیشانی</i>	مِنْ طَبَائِعِ وَعَاصِي <i>از فرمان برنده و نافرمان</i>
فَمَا عَنكَ مِنْ مَنَاصِرٍ <i>بر نیست از تو هیچ گریزی</i>	لِعَبْدٍ وَلَا خَلَاصِ <i>بر بنده را و نه نجات</i>
لِمَا ضَرَّ وَلَا مُقِيمِ <i>بر کننده را و نجات کننده را</i>	

وَيَا خَيْرَ مُسْتَعَاذٍ
وَيَا خَيْرَ الْيَقِينِ رَاضٍ

دای بهترین طلب کرده شفعه عرض از تو
در خلاص شدن را پسندیده

لِمَا هُوَ عَلَيْكَ قَاضٍ
بِزَاخِرِ كَامِلِ الْمَرَاضِي

باینچه او بر تو حکم کننده است
از عللها پسندیده

تَحَنُّنٌ مِنْ رَحِيمٍ

به مهربانی تو از رحمت کننده

وَيَا مَنْ بِنَا حَبِيطٌ
وَعَنَّا الْأَذَى يُبْطِطُ

ای آنکس که با کرد در آئینه است
و از ما رنج را دور کننده است

وَمَنْ حُكْمُهُ الْبَهِيطُ
وَمِنْ عَدْلِهِ الْقَسِيطُ

و آنکس که حکم او کسرتده است
و آنکس که عدل او داد است

عَلَى الْبَرِّ وَالْأَشِيمِ

بر شکر کار و بزد کار

وَيَا رَأَى الْخُوطِ
وَيَا سَامِعَ الْفُؤُظِ

دای بیننده
دای شنونده

بِإِحْصَائِهِ الْخَفِيفِ
وَيَا قَاسِمَ الْحُظُوفِ

به برزیدن خود که آرد و از اندک است
دای قسمت کننده

بِعَدْلٍ مِنَ الْقِسْومِ

به داد از قسمت کننده

وَيَا مَنْ هُوَ السَّمِيعُ

دای آنکه او است شنوا

وَمَنْ خَلَقَهُ الْبَدِيعُ

دای آنکه خلق او نو آورده است

مِنْ الظَّالِمِ الْغَشُومِ

از ستمکار سخت ظالم

وَيَا مَنْ حَبَا فَاسْتَبَغَ

ای آنکه عطا داد پس تمام کرد

وَيَا مَنْ كَفَى فَكَلَّغَ

دای آنکس که کمایت کرد پس برسانید

مِنْ مَتْنِ الْعَظِيمِ

از متنت او که بزرگ است

وَيَا مُلْجَأَ الضَّعِيفِ

دای پناه کار

تَبَارَكَ مِنْ لَطِيفِ

از لطفت کننده

خَبِيرٍ بِنَا كَرِيمِ

آگاه به بزرگوار

وَمَنْ عَزَّ شَدَّ الرَّفِيعِ

و آنکس که عزت او بلند است

وَمَنْ جَانَهُ الْمَنِيعُ

و آنکس که زنا را داده او باز داشته است

بِمَا قَدَحَبَا وَسَوَّغَ

باینچه عطا داد و خوش گوار کرد

بِمَا قَدَصَفَا وَافْرَغَ

باینچه صاف ساخت و برنجیت

وَيَا مُفْزِعَ اللَّهْفِيفِ

دای جاور پناه از خود خورنده

رَحِيمٍ بِنَا رُفِيعِ

رحمت کننده به مهربان

وَيَا مَنْ قَضَىٰ نَحْوَيَّ	ای آنکس که کرد بحق
وَفَاءٌ بِكُلِّ آفَةٍ	وفات یافتن بهر گناهی عالم
عَلَىٰ نَفْسٍ كُلِّ خَلْقٍ	بر نفس هر آنکه آفریده
فَمَا يَنْفَعُ التَّوَكُّلَ	پس سود نکند پرمیز کردن
مِنَ الْمَوْتِ وَالْجُثُمِ	از مرگ و جثه واجب
تَرَانِي وَلَا أَرَاكَ	ی منی مرا و من نی بینم ترا
وَلَا رَبِّي سِوَاكَ	و نیست پروردگاری مرا جز تو
فَقُدِّزْنِي إِلَىٰ هَذَاكَ	پس بکش مرا به حریت تو
وَلَا تَغْشِنِي رَدَاكَ	و در سر میاور مرا بملکت تو
بِتَوْفِيقِكَ الْعَصُومِ	بسا زوار گردانیدن تو که نگاه داشته است
وَيَا مُعَدِّنَ الْجَلَالِ	ای برآوردگر بزرگی
وَالْكَيْدِ وَالْحِمَالِ	و دزدانگی و کلاه بکمر
وَذَا الْعِزِّ وَالْجَمَالِ	و دهنده عزت و خوشی
وَذَا الْجُودِ وَالْفَعَالِ	و دهنده بزرگی و کار نیک
تَعَالَيْتَ مِنْ عَلِيمٍ	بلندی تو از دانای

أَجْزَنِي مِنَ الْحَجِيمِ	آزیند مرا از دوزخ
وَمِنْ عَيْشِهَا الذَّمِيمِ	و از زندگانی او نکوسیده است
وَمِنْ مَائِهَا الْحَمِيمِ	و از آب او که گرم است
وَأَصْحَبِي الْقُرْآنِ	و صاحب گردان مرا قرآن
وَأَسْكِنِي الْجَنَانِ	و مسکن گردان مرا بهشت
وَنَدْوَجْنِي الْجَنَانِ	و دهنش من گردان حوران خوب
وَنَاوِلْنِي الْإِمَانِ	و بده مرا ایمان
إِلَىٰ جَنَّةِ النَّعِيمِ	به بهشت با نعمت
إِلَىٰ نِعْمَةٍ وَلَهُو	به نعمتی و باری
بَعِيرِ اسْتِمَاعِ لَعْنُو	به شنونده ناپسند
وَلَا يَأْتِيكَ كَارِثُجُو	و نه بیاوردن اندوه
وَلَا يَأْتِيكَ كَارِثُ شُكُو	و نه بیاوردن گدازیدن شکایت
سَعْتِمِ وَلَا حَكِيمِ	چاره و نه حاجت رسیده

إِلَى الْمَنْظَرِ التَّزْيِينِ	الَّذِي لَا لُغُوبَ فِيهِ
جای تزیین و پاکیزه	آنکه نباشد در ماندگی
هَنِيئًا لِمَا كُنِيهِ	وَطُوبَى لِعَامِرِيهِ
خوش گوار باشد در سالکان او را	خفک نادر عمارت کنندگان آنرا

ذَوِي الْمُدْخَلِ الْكَرِيمِ	
مزدانان موضع در شدن بزرگوار	

إِلَى مَنْزِلٍ تَعَالَى	بِالْحُسْنِ قَدْ تَوَالَى
جای که بلندست و بزرگ	بخوانی بدستی بیایی است
بِالشُّوْرِ قَدْ تَلَا لَا	تَلَقَى بِهِ الْجَلَا لَا
بهر بدستی که بدخشمیه	پیش و استوی در آن منزل بزرگی را

مِنَ السَّيِّدِ الرَّحِيمِ	
از ستمتر رحمت کننده	

إِلَى الْمَشْرِشِ الْوُطِيِّ	إِلَى الْمَلْبَسِ الْمُبْهِيِّ
بساط پوشیدنی	پوشیدن زیبا
إِلَى الْمَطْعَمِ الشَّهِيِّ	إِلَى الْمَشْرَبِ الْهَنِيِّ
طعام گشتن آورنده	با شراب خوش گوار

مِنَ السَّلْسَلِ الْخَتِيمِ	
از زنجیر خوش و آنکه از او پیوسته و جدا نشود	

فَيَا مَنْ هُوَ أَجَلٌ مِمَّا وَصَفْتَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
 ای ای آنکس که او بزرگتر است از آنچه وصفت کردم سوال می کنم ترا که درود کنستی بر محمد
 وَالْمُحَمَّدِ وَلَا تَحْرِمْنَا شَيْئًا مِمَّا سَأَلْنَاكَ وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ
 و ای محمد و محروم نکنی ما را چیزی از آنچه سوال کردم ترا و زاید کن ما را از فضل تو
 إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا
 که تو بر همه چیز توانایی و درود داد خدا بر سرور ما و پیغمبر ما

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ	
محمد و آل او همه	

وَمَا نُسِبَ إِلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
 و از آنچه نسبت کردند بر او درود خدا بر او باد

فَالْمُنَاجَاتِ وَقِيلَ إِنَّهَا لِأَبِي الْعَتَاهِيهِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ
 در مناجات گفت این برای ابا عتاهیه رحمت خدا بر او باد

قَافِيَةُ النُّونِ

إِلَهِي لَا تُعَذِّبْنِي فَإِنِّي	مُعْتَذِرٌ بِالَّذِي مَذَكَرْتُكَ بِهِ
ای معبود من عذاب مکن مرا که من	استغاثه کننده ام بآنکه برود از من

فَتَبَالَى حِيلَهُ إِلَّا رَجَائِي

بیشتر از جادوگر او امید من

فَكَمْ مِنْ زَلَّةٍ لِي فِي الْخَطَايَا

بر چند از من لغزشی در گناهها

يُطِنُّ النَّاسُ بِي خَيْرًا فَإِنِّي

کسانی بر من بدتر از آنکه میگویند و من

وَبَيْنَ يَدَيَّ مَحْتَبَسٌ طَوِيلٌ

و میان دو دست من جای در بندگی دراز

أَجْتِ بَرْهَنَ الدُّنْيَا جُؤُنَا

دیوانه می شوم با رایش دنیا دیدنی

فَلَوْ أَنِّي صَدَقْتُ الرَّهْدَ فِيهَا

اگر راست گفتم زندهی را درو

بِعَفْوِكَ أَنْ عَفَوْتَ خُسْرِي ظَنِّي

بغفرتی اگر عفو کنی و خوی کان من

عَضِضْتُ أَنَا مِلِّي وَقَرَعْتُ فِي

که به دندان گرفتم سر انگشتان و کوفتم دندان

لَشَرِّ النَّاسِ إِنْ لَمْ تَعْفُ عَنِّي

بر این بدترین آدمیانم اگر عفو کنی از من

كَأَنِّي قَدْ دَعَيْتُ لَهُ كَاتِي

که گویا که من برستی که خوازه اند مرا بر او

وَأَفْنَى الْعُمْرِ سَهَابًا لِقَائِي

و فانی می کنم عمر را از آن باران زودخاستن

قَلْبْتُ لِأَهْلِهَا ظَهَرَ الْحَجَّتِ

بگردانیدی مرا بل او را سپه

وَمَنْ كَرُمَتْ طَبَائِعُهُ تَحَلَّى

کسی که بزرگ باشد طبیعتش او آراسته باشد

وَمَنْ قَلَّتْ مَطَامِعُهُ يَغْطَى

و کسی که اندک باشد طمعها او پوشیده باشد

وَمَا يَذَرِي الْفَتَى مَاذَا يُبْلَا فِي

و نه اند جوانمرد که بی نوازد

فَإِنْ غَدَرْتَ بِكَ الْأَيَّامُ فَاصْبِرْ

اگر غداز کرد روزگار بتو پس صبر کن

وَلَا تَكُ سَاكِنًا فِي دَارِ ذُلٍّ

و مباش ساکن نشو در دربار خواری

وَإِنْ وَاللَّاءِ ذُوكُمْ جَمِيلٌ

و اگر دوستی کند خداوند بزرگ خوب

بِأَدَابٍ مُفَضَّلَةٍ حَسَنٍ

با دیبا ر کزیده نوب

مِنْ الدُّنْيَا بِأَقْوَابِ الْأَمَانِ

از دنیا با جامه ای ایمنی

إِذَا مَا عَاثَ مِنْ حَدَثِ الزَّمَانِ

چون برآید از حادثه زمان

وَكُنْ يَا اللَّهُ مُحَمِّدًا مَعَا

و باش محمد بخداست معینا

فَإِنَّ الدُّلَّ يُفْشَرُونَ بِالْهَوَانِ

برستی که مقارن پیوسته شده است بکواری

فَكُنْ بِالشُّكْرِ تَطْلُقُ اللِّسَانِ

بر بیش بشکر کردن گشاده زبان

وَلَعَلَّكَ السَّلَامُ فِي وَصِيَّتِهِ لَابِتُهُ

در وصیته که در است همیشه او

الْحَسَنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْمُقَدَّمُ ذِكْرُهُمَا

الحسن علیهما السلام که پیشرفت ذکر آنها

لَا تَخْضَعَنَّ لِلْخُلُقِ عَلَى طَمَعٍ

نرو و تنگ کن مرا آفریده را بر طمع

وَاشْتَزِقِ اللَّهَ مِمَّا فِي خَزَائِنِهِ

و طلب روزی کن از خدا از انبار در خزانه او

فَإِنَّ ذَلِكَ وَهْنٌ مِنْكَ فِي الدِّينِ

برستی که این سستی از تو در دین

فَإِنَّمَا الْأَمْرُ بَيْنَ الْكَافِرِ وَالْمُؤْمِنِ

برستی که کار میان کافر است و مؤمن

وَلَعَلَّكَ السَّلَامُ

ان الذي انت ترخوه وتامله
 برستی که آنکس که امید داری از او امید داری بیا بخت او را
 ما احسن الدين والدنيا اذا
 جمع شوند
 لو كان باللب يزيد اذ اللب غنى
 اگر بهشت که به زاید کند خودمند تو آنکس
 لكمما الرزق بالميزان بحكم
 و لکن روزی به از او است از داری

من البرية مسكين ابن مسكين
 از آفریدگان مسکین است بر مسکین
 لا بارك الله في الدنيا بلادين
 برکت نکند خدا در دنیا بی دین را
 لكان كل لب مثل قارون
 هر ایندی بودی هر فردمند مانند قارون
 يعطى اللب يعطى كل ما فون
 که بهجت خودمند را و به بهزبون بی عقل را

وله عليه السلام

هون الامر تعش في راحة
 آسان تر آنکه کار داری تا بزمی راحت
 لئن امر المرء سهلا كله
 نیست تا مرد آسان تمام آن
 تطلب الراحة في دار العنا
 میجویی راحت در سایه غمت و رنج

قل ما هونت الا سيهون
 اندکست آنچه فرمایم مگر زود آسان شود
 انما الامر سهول وحزون
 برستی که کار آسان نیست و دشوار را
 غاب من يطلب شيئا لا يكون
 غایب بودم آنکس که جوید چیزی که نباشد

وله عليه السلام

اذا هبت رياحك فاغتمها
 چون بجمد باد و تو یعنی دوست بر غنیمت شتر از آن
 ولا تغفل عن الاخوان فيها
 و غافل مباش از نیکویی کردن در

فعقب كل خافقة سكون
 پس سر انجام هر چه جستی دارد ساکن شدن پیش
 فلا تزدى السكون متى يكون
 پس ندانی ساکن شدن کی باشد

وله عليه السلام

الدهر اذ بني واليأس اغناني
 روزگار ادب کرد مرا و نا امید تو آنکه کرد انبیه
 واخمتني من الايام تحية
 و حکیم کرد انبیه مرا روزگار از مایه

والقوت اقنعني والصبر رباني
 و قوت قانع کرد مرا و صبر پروردگار من
 حتى نهيت الذي قد كان ينها
 تا که باز داشتتم آنکس که بود که باز داشت مرا

وله عليه السلام

عد عن نفسك الحياء وصنمها
 ساز کن از غش خود حیا را و که در آنرا
 انما جيتها لتستقبل الموت
 برستی که آمدی درو تا روی آوری بموت
 سوف يبقى الحديث بعد فانظر
 زود بود که باقی ماند سخن بر از تو فانظر

وتوق الدنيا ولا تامنها
 و بپرهیز دنیا را و این سپاس از تو
 وادخلتها لتخرج عنها
 و در آورده ترا تا بیرون ببرد ترا از تو
 اي احدث وشة تحت فكنها
 ای که نام سخن دوست داری بر پیش ترا

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَطِفْلُنَا فِي الْمَهْدِ يَكْفِي	وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وطفل ما را در گهواره کنیت میگوید نهند	بزرگان بزرگان
إِنَّمَا إِذَا قَعَدَ اللَّيَامُ	بسی روزی چون غروب شود
عَلَى بَاطِلِ الْعِزِّ قُتْنَا	بر بطلت عزت بر خیزیم ما و بکار قیام نایم

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَتَانِي يَهْدِي دُنِي بِالْجُحُومِ	وَمَا هُوَ مِنْ شَرِّهَا كَايُنِ
آمد بن کوی توبت نهد مرا بستاندگان	و آنچه از بدی او با شنیده بود
دُنُوْبِي أَخَافُ فَأَتَا الْجُحُومِ	فَاتِي مِنْ شَرِّهَا آمِنُ
کنان نزدای تو هم ایستادگان	بدستی که من از بدی او ایمن ام

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ النَّبِيِّ
 كُنْتُ بِيَرَةِ عَبَّاسٍ جُودَمِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزْدِكِيَتِ بَغِيَرِهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ يُحِبُّ الْقَالَ فَقَالَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَقَالَ إِنَّمَا تَهْوِي يَكُنْ فَلَا خَرْجَنَا
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَقَالَ إِنَّمَا تَهْوِي يَكُنْ فَلَا خَرْجَنَا
 قال زن این دوست داری باشد پس آنکه پرورشیم

قَالَ لِي عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعْتُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 كُنْتُ مَرَّةً عَلِيٌّ بِرُوحِيَادِ سَلَامٍ أَيْ شَيْئِي آجِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ تَحِبُّ تَمَعَهُ
 اِي بَرِّ عَبَّاسٍ بِسِ كُنْتُ آيِ كُنْتُ اِي دُوسْت مِيدَارِي
 شِعْرًا فَقُلْتُ نَعَمْ فَأَنشَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بِشَنُوِي اَنزَا شُرِّ بِس اَبَد اَكُود

تَقَالَ إِنَّمَا تَهْوِي يَكُنْ فَلَقُلْنَا
 تَقَالَ إِنَّمَا تَهْوِي يَكُنْ فَلَقُلْنَا
 آرزایش که بانه دوست میداری پس مرا نده

دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيٌّ عَجِمَ
 دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيٌّ عَجِمَ
 اَبْرَ الْخَطَابِ بَعِزِّهِ عَزَمَتْوْ لَمْ يَقَالَ عَلَيْهِ
 خطاب که عزای داد او را نکرده شسته که مر او را بود پس گفت السلام

إِنَّمَا غَزَيْكَ لَا إِنَّمَا عَلَى ثِقَةٍ	مِنْ الْحَيَاةِ وَلَكِنْ سَتَةُ الدِّينِ
بهرستی که عزای میدهم از برای تو بشم بر اعتماد	از زندگانی ولیکن این مرغی است از دین
فَلَا الْمَعْرَى بَاقٍ بَعْدَ مَيْتِهِ	وَلَا الْمَعْرَى وَإِنْ عَاشَا إِلَى حِينٍ
پس عزای داد باقیست پس از مرده خود	و نه عزای دهنده و آنکه جز بزم تا هنگامی

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَرْضَ مَا أَمْكَنَهُ

چون مرد راضی باشد آنچه ممکن بود

وَأَعْجَبَ بِالْجُبِّ فَاقْتَادَهُ

و تعجب شود به حبس پس بکشد او را

فَدَعَهُ فَقَدْ سَاءَ تَذْيِيرُهُ

پس دست بردار او را که بدست تازیانه او

وَلَمْ يَأْتِ مِنْ أَمْرِهِ أَزِينَةُ

و نکته کاری از کار خود آنچه آراسته تر و بهتر باشد

وَتَاهُ بِرِثْيَةٍ فَاسْتَحْسَنَهُ

و شکم کرد اند او را بکمره پس نیک دانست آنرا

سَيُضْحَكُ يَوْمًا وَيَكِي سَنَدُهُ

خندد بود که بخندد روزی و بگریزد یک سال

وَعَلَيْهِ السَّلَامُ

سَيُفِ رَسُولُ اللَّهِ فِي يَمِينِي

شیرش رسول خدا در دست راست منست

وَكُلُّ مَنْ بَارَزَنِي بِحَبِيفٍ

و هر که این مبارزت کند آید بمن

يُخَدِّدُ عَنْ سَبِيلِ دِينِي

تاقت است و باز او دین من

وَفِي يَمِينِي قَاطِعُ الْوَتِينِ

و در دست چپ من برنده رک و دل است

أَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ عَنْ قَرِينِي

بزنم او را به شمشیر از همسر خود

هَذَا قَلِيلٌ مِنْ طَلَابِ الْعَيْنِ

این اندکست از جویندگان حور عین

وَكَانَ هَذَا الْبَيْتُ مَكْتُوبًا عَلَى سَيْفِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

و این بیت بر شمشیر امیرالمؤمنین علی علیه السلام

أَسَدٌ عَلَى أَسَدٍ يَصُولُ بِصَارِمٍ

شیرش بر شیران خدی می برد به شمشیر

عَضْبٌ يَمَانٍ فِي يَمِينِ يَمَانِي

بران یمن در دست راست مرد یمن

كُتِبَ عَنْهُ وَبِزِ الْعَصَا صِلِيهِ

نوشت بر او و به عصا بر او صلوات

يَا قَاتِلِي عُثْمَانَ ذَاكَ الْمُؤْتَمَنَ

ای قاتل عثمان ای اهل فتنه

كُفَى بِهَذَا حَزَنًا مِنْ الْحَزَنِ

بسنده است این اندوه از اندوه

يَا قَاتِلِي عُثْمَانَ ذَاكَ الْمُؤْتَمَنَ

ای کشته گان عثمان آن امین بهشته

أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى أَبَا الْحَسَنِ

بزنم شما را و نه می بینم ابوالحسن یقین علی

فَأَجَابَهُ عَلَى عِلْيَةِ السَّلَامِ

الْمَاجِدُ الْأَبْلَجُ لَيْثٌ بِالشَّطَنِ

بزرگوار و روشن رود شیری بارسن تاقت

مِنْ سَاكِنِي نَجْدٍ وَمِنْ أَهْلِ عَدَنَ

از ساکنان نجد و از اهل عدن

أَنَا الْعِلَامُ الْفُرَشِيُّ الْمُؤْتَمَنُ

منم کوزل قرشی امین بهشته

يَرْضَى بِهِ السَّادَةُ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ

راضی اند باین متران از اهل یمن

أَبُو الْحُسَيْنِ فَأَعْلَمُوا أَبُو الْحَسَنِ

بر حسین بر جهان بر حسن

این بیت در کتب معتبره آمده است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقْتُلَانِ سِطَامَ مَرْكَ

گفت امیرالمومنین علی علیه السلام در کشتن سبطام بر مکت

الْيَوْمَ أَبْلُوا أَحْسَبِي وَدِينِي بِصَارِمٍ تَحْمِلُهُ يَمِيفِ

امروز بیازمایم دین و دین خود را بشمشیر بران که بردارد آزاد است بهشت

عِنْدَ اللَّقَاءِ أَحْسَبِي بِهِ عَزِي

نزدیک کارزار محبت کنم با و جای خود را پیش

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَبَارَزَةٍ بَعْضُ يَهُودٍ خِيَرَةٍ

گفت باو باد سلام در پیرون رفتن بعضی یهودان خیره

قَدْ عَرَفْنَا حَرْبَ الْعَوَانِ أَنْتِ بَانِزِلُ عَامِينَ حَدِيثِ سِرِّ

پرسیده که بشناخت جنگت دوم که من تمام دوسال نو سال من

سَخَّخْتُ اللَّيْلَ كَأَنِّي جَنِّي مَعِي سِلَاحِي وَمَعِي مَجِيفِي

خاموش نمودم شب گویا من دردم با من سلاح منست و با من سپهر من

وَصَارِمٌ يَذْهَبُ كُلَّ ضَعْفِي

و شمشیر بران که برد هر کینه را

وَعَنْ سَعْدِ بْنِ وَقَاصٍ قَالَ رَأَيْتُهُ بَانِزِلُ عَامِينَ حَدِيثِ

از سعد بن وقاص گفت دیدم این را باندل عامی است سال من

این حدیث در کتب معتبره آمده است و در کتب معتبره آمده است و در کتب معتبره آمده است

تَمَعُّعُ كَأَنِّي مِنْ جَنِّي لِثَلْ هَذَا وَلَدَتْنِي أَنْتِ

نگوشتنمونه کو چاکم از بری ام برای مانند این بزرگوار مادر من

خَالَفَ بَيْنَ الرُّوِيِّ لِلتَّقَارُبِ بَيْنَ التَّوْنِ

محالست میان حرف قافیه برای نزدیکی نوح است میان تون

وَالْمِيمُ وَتَمِي الْأَكْفَانِ فِي عِلِّ الْقَوَا فِي وَالسَّخَّخُ الْعَرِضُ

ویم و نام نهادن کفایت کردن در علم قافیه و سخته در عرض او نه گوید

الَّذِي يَسْخُ كَثِيرُ اللَّاعِلَاءِ وَلَمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ

آنکه ظاهر شود بسیار برای دشمنان

أَعَزُّ وَرَوَعَاتُ الْخُطُوبِ تَهَوُّنُ

عزیز و قوی ام و ترسناک که به سخت آب نشو

فَقُلْ لِي بِرِي الْخُطْبِ كَيْفَ اعْتَدَاؤُهُ

برگشت که قرای تو کار بزرگ را که چگونه است از عهد

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَذْكَرُ عَثْمَانَ بْنَ مَطْعُونٍ

گفت یاد می کرد عثمان بن مطعون

وَذَلِكَ أَنْ عَزَّ عَثْمَانُ هَذَا أَصِيبَ بِلُطْمَةٍ فَرَقَشَ

و آن چنان بود که چشم عثمان بن مطعون قرار ساندید بتوجه

رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ سَحْقٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ

روایت کرد بن سحقی رحمت الله بر او

اَمِنْ تَذَكَّرْ دَهْرٍ غَيْرِ مَلْعُونٍ
 ای از یاد آوردن روزگاری نه لعنت کرده
 اَمِنْ تَذَكَّرْ اقْوَامَ ذَوِي سَفَرٍ
 ای از یاد کردن خداوندان بی سفری
 لَا يَنْتَهُوْنَ عَنِ الْفَحْشَا مَا اَمْرًا
 باز نمی ایستند از ناپستیها جنبه ای که فرمودند
 اَلَا يَرَوْنَ اَقْلَّ اللّٰهِ خَيْرِهِمْ
 ای نمی بینند اندک کنایه خدا نیکی ایشان را
 اَذِلُّوْنَ وَلَا تَعْثُوْنَ مَقْتَلَهٗ
 چنانچه بختی زنند و نه کشند بیشتر او را
 فَسَوْفَ نَجْزِيْهِمْ اَنْ لَّمْ اَمْسُ عَجَلًا
 پس زود بود که جزا دیم ایشان را اگر غیر بر خودی
 اَوَيْتَهُوْنَ عَنِ الْاَمْرِ الَّذِيْ تَقْوُوا
 پناهنده شدند از کاری که بپرهیزند
 وَنَمْنَعُ الضَّمِيمَ مَن يَرْجُو اَمِضْمِنَا
 و بازداریم ظلم از آنکه امید دارد ظلم کردن ما را
 وَمُهْغَابٍ كَانَ الْمَلْحَ خَالِطَهَا
 و غمزه ای که لایق است با آنکه با او آمیخته است

اَصْحَحْتُ مَكْتَبًا تَبْكِي لِحَزُونٍ
 گشتم تو را و مشکاتی که گوی بر آید اندوه رسید
 يَعْثُوْنَ بِالظُّلْمِ مَنْ يَدْعُو اِلَى دِيْنٍ
 می رسانند ظلم را با کسی را که خواندند دین
 وَالْعَدْرِ فِيْهِمْ سَبِيلٌ غَيْرَ مَرْمِيْنٍ
 و در عذر در میان ایشان راهی است نه این است
 اِنَّا غَضِبْنَا الْعُثْمَانَ بَنَ مَطْعُوْنَ
 که خشم کردیم برای عثمان بن مطعون
 طَعْنًا دِرَاكًا وَضِيًّا غَيْرَ مَرْمُوْنَ
 زدنی بیانی و زدنی نه است فدا گرفته
 كَيْلًا يَكِيْلُ جَزَاءٌ غَيْرَ مَغْبُوْنٍ
 چانه به چانه جزای نه زیان کرده
 فِيْهِ وَيَرْضَوْنَ مَتَابَعْدُ بِاللَّوْنِ
 در آن و راضی شوند از ما پیش از آن بخیر اندک است
 بِكُلِّ طَرْدٍ فِي الْكَفِّ مَسْنُوْنٍ
 به هر است کرد آئینه در بنی خیره ساخته
 نَشَفِيْ بِهَا الدَّاءَ مِنْ هَامِ الْجَانِيْنِ
 که شفا دیم بان درد را از سر جگانه ویرانگان
 لَا يَأْمَنْ عَلَى النِّسَاءِ اَخًا
 باید که آیین نماند بر زنان برادر برادر را

حَتَّى يَقْتَرِ رَجَالٌ لَا حُلُوْمَ لَهُمْ
 تا قرار دهند مردانی را که عقل نیست ایشان را
 اَوْ يُؤْمِنُوْا بِكِتَابٍ مُّنْزَلٍ عَجَبٍ
 یا ایمان آورند بکتابی فرستاده شکفت
 يَا بَنِي اِمْرٍ جَلِيٍّ غَيْرِ ذِي عُرُوجٍ
 ای فرزندان بکاری روشن نه خداوند لای

بَعْدَ الصُّعُوْبَةِ بِالْاِسْمَاحِ وَاللَّيْنِ
 بعد از دشواری بیسای بطاعت دوری و نرمی
 عَلَى نَبِيِّ كَمُوْسَى اَوْ كَذِي التَّوْنِ
 در پیغمبری همچو موسی یا همچو خداوند مایی یعنی وین
 كَمَا نُنْزِلُ فِيْ اٰيَاتٍ يَّاسِيْنَ
 چنانکه فرود آمد در آیتهای یاسین

وَلَعَلَّيْهِ التَّحِيُّ وَالسَّلَامُ

مَا لَا يَكُوْنُ فَلَا يَكُوْنُ حِمْلَةً
 آنچه نباشد بر نباشد بجا
 سَيَكُوْنُ مَا هُوَ كَانُ فِيْ وَقْتِهِ
 زود بود که باشد آنچه او باشد بود در وقت خود
 لَيْسَ الْقَوِيُّ فَلَا يَنْالُ بِسَعْيِهِ
 کسی کند مرد با قوت پس نیاید بسعی خود

اَبْنًا وَمَا هُوَ كَانُ يَكُوْنُ
 سرگز و آنچه زود باشد بود زود بود که باشد
 وَاَخُو الْجَهْلَةِ مُتَعَبٌ مَحْزُوْنٌ
 و برادر نادان رنج برنده بود اندوه خورنده
 حَقًّا وَتُحْطَى عَلَيْهِ
 حقا و برده دهنده عجز و خوار

وَلَعَلَّيْهِ السَّلَامُ

لَا يَأْمَنْ عَلَى النِّسَاءِ اَخًا
 باید که آیین نماند بر زنان برادر برادر را

مَا فِي الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ اَمِيْنٌ
 نیست در میان مردان بر زنان آیین

كُلُّ الرِّجَالِ وَإِنْ تَعَفَّفَ جَهْدًا	لَا بُدَّ أَنْ يَنْظُرَ سَيِّئُونَ
همه مردان و اگر چه بکوشد بکوشش خود	ناچار که بنظرستند زود بود که خیانت کنند
وَالْقَبْرِ أَوْ فِي مَنْ وَثِقَتْ بِهِ	مَا لِلنِّسَاءِ سِوَى الْقَبْرِ حُصُونُ
و گور و خاک گزیده تراست از آنکه خاکش بچسبند	نیست مرزها مگر آنجا که گورها حصارها

وَلَعَلَّكَ السَّلَامُ عَلَى قَافِيَةِ الْمَاءِ

يَا أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ	وَالْمُصْطَفَى بِالشَّرَفِ الْبَاهِي
ای برترین خلق خدا	و برگزیده به بزرگی خفته کننده
مُحَمَّدًا مَخْتَارَهُمَا أَلَى	مِنْ مُحَدَّثٍ مُسْتَفْطَعٍ نَاهٍ
محمد برگزیده هر دو را که آید	از نو به پدید آمده دشوار شنیده از گفتمانها
فَانْدَبَ لَهُ حَيْدَرًا لَا غَيْرُهُ	فَلَيْسَ بِالْغُمرِ وَلَا بِاللَّاهِي
و بخواند بر او جلال را نه جز او را	که نیست کاییده و نه بازی کننده
تَرَى عِمَادَ الْكُفْرِ مِنْ سَيْفِهِم	مُنْكَسًا بِاطْلُهُ وَاهِي
بین ستون کافری را از شمشیر او	نکوه سار کرده باطل او است
هَلِ الْعِدَى إِلَّا ذِيَابٌ عَوَتْ	مَعَ كُلِّ نَاسٍ نَفْسُهُ سَاهِي
همیشه دشمنان مگر کمان که بانگ کند	و هر مردمانی که نفسش فانی شود

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ عَلَى عَاقِبِهِ	يَحْيَدُونَ وَالتَّصَرُّ لَللَّهِ
زود بود که مهترم گردد اندر گروه را بر پیشانی او	بزم شمشیر حیدر و نصرت خدا است
رَوَى أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ النَّبَشِيُّ	
روایت کرد ابو فضل محمد بن عبد الملک شیبانی بنده سانی	

عَنْ أَبِي عَمْرٍو بْنِ الْعَلَاءِ قَالَ الطَّلَا وَالْبَيْتُ الثَّلَاثُ لَهُ

از ابی عمرو بن العلاء که او گفت که طلاق جدا کننده سه طلاق مراد از لازم شود

لَا زِمَ أَنْ كَانَتْ الْعَرَبُ قَالَتْ أَجُودُ مِنْ هَذِهِ الْأَبْيَاتِ

که باشند عرب که بگویند و گفته باشند خوبتر از این ابیات

وَهِيَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي بِهِ عِدَّةٌ مِنْ شَيْخَةِ أَهْلِ

و این علی بن طالب است خبر داد مرا بان گروهی از شیخان

الْمَدِينَةِ عَنْ أَبِيهِمْ

مدینه از پدران ایشان

كُنْ لِلْمَكَانِ بِالْعَرَاءِ مُقْطِعًا	فَلَقُلْ يَوْمًا لَا تَرَى مَا تَكُنُ
باش کمر و همرا را بصیر برنده	پس سر آید آنکه روز بود که نه می بینی آنچه که هستی
فَلَرُبَّ مَا اسْتَبْرَأَ الْفَقِي فَنَافَسَتْ	فِيهِ الْعَيُونُ وَإِنَّهُ لِمُسْوَةٌ
پس سر آید جدا بود که آرزو شد و جفا کرد و بدین	در چشمها و بدستی که و مرا آید روی زنده و پشیم

وَكُرِبَتْ مَا اخْتَزَنَ الْكَرِيمُ لِسَانَهُ
در این حدیث آمده که بخود نهاده مردم با کرم زبان خود را
وَلَكِنْ مَّا اتَّبَعُوا الْوَقُوفِينَ الْأَوَّلِينَ
و در این حدیث آمده که بخود نهاده مردم با کرم زبان خود را

حَدَّثَنَا الْجَوَابِ وَإِنَّهُ لَمَفُوءٌ
برای پرسیدن جواب و بهرستی که او فصیح و زبان آورده
وَعَوَّادُهُ مِنْ حَرِّ تِيَّاقَةٍ
و حال آنکه دل او از گرمای آن آرد که

روى الفضل بن سنان عن أبي غريرة

مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْقَاضِي قَالَ أَشَدُّنِي جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ
محمد بن موسی قاضی گفت خواننده را گروهی از اهل
الْعِلْمِ هَذِهِ الْأَبْيَاتُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَكَانَ أَبُو حَرِيرَةَ
علم این بیتها را که علی بن ابی طالب بود ابو حریظه
يُعْجِبُ بِهَا وَيُكْثِرُ إِنْشَادَهَا
به شغف می نمودی بسیار کرد اندکی خواندن این را

أَصْنَمُ عَنِ الصِّلْمِ الْحَفِظَاتِ
نوی کردیم از سخنها که همواره
وَإِنِّي لَا تَرُكُ جُلَّ الْمَقَالِ
و من گفتم که من ترک نمی کنم بزرگوار را
إِذَا مَا انْجَرَّتْ سَفَاهُ السَّفِيهِ
و چون از سر من ای طاری می شود را

وَاحِلْمٌ وَالْحِلْمُ بِي أَشْبَهُ
و حلیس بی گفتم و حلم بمن مانده تر است و شایسته
لَا أَجَابَ بِمَا أَكْثَرُ
برای آن تا جواب نه میدهم با آنچه کاره با شتم
إِلَى قَاتِي أَنَا الْأَشْمَنُ
بن پرسیدی که من ای حارتر باشم

وَلَا تَغْتَرِزْ بِرِوَايَةِ الرِّجَالِ
و فریفت مشورت بنظر مردان
فَكَمْ مِنْ فَيِّ يُعْجِبُ النَّظِيرِ
بس چند از جواب اندکی که بشگفت آوردند که کارها
يَنَامُ إِذَا حَضَرَ الْمُكْرَمَاتِ
نخسبند چون حاضر آید محضر بزرگوارها

وَأِنْ زَخَرَفُوا لَكَ أَوْ مَوْهُوا
و اگر چه از اینش کنند بر او تو تا بیارایند تو و بپوشند
لَهُ السُّنُّ وَلَهُ الْوَجْهُ
مردار از زبانها باشد و مردار را رو بیا
وَعِنْدَ الدَّاءِ لَا يَسْتَنْبِهُ
و نزد دیک تا کسی و رشقی بیدار شود

وَلَمْ عَلَيْنَا السَّيْلَامُ عَلَى قَافِيَةِ السَّيْلَامِ

رَوَى أَنَّ بَعْضَ أَهْلِ الْكُوفَةِ اشْتَرَى دَارًا وَنَافِلًا مِنْ
روایت کرده اند که بعضی از اهل کوفه بخودینه سرایی و بهر داد امیر
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَقًّا لِيَكْتُبَ لَهُ بِذَلِكَ كِتَابًا
المؤمنین را بوسی تا بنویسد برای او نامه
فَكَتَبَ بَعْدَ التَّسْمِيَةِ هَذَا مَا اشْتَرَى مَيِّتٌ مِنْ مَيِّتٍ دَارًا
بس بنوشت بعد از بسم الله الرحمن الرحيم که ایست آنچه بخودینه مرده از مرده سرای در شهر
فِي بَلَدٍ الْمَذْنُونِ وَسَيِّدَةِ الْعَافِلِينَ الْحَدَّ الْأَوَّلَ مِنْهَا
در شهر گناه کاران و کوجه غافلان حد اول از
يَنْتَهِي إِلَى الْمَوْتِ وَالثَّانِي إِلَى الْقَبْرِ وَالثَّلَاثُ إِلَى الْحِسَابِ
بنهایت رسد بموت و دوم کور و سیم حساب

وَالرَّابِعُ أَمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَأَمَّا إِلَى النَّارِ ثُمَّ كَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وهمایم تا بهشت تا جهنم

النَّفْسُ تُبَكِّي عَلَى الدُّنْيَا وَقَدْ عَلِمَتْ

نفس می گریه دنیا و حال آنکه میداند

لَا دَارَ لِلْمَرْءِ بَعْدَ الْمَوْتِ يَسْكُنُهَا

نیست مردی را پس از مرگ که ساکن باشد آنجا

فَإِنْ بَنَاهَا خَيْرٌ طَابَ مَسْكُنُهَا

پس اگر بنا کرد آنرا بخیر خوش شد جای او

إِنْ الْمَلُوكُ الَّتِي كَانَتْ مُسَلِّطَةً

پادشاهان که بودند کاشته

أَمْوَالُ الدُّوَى الْمِرَاثِ تَجْمَعُهَا

مال دنیا برای میراث گرد می آید

كَمْ مِنْ مَدَائِنٍ فِي الْأَفَّا قَدْ نَبِثَتْ

چند شهر که در کناره عالم بنا کردند

إِنْ الْمَلُوكُ الَّتِي عَنْ خُطْبَاهَا غَفَلَتْ

پادشاهان که از خطبه ها غافل شدند

لِكُلِّ نَفْسٍ وَإِنْ كَانَتْ عَلَى حُلٍّ

برای هر نفسی و اگر چه بود بر حلی

إِنَّ السَّلَامَةَ فِيهَا تَرَكَ مَا فِيهَا

که سلامتی از او ترک کرد آن است که در دست

إِلَّا الَّتِي كَانَ قَبْلَ الْمَوْتِ بَانِيهَا

مگر آنکه بود پیش از مرگ بنا کننده آن

وَإِنْ بَنَاهَا بِشَرٍّ خَابَ ثَاوِيهَا

و اگر بنا کرد بدی بی بهره گشت میقیم شوند او

حَتَّى سَقِيَهَا بِكَاسِ الْمَوْتِ سَائِفُهَا

تا که آب داد ایشانرا جام مرگ آب دهنده آن

وَدُودُنَا خَرَابِ الدَّهْرِ نَبْنِيهَا

و سرای ما برار ویران شدن بنا می کنیم آنرا

أَمْسَتْ خَرَابًا وَدَا زِ الْمَوْتِ أَهْلِيهَا

پس گشت ویران و نزدیکی آمد مرگ کجا دارند آن

حَتَّى سَقِيَهَا بِكَاسِ الْمَوْتِ سَائِفُهَا

تا که آب داد ایشانرا جام مرگ آب دهنده آن

مِنَ الْمَنِيَةِ أَمَّا لَا يَقْوِيهَا

از مرگ امید است که تقویت کند آنرا

فَالْمَرْءُ يَسْطُهَا وَالدَّهْرُ يَقْبِضُهَا

پس مرد گسترده آنرا و روزگار فرا می گیرد آنرا

وَالنَّفْسُ تَنْشُرُهَا وَالْمَوْتُ يَطْوِيهَا

و نفس باز کند آنرا و مرگ در خورده آنرا

وَلَعَلَّ عَلَى السَّلَامِ

عَجَبًا لِلَّذِي مَا زِلْنَا فِي حَالَتِهِ

عجب مرز ما بر دو حالت او

رُبَّ يَوْمٍ بَكَيْتُ مِنْهُ فَلَمَّا

چند روزی که گریستم از او پس آنکه

وَبَلَاءٌ دَفَعْتُ مِنْهُ إِلَيْهِ

بلائی که دفع کردم مرا از او بان

صُرْتُ فِي غَيْرِهِ بِكَيْتٍ عَلَيْهِ

گشتم در جز آن که گریستم بر او

وَلَعَلَّ عَلَى السَّلَامِ رَوَاهُ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ

الْغِنَى فِي النَّفْسِ وَالْفَقْرُ فِيهَا

توانمندی در نفس و در فقر در او

عَلَى النَّفْسِ بِالْقُنُوعِ وَالْإِلَّا

بیا سوز خو که کرد آن نفس را بشاعت و اگر نه

لَيْسَ فِيمَا مَضَى وَلَا فِي الَّذِي

نیست در آنچه گذشت و نه در آنچه

إِنَّمَا أَنْتَ طَوَّلَ عَمْرُكَ مَا عَمَّرْتَ

پسستی که تو در درازی عمر نمودی آنکه عمر دادی آنرا

إِنْ تَجَرَّتْ فَقَلَّ لَيْزُهَا

اگر آنگاه کند پس اندک آنچه کافی باشد

طَلَبْتُ عَنْكَ فَوْقَ مَا كَفِيهَا

طلب کردم تو بالاتر آنچه کافی بود

لَمَّا بَاتَ مِنْ لَذَّةِ لِسْتَحْلِيهَا

نایب از لذت در طلب طاعت گشته بود

بِالسَّاعَةِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا

بان ساعتی که تو در آن

و در آن الموت اهلها
و شهر که در آن است
و آن

والمعاليه السلام

النَّفْسُ تَجْزَعُ أَنْ تَكُونَ فَقِيرَةً

نفس جزع می کند بآنکه باشد درویش
و غنی النفوس هو الكفاف وإن
و تو انگری نسبتها اوست بسنده و اگر ابا کند

وَالْفَقْرُ خَيْرٌ مِنْ غِنَى يُطْفِئُهَا

و درویشی بهتر است از تو انگری که طافی کند ترا
فجميع ما في الارض لا يكفيهم
بر همه آنچه در زمین است بسنده نباشد

وَمَا يَنْسِبُ إِلَيْهِ وَقِيلَ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

إِذَا أَظْهَرَ أَكْفَ الرِّجَالِ

چون تشنه گرداند ترا و دستها را
فَكُنْ رَجُلًا رَجُلًا فِي الثَّرَى

بس باش مردی که بای او در خاک بود
أَبْيَا النَّاسِ ذِي شَرَفٍ

منع اندازد بر عطا و خداوند تو انگری را
فَإِنْ أَرَاكَ مَاءَ الْحَيَوَاتِ

چونستی که به یمن آب زندگانی

كَفَتِكَ الْقَنَاعَةُ شَبَعًا وَرِيًّا

بسنده است ترا قناعت بر آسیری و سیرای
و هَامَةٌ هَمَّتْ فِي الشَّرْبِ

در چنگ و محنت او در پروین بود
تَرَاهُ لَمَّا فِي يَدَيْهِ أَيْتَا

که بینی او را که آنچه در دست اوست منع کننده
دُونَ أَرَاكَ مَاءَ الْحَيَاةِ

فروتر است از یمن آب روی

والمعاليه السلام

إِذَا مَا شِئْتَ أَنْ تَحْيَا

چون خواهی که بزنی تو
فَلَا تَحْزَنْ وَلَا تَحْزَلْ

بس مسه کن و غل کن

حَيَوُهُ حُلُوقَ الْحَيَا

زندگانی شیرین زیستن
وَلَا تَحْزَنْ عَلَى الدُّنْيَا

و حرص مساش بر دنیا

وَقَالَ ابْنُ عِلْمٍ مَا السَّلَامُ فِي الْوَصِيِّ الْمَشَارِكِ

وَحَزَنٌ مِنْ نَفْسِهِ خَوْفٌ زَلَّةٍ

و خداوند اندوه نفس خود را از ترس لغزیدن

فَقَلَّصَ بُرْدِيَهُ وَأَفْضَى قَلْبِهِ

بس بردارد جامه های خود را یعنی چتر زمانه

وَجَانِبَ أَشْبَابِ السَّفَاهَةِ وَالْخَنَا

و در روی کرده بشد بهبهای بی خوی و فحش

وَصَانَ عَنِ الْفَحْشَاءِ نَفْسًا كَرِيمَةً

نگه داشته باشد از ریشتهای نفس بزرگ را

تَرَاهُ إِذَا مَا طَاشَ ذُو الْجَهْلِ وَالصَّبِي

بینی او را چون سبکباری کند خداوند نادانی و کودکی

لَهُ حِلْمٌ كَهْلٍ فِي صِرْمَةِ حَارِمٍ

مرا او را به دیاری می رسد ساد باشد در شجاعت و شجاعت

تَكُونُ عَلَيْهِ حُجَّةٌ هِيَ مَا هِيََا

که باشد بر او حجت آن زلزله و لغزش بر چه باشد آن که

إِلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى فَنَالِ الْأَمَانِيَا

به یکلویی و پرهیزکاری بس یافته باشد آنرا

عِفَافًا وَتَنْزِيهَا فَاصْبَحَ عَالِيَا

بیاک دامن و پرهیزکاران بر گشته باشد بنده

أَبَاهُ إِلَّا الْعَلَا وَالْمَعَالِيَا

منع کرد که در پیش قدم او بپیزی و پند بیار

حَلِيمًا وَقَوْرًا صَائِنِ النَّفَرِهَا دِيَا

بر دیار بارام نگردد رفته نفس را به پند

وَفِي الْعَيْنِ أَنْ أَبْصُرَتْ أَبْصُرَتْ سَلَامِيَا

در چشم که بیند بین غافل و بی خبر است

مزارا

بِرُوقٍ صَفَاءِ الْمَاءِ مِنْهُ بُوْجُهُم	فَأَصْبَحَ مِنْهُ الْمَاءُ فِي الْوَجْهِ صَافِيَا
درخشیدن صفای آب از وی بوی او باشد	برگشته باشد از آب در روی صافی
الْمَرْحُومُ يَرْغَى ذِمَّامًا لِّجَارِ	وَيَحْفَظُ مِنْهُ الْعَهْدَ إِذْ ظَلَّ رَاعِيَا
ای غمی بین او را که نیک دارد عهد مسایه	و نیک دارد از خود عهد را چون گشته باشد نگاه دارنده
صَبُورًا عَلَى صُرُوفِ الزَّمَانِ وَرَسِيمًا	كُنُومًا لَا يَسْتَرَارُ الضَّمِيرُ مَدَارِيَا
صبور کننده بر گردش زمانه و عاقل و راسخ	و ای پوینده مرا از زانوی راز که در دل بودید اراکنده
لَهُ هِمَّةٌ تَعْلُو عَلَى كُلِّ هِمَّةٍ	كَمَا قَدْ عَلَا الْبَدْرُ الْجُجُومَ الدَّارِيَا
مرا و راسخی باشد که بر بالا رود بر همه همتی	چنانکه بر بالا آمد ماه شب چهارده ستارگان روشن را

ولیه علی السلام

لَا تَعْتَبَنَّ عَلَى الْعِبَادِ فَإِنَّمَا	يَا تَبَّكَ رِزْقَكَ حِينَ يُؤْذَنُ فِيهِ
عقاب مکن بر بندگان که برستی	آید بتو روزی آن هنگام که دستوری دهند تو
سَبَقَ الْقَضَاءُ لَوْ قَتَلَهُ فَكَانَتْ	يَا تَبَّكَ حِينَ الْوَقْتُ أَوْ تَأْتِيهِ
پیش گرفت حکم مرگت او را پس گویا که او	آید بتو هنگام وقت یا تو آید یا او
فَتَقَنَّ بِمَوْلَاكَ الْكَرِيمِ فَإِنَّهُ	بِالْعَبْدِ إِذَا فُتَّ مِنْ أَبٍ بِبَنِيهِ
پس اعتماد کن بخواجده برستی او تعالی	بر بنده مرا بان تراست از پدر بر پسران خود
وَأَوْفِ عِثْرَكَ وَكُنْ لِفَقْرِكَ صَانِعًا	يُضْنِي حُشَاكَ وَأَنْتَ لَا تُبْدِيهِ
و وفا ده گردان تو را بکماری خود را و باش مرادش خود را	و گویا که آواز نفس خود بنهانی می دارد آنرا

نکته دارنده

فَالْحَرُّ يُجْلُ جِسْمَهُ إِعْدَامُهُ	وَكَاثَتُهُ مِنْ نَفْسِهِ يُخَفِّيه
بهر سردی آزار نراند کثرتن او را تا ناداشتی او	و گویا که آواز نفس خود بنهانی می دارد آنرا

ولیه علی السلام

إِنَّ الْمَكَارِمَ أَخْلَاقٌ مُطَهَّرَةٌ	فَالِدَيْنِ أَوَّلًا وَالْعَقْلُ ثَانِيهَا
بهرستی که بزرگیها خویاست پاک گردانیده	پس دین اول اوست و عقل دوم او
وَالْعِلْمُ ثَالِثُهَا وَالْحِلْمُ رَابِعُهَا	وَالْجُودُ خَامِسُهَا وَالْفَضْلُ سَادِسُهَا
و علم سیم او و حلم چهارم او	و سخاوت پنجم او و فضل ششم او
وَالنَّفْسُ تَعْلَمُ أَنَّ لَا أَصَادِقَهَا	وَلَسْتُ أَرْشُدُ إِلَّا حِينَ أَعْصِيهَا
و نفس می داند که من تراست نیستم با او و نمی گویم	و نیستم که او را راست یابم مگر آن هنگام که نافرمانی کنم او را

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْخَرُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ

و گفتم علی علیه السلام آنکه که مهاجرت کردند مهاجران و انصار

بِأَثَرِهِمْ فِي الْأَسْلَامِ بِحَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ	وَالْآلِ أَفْزَدَ بَعْضُ هَذِهِ الْأَنْبِيَاءِ الْأِمَامُ أَبُو الْفَتْحِ فِي التَّفْسِيرِ
با اثره در خود یعنی بفضایل در اسلام بحضرت رسول خدا صلی الله علیه	و آرد آورد بعضی از این پیغمبران امام ابو الفتح در تفسیر

الْمَنْشُوبِ إِلَيْهِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ

که نسبت کرده اند با او رحمت از علی

أَنَا لِلْحَرْبِ إِلَيْهَا وَبِنَفْسِي أَتَيْتُهَا نِعْمَةً مِنْ خَالِقِ الْعَرْشِ بِمَا قَدْ خَصَّنِيهَا

من هر جنگ را نزد یک شوم بنفس خود بهر بیم از او و این نعمت از آفریننده عرش با آنچه خاص کرده

لَنْ تَرَى فِي حَوْمَةِ الْهَيْجَاءِ لِي فِيهَا شَيْئًا

نه بین در کرمگاه کارزار مرا درو مانندی

وَلِ السَّبَقَةِ فِي الْأَسْلَامِ طِفْلاً وَوَجِهَا

و راست پیش در مسلمان در وقت طفلی در وی شناسی

وَلِي الْمُزَبَّةُ أَنْ قَامَ شَرِيفٌ يَنْمِيهَا

و راست نزدیکی بر رسول خدا که بر خیزد مردی بزرگ و به قیام او خواند

رَقِي فِي الْعِلْمِ نَقَا فِيهِ قَدْ صُرْتُ فِيهَا

چیز داد مرا رسول خدا بعلم چینه دادنی در و درستی که گشتم دانای

وَلِي الْفَخْرُ عَلَى النَّاسِ بِفَاطِمٍ وَبَنِيهَا

و راست بزرگی بر مردمان بفاطمه و پسران او

ثُمَّ فَخَرِي بِرَسُولِ اللَّهِ إِذْ زَوَّجَنِيهَا

پس فخر من بر رسول خدا است چونکه تزویج کرد من او را

لِ وَقَعَاتٍ بِيَدِ يَوْمٍ حَارٍ النَّاسُ فِيهَا

داست در میان روزی که سرگشته شدند مردمان در او

چونکه در جنگ با او بود
و این نعمت از آفریننده عرش
با آنچه خاص کرده
نه بین در کرمگاه کارزار
مرا درو مانندی
و راست پیش در مسلمان
در وقت طفلی در وی شناسی
و راست نزدیکی
بر رسول خدا که بر خیزد
مردی بزرگ و به قیام او
خواند
چیز داد مرا رسول خدا
بعلم چینه دادنی در و درستی
که گشتم دانای
و راست بزرگی
بر مردمان بفاطمه و پسران او

وَبِأَحَدٍ وَحُسَيْنٍ ثُمَّ صَوْلَاتٌ تَلِيهَا

و با احد و حسین پس عملها که از وی در آید آنها

وَأَنَا الْحَامِلُ لِلزَّايَةِ حَقًّا أَحْتَرِبُهَا

و منم بردارنده مرعوم را بحق که کرد در آوردم آنها

وَإِذَا اضْطُرَّ حَرْبٌ أَحْمَدُ قَدْ نِيَهَا

و چون برافروزند جنگ را احد فدا پیش دارد مرا درو

وَإِذَا أَنَا دَعَى سَوَّلُ اللَّهِ نَحْوِي قُلْتُ إِيهَا

و چون ندا کند رسول خدا بمن گویم سبیل آدم

هَبْهُ اللَّهُ فَمِنْ مِثْلِي فِي النَّاسِ شَبِيهَا

این بخشش خدا است پس کیست مانند من در میان مردمان مانندی

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ كَمَا

پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که تو همان که

وَصَفْتُ وَفَوْقَ مَا تَصِفُ أَوْلِيَاءُكَ الْمُؤْمِنُونَ وَأَعْدَاؤُكَ

صفت کردی و بالا آتک آنچه صفت میکنی تو دوستان تو موافقان تو و دشمنان تو

الْمُنَافِقُونَ

منا فغانند

أَنَا مُدَّكَ كُنْتُ صَبِيًّا ثَابِتَ الْعَقْلِ جَرِيًّا

من ازان وقت که بودم کودک استوار عقل و پخته

أَبْطَلَ الْأَبْطَالَ قَهْرًا

دلاورترین دلاوران را بقتل

يَا سَبَاعَ الْبَرِّ رِيفِي

ای دودۀ بیابان بخزند درمغزار

ثُمَّ لَا أَفْزَعُ شَيْئًا

پس نمی ترسیدم از چیزی

وَكُلِّي ذَا اللَّحْمِ نَيْيًّا

و بخورید خداوند گوشت خام را

وَلَمْ عَلَيَّ السَّلَامُ

يَا أَيُّهَا الْمُبْتَغَى عَلِيًّا

ای جوینده علی

قَدْ كُنْتُ عَزَاقَانَهُ غَنِيًّا

برستی که بودی از دین او بی نیاز

بِرِّي

وَقَالَ عَلِيٌّ السَّلَامُ

الْأَطْرَقَ النَّاعِي لَيْلٍ فَرَاغِي

به آنکه شب در آمد خیرمک دهنده شبی بر بیدار

فَقُلْتُ لَهُ لَمَّا رَأَيْتُ الَّذِي أَتَى

پس گفتم او را آنکه دیدم آنکس را که آمد

فَخَقَّقَ مَا أَشْفَقْتُ مِنْهُ وَلَيْلِي

پس تحقیق کرد آن چیز را که ترسیدم از آن و ببال شدم

إِنِّي أَرَاكَ جَاهِلًا غَنِيًّا

برستی که من می بینم تو را نادان بی راه

هَلُمْ فَأَذِنُ هَهُنَا الْيَا

بیا پس نزدیک آیی اینجا بمن

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

رسالت گفت رسول خدا را بر اصل او روایت محمد بن اسحق

وَأَرْقَنِي لَمَّا اسْتَهْلَ مُنَادِيًّا

و بیدار کرد اینده مرا که آواز برداشت فراکننده

أَغْيَرَ رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُ نَاعِيًّا

ای جز رسول خدا را که باشی خیرمک دهنده

وَكَانَ خَلِيلِي وَعِزَّتِي وَجَمَالِيَا

و بود دوست من و عزت من و خوبی من

قَوْلَهُ مَا أَنَاكَ أَحْمَدُ مَا مَشَتْ

پس بخدا که فراموش نکردم ترا ای احمد مادام که بود

بَنِي الْعِيسَى فِي أَرْضٍ وَجَاءَ وَزْتُ وَادِيَا

راشتران سنید در زمین و مادام که گذرم از وادی

وَكُنْتُ مَعَ أَهْبِطُ مِنَ الْأَرْضِ شَلَّةً تَمَعَةً

و بودم سرکاه که فرود آمدمی از زمین بسته

أَرَى أَشْرًا قَبْلِي جَدِيدًا وَعَافِيَا

دیدم اشری پیش از من نو و کهنه

جَوَادُ تَشْطَى الْخَيْلُ عَنْهُ كَأَنَّمَا

جودتیز رو که پاکند شوند سواران محوئی از و کویا

يَرَيْنَ بِهِ لَيْثًا عَلَيْهِنَ ضَاوِيَا

و مانند آنکه چون شکسته و پندارند بر سر ایشان

مِنَ الْأُسْدِ قَدْ أَحْمَى الْعَرِينَ سَهَابَةً

از شیرانی که حایت کرد جای حوز را برش

تَعَادَى سَبَاعُ الْأَرْضِ مِنْهُ تَعَادِيَا

و یکسر شوند دکان زمین از و و یکسوشدن

شَدِيدُ جَرِي الصَّدْرِ نَهْدُ مَصْدَرٍ

سخت دیر سینه بلند سینه فراخ سینه

هُوَ اللَّيْتُ مَعْدِيًّا عَلَيْهِ وَعَادِيًّا

اوست شیری در حالتی که پدید آمده شود بر او و در حالتی که جدا

لَيْلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَفَّ مُقَدَّمُ إِذَا كَانَ ضَرْبُ الْهَامِ نَفَقَاتُكَ

باید که بگذرد برای رسول خدا صفت پیشین هرگاه باشد زدن سر جگر و شکم باریک

وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَلَوْ كُنَّا إِذَا امْتَنَّا رُكْنَا

اگر بودیم با چون بر روی بگذر آتشیدی

لَكُنْ أَلَمْتُ رَاحَةُ كُلِّ حَيٍّ

مرا این بودی ملک راحت هر زنده

وَلَكُنَّا إِذَا امْتَنَّا بَعْثْنَا

ولکن ما چون بپریم بر انگیزند ما را

وَنُتَالُ بَعْدَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ

ویرسند پس از آن از هر چیزی

هَذَا مَا أَكْذَى إِلَيْنَا كَدِي وَلَدِي

اینست آنچه نهایت رسید بر من و پسر من وادی کردن باو

إِلَيْهِ جَهْدِي مِنَ التَّقَاطِطِ هَذِهِ الدَّرَجَاتُ الْفَرِيدَةُ وَازْتِبَاطِ

جهدی از بر جیدن این درگاه یگانه و بام برود

أَوَابِدُهَا الشَّرِيقُ جَمْعُهَا مِنْ مَطَانِ شَبَاعِ عِدَّةٍ وَسَوْدُ ثَمَّهَا

پراکنده او که رسیده بود کردم این را از جایها گمان دوری کنده و بام برود

مِنْ أَمَا كُنْ مُتَعَادِيَةً وَقَدْ حَبَرْتُهَا لَكَ وَسَقْتُهَا إِلَيْكَ فَعَلَيْكَ

این را از جایها دور شو و بر من که خبر دهم برای تو و بر اندم این را به تو پس بر تو باد

بِالْحُسْرِ عَنْ ذِرَاعِ الْجَدِّ وَالتَّشْمِيرِ عَنْ سَائِي الْجَهْدِ لِحِفْظِهِ

باز ماییدن از ابرو کوشش و ساز کردن از ساق کوشش سب برای یاد گرفتن

وَضَبْطِهِ وَرِعَايَةِ الْفَنَاطِطِ وَمَعَانِيهِ وَالتَّغْلُغِلِ

ضبط کردن او و نگه داشتن الفغانای او و معنیهای او در رفتن

فِي شِعَابِ دَقَائِقِهِ وَمَبَانِيهِ وَلَا تَذْهَلْ عَنْ قَوْلِي

در شکافها دقیقههای او و جایهای بناد او و غافل مشو از گفتار من

فِيهِ شَعْرٌ

در او

دِيَوَانُ شِعْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ

دیوان شعر امیر مومنان علی است

نَحِيرُ الدَّوَانِ وَنَحْوِهِ وَتَجْمَعُهُ

بستر دیوانی که جمع کنی آنرا و گرد آوردی

لِفَضْلِ صَاحِبِهِ فِي الْعَالَمِينَ عَلِيٍّ

برای فضل خداوند او در میان اهل عالم که علی است

فِيهِ الْمَعَالِي وَفِيهِ الْفَضْلُ مُحْتَمًا

در او بزرگواری و در او فضل گرد آمده است

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ رَبِّنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى

اللَّهِ وَأَوْلَادِهِ وَخَدَرِيَاتِهِ

أَجْمَعِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَمِنْ شِعْرِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ

ای ببالط نشان می که از سر و دست

باشد آن پنهان زخم و زیر کی و عاقل

وَمِنْ شِعْرِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ

وی با آسانی گریزد دشواری را

یافت آخر دل ز کربت نصرت و فتح جل

وَمِنْ شِعْرِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ

می بسا که حالش بد نماید در صبح

چون آید شب دان باشد بخشیم دل

وَمِنْ شِعْرِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ

چون ز حال جهان دزدی بنگ آید

باشد و آن که بر کیم رازق فرد علی

وَمِنْ شِعْرِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ